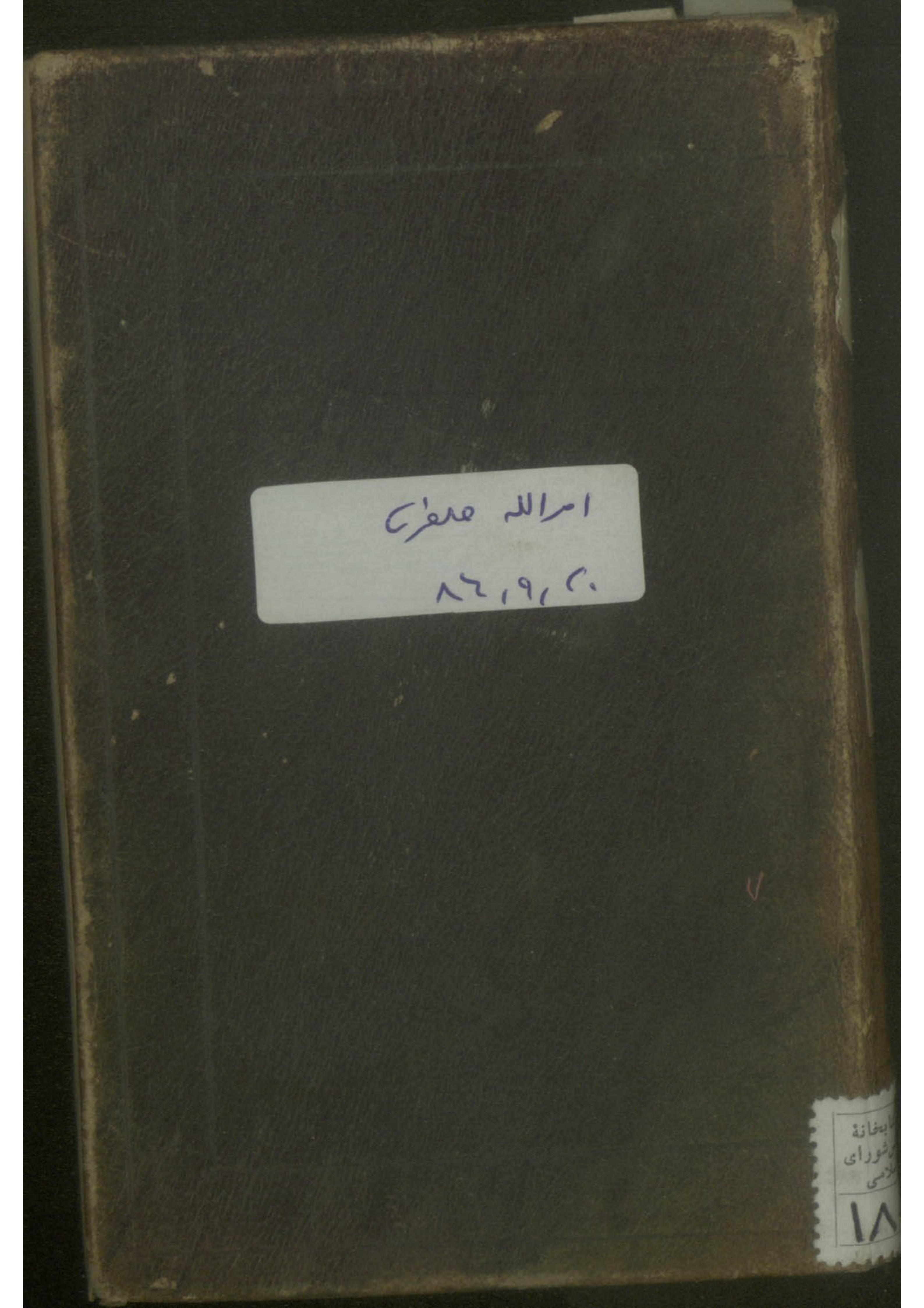
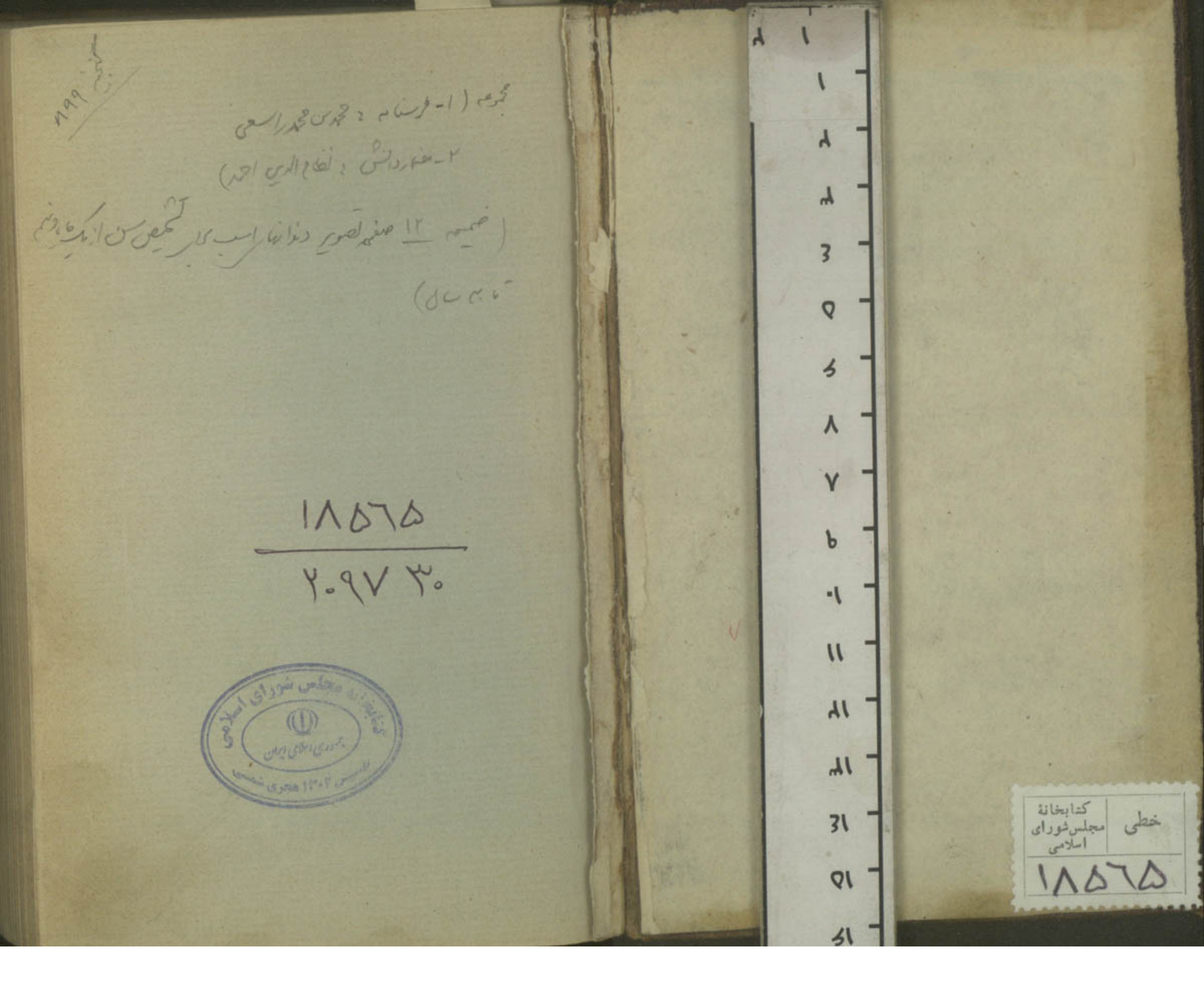

امرالله صفری
۸٦/۹/۲۰

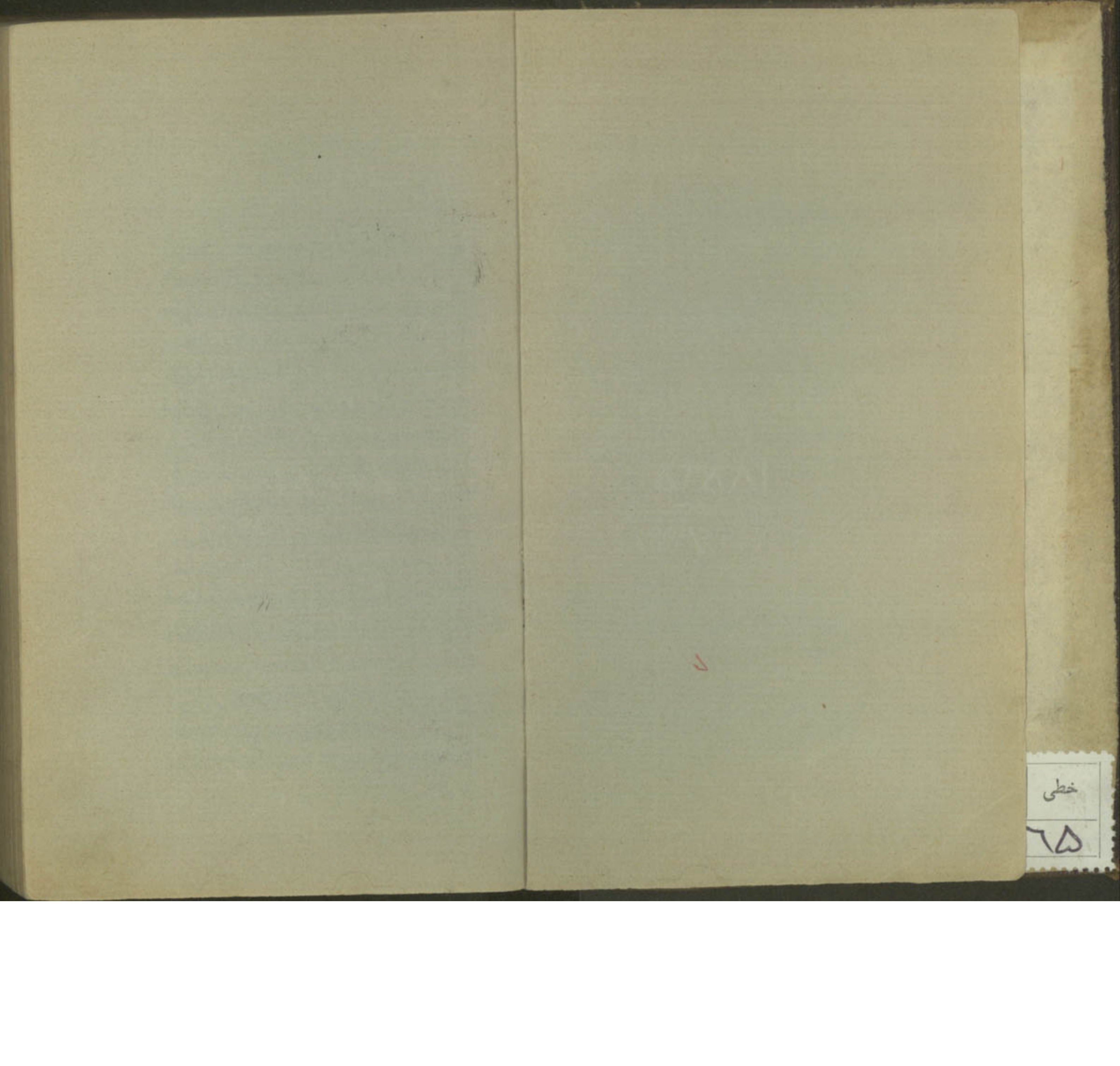

مجموعه (۱- فرسنامه از محمد بن محمد اسعی
۲- مفرح دانش از نظام الدین احمد)
(ضمیمه ۱۲ صفحه تصویر دندانهای اسب برای تشخیص سن
۸۹۹
۱۸۵۶۵
۲۰۹۷۳۰
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۵۶۵



مجموعه (۱- فرسنامه از محمود بن محمد راسعی
۲- مظهر دانش از نظام الدین احمد)
(ضمیمه ۱۲ صفحه تصویر دندانهای اسب کار تشخیص سن از یک تا دو و نیم
تا بیست سال)

۸۹۹

۱۸۵۶۵
۲۰۹۷۳۰


خطی
٦٥

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حمداً یوافی نعمه ویکافی مزیده والصلوة والسلام علی
خیر خلقه وافضل بریته محمد وآله وذریته وسپاس وحمد
وستایش وشکر بی‌پایان حضرت آفریدگاری که کاد عالمیان ونگار
انس وجان بحکم قدرت که بیک کن دو جهان را در حیز وجود
در آورد واز جمیع مخلوقات بنی آدم را ولقد کرمنا بنی آدم
مشرف گردانید واز بهر شرف وقرب منزلت آدم
ملائکه را در سجود او کرد واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم واجناس
حیوان وانواع اشیا آن از برای ایشان آفرید والخیل والبغال
والحمیر لترکبوها وزینة ودرود بی اندازه بر ارواح جمیع انبیاء
وتحیات وصلوات بر روضهٔ مقدس مطهر سید انبیاء وخلاصهٔ
اصفیاء محمد المصطفی وعلی المرتضی علیه وعلیهم اجمعین افضل
الصلوات واکمل التحیات که خلاصهٔ عالم ومقصود کل آفرینش
بنی آدم بجهت ذات مقدس ایشان بود وصلوات بر اولاد
ومهاجر وانصار که هر یک در راه دین
خواه مبین گشتند وبعد چون بر رای اصحاب بصایر
پوشیده نیست که دین وملک در قوام نظام یکدیگر مربوط اند
وقوام

وقوام ملک وجناح اساس دین را در بر اسباب چند مربوط است
که بعضی از آن خاص به لشکر است وکثرت وشوکت او واو لشکرین
اولی قوت واولی باس شدید است که ذکر آن در قرآن مجید
مسطور است ومفسران آن را به تیراندازان وسواران تفسیر
کرده اند هم تیرانداز وهم سوار را حرفی واساسی والات در کار است
وهیچ بنا اساس واسباب سوار اسب نیکو است وتا معرفت
اسب نداشته باشد ونیک از بد فرق نتواند کرد هرگز داعیه
شجاعت ومردانگی زیاده شهرت است بدین جهت حریص ومولع
نباشد وچون بندگان حضرت امارت پناه مملکت دستگاه شهریار
ممالک اسلام ملجا کافه انام خسرو کامران کامکار سایه لطف حضرت
بیعد وکار ثمرهٔ شجرهٔ ثنا عظام دانشه ولو رادت الا اللقاب سیف
الدنیا ومحی بالملک والاسلام والدین نصرة بن شهریار العبد
المغفور المبرور مظفر الدین خلد الله دولته وابد اصوله که
از اقران واکفا خود مشرف وسبب در این روزگار ممتاز
افتاده از آن سبب خود اظهر من الشمس وابین من الامس
که از غمر هر ایام چو بین واز نژاد کرکین وحسب واحتیاج بشرح
که از شرح مستغنی افتاده در جوای واقل شباب که قائم

مقام پدر بزرگوار خود بر تخت مملکت او بسریر دولت متمکن گشت
از عهده مظالمات امور که آبا و اجداد کرام متصدی آن شوا
شدن از بیرون آمد و در کمر دانگی و سواری و آداب گوی و زدن
و چوگان بازی قصب السبق از همگنان برد چنانچه زبان مجاهد
امجادی است و اکثر مناقب و اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
او از هزار یکی مسطور گردد تطویل انجامد سخن تمام در سواری
داشت و دایما طالب اسپان بود و در شناختن آن مهارت تمام
حاصل نموده از کتب متقدمین که در معرفت اسب ذکر کرده فرموده
بودند چون بعضی از آن مطول و مجمل و بعضی مختصر مجمل بود بسته
میسر بود که این بنده ضعیف حقیر اقل خلق الله الصمد محمد ابن
محمد را سعی باید کرد که این کتابها را تالیف نماید که جامع جمیع آنها باشد
بعبارت فارسی که هر کس مطالعه کند فهم نماید چون این ضعیف را
اولا حد این سر و موانع بعضی مبهم و مکررات را ذکر کنند چون
مبالغه در اتمام آن فرمود بعد از آن و کثرت بعد از جمع نمود
و اشارت او از جمله که اشارت و حکم و طاعت غنم بود امتثال
واجب و لازم بود از آن کتابها آنچه مقصود بود بیرون آورد
بعبارتی که تمام خوانندگان فهم کنند در تاریخ شهر رمضان

المبارک

المبارک سبع وستین وسبعمائة من الهجرة آن را به دو قسم منقسم
کرده‌اند **قسم اول** در معرفت اسپان و سال و رنگ و نیک
و بد آن و این معنی مشتمل بر چهل باب و فهرست ابواب
این است که در هر قسم مذکور شود ان شاء الله تعالی **باب اول** در اوصاف نیکی
اسپان **باب دوم** در شناختن دندان **باب سیوم** در رنگهای بیان
اسپان **باب چهارم** در نشانهای محمود **باب پنجم** در نشانهای
مذموم **باب ششم** در معرفت نامهای اسپان **باب هفتم**
در عیبها که از آسایش و کاهلی بود و ناشایستگی خیزد
باب هشتم در آداب لگام و زین نهادن **باب نهم** در معرفت
سوار که چگونه باید **باب دهم** در آداب اختیار کردن اسب
باب یازدهم در معرفت اعضای اسب **باب دوازدهم** در
معرفت اسپان نیک **باب سیزدهم** در علامات اسپان دونده
باب چهاردهم در انواع اسپان که هر کدام چه کار را شاید **باب
پانزدهم** در معرفت اسپان راهی **باب شانزدهم** در تربیت
اسپان شاهان **باب هفدهم** در معرفت اسپان تیزرو و دونده
و ذکر اسپان تازی و الوان ایشان **باب هجدهم** در تربیت
کره اسب **باب نوزدهم** در گذشتن کره و تربیت آن **باب بیستم**

در دندان اسبان و شرط زایش باب بیستم در وقوف
مادیان و نر از صورت و سیرت باب بیست و یکم در تحمل
دادن اسبان باب بیست سیم در معرفت تحمل که چه گونه باید
داد باب بیست و چهارم در آداب نعل بستن باب بیست و پنجم
در ریختن اسبی که در کره‌گی کار نکرده باشد باب بیست و ششم در
جو دادن و بجا آوردن اسب باب بیست و هفتم در سبو کردن
و آداب آن باب بیست و هشتم در معرفت اسب سرکش و تدبیر
آن باب بیست و نهم در تدبیر اسبان بدرکاب باب سی‌ام
در تدبیر اسبان فاتح الرزول باب سی و یکم در تدبیر اسبان
فاتح الکلام باب سی و دوم در تدبیر اسبان حرون باب سی و سیم
در بیان اسب بد نعل باب سی و چهارم در آداب
نعل بستن باب سی و پنجم در آداب آب و علف دادن
باب سی و ششم در تیمار اسب در زمستان و تابستان
باب سی و هفتم در خوید و اسپست دادن باب سی و هشتم در
علف دادن که اسبان لاغر را فربه کند باب چهلم در
معرفت حروف و مداواء آن قسم دوم در بیان شناخت
شرعیه و سطحه و مداواء انسان و آنچه متصل است بدو

هفتگانه

هفتگانه فصل اول در معالجه علتی که در اسب پیدا میشود
فصل دوم در معالجه اسبی که در سر پلیدی داشته باشد
فصل سیم در معالجه سرزدگی اسب فصل چهارم در
علاج اسبی که در چشم سفیدی داشته باشد فصل پنجم در معالجه
اسبی که او را چشم زده باشند فصل ششم در معالجه
اسبی که چشمش آب ریزد فصل هفتم در معالجه شب
کوری فصل هشتم در تدبیر ناخنه فصل نهم در معالجه
دیوانگی اسب فصل دهم در علاج شب کوری فصل
یازدهم در تدبیر اسبی که علف نخورد فصل دوازدهم
در علاج اسبی که از کرم‌ها زحمت دیده باشد فصل سیزدهم در
علاج اسبی که سرما زده باشد فصل چهاردهم در معالجه اسبی که
منجرزده باشد فصل پانزدهم در علاج سرفه فصل شانزدهم
در علاج اسبی که باد گرفته باشد فصل هفدهم در معالجه
اسبی که مخالف افتاده باشد فصل هجدهم در معالجه قولنج
فصل نوزدهم در علاج بادجی فصل بیستم در علاج مخالطت
طبع فصل بیست و یکم در علاج درد شکم فصل بیست و دوم در تدبیر
کرم اسب فصل بیست و سیم در علاج علت مجهول فصل بیست و چهارم

در معالجهٔ جرب و علامت آن فصل بیست و پنجم در معالجهٔ
حشنکی اسب فصل بیست و ششم در علاج داء الفار فصل
بیست و هفتم در علاج ناسور فصل بیست و هشتم در علاج دمند
فصل بیست و نهم در معالجهٔ حنام فصل سی ام در معالجهٔ خارش
فصل سی و یکم در علاج خارش پا فصل سی و دوم در علاج
اماس پشت اسب فصل سی و سیم در تدبیر اسبی که از باد
کشیدن پیش ریش شده باشد فصل سی و چهارم در
علاج ریش مسناکع فصل سی و پنجم در معالجهٔ جراحت تیغ
ریش فصل سی و ششم در معالجهٔ ریش خشک فصل سی و هفتم
در معالجهٔ کرم ریش فصل سی و هشتم در معالجهٔ سم بندگاها
فصل سی و نهم در معالجهٔ کرعث فصل چهلم در مداوای
ریش شش فصل چهل و یکم در مداوای اسب اب فکاه
داشته فصل چهل و دوم در علاج داء الفیل فصل چهل و سیم
در علاج زرداب و استسقاء فصل چهل و چهارم در علاج جهجبه
خشک فصل چهل و پنجم در علاج حصبه فصل چهل و ششم
در معالجهٔ باد امه و معرفت آن فصل چهل و هفتم در علاج
مثلث فصل چهل و هشتم در علاج شربه فصل چهل و نهم در
علاج

در علاج خون فصل پنجاهم در معالجهٔ اسبی که کره غالب
کرده باشد فصل پنجاه و یکم در علاج اسبی دشخ
فصل پنجاه و دوم در معالجهٔ خصیه و اماس آن فصل پنجاه و سیم در
علاج اسبی که قضیب او بیرون آمده باشد فصل پنجاه و چهارم
در علاج جذام فصل پنجاه و پنجم در تدبیر شکاف سم اسب
فصل پنجاه و ششم در علاج درد الکلب فصل پنجاه و هفتم
در تدبیر اسبی که سم بزرگ کند فصل پنجاه و هشتم در تدبیر سوده
شدن سم اسب فصل پنجاه و نهم در معالجات متفرقه

باب اول در آفرینش اسبان اختلاف کرده اند اما آنچه در کتب
متقدمین ملاحظه شد که حق عز شانه چون خواست که اسب
بیافریند باد را فرمود که از شما چیزی خلق خواهم کرد باد دعا
کرد که از من بیافرین خلقی را که با آتش آن را عذاب نکنی پس
اسب را آفرید از کلبی چنان مذکور است که حق سبحانه
و تعالی صد اسب از دریا بیافرید و بیرون فرستاد و آنها را
دباصت فرمودند و تمام اسبان از نجل ایشان است فی الجمله
اتفاق بر آنند که بعد از انسان از حیوانات هیچ چیز شریفتر
از اسب نیست و چنانچه حق تعالی آدم را بر تمامت علوقا

فضیلت داده است و او را بر همه حیوانات فضیلت نهاده و صورت
او را نیکوتر از صورتها افرید و بروی برکت داده و عزیز کرده است
و مرکب انبیاء و پادشاهان کرده است و ایشان را بواسطه
سواری بر دشمنان مظفر کرده است و از پیغمبر صلعم منقولست
در فضیلت اسب حدیثی که فرموده علیکم الخیل فانه فی نواصیها
البرکة و هم چنین فرموده العز فی نواصی الخیل الی یوم القیمة
و هم نقل است از انجناب که فرموده اذا اراد الله بالرجل
خیرا رزقه فرسا وطیبا و دعا سا و خادما صالحا و نیز فرموده
که نعم الخیل مراکبها و مالکها عز و فخر بوده است و امثله عرب امده
در شان اسب که فی بطنها کنز و ظهرها کنز و گفته اند عزیزترین مکانی
در پشت اسب است و از انجاست که اعز مکان فی الدنیا سرج فرس
حق تعالی طایفه را که بواسطه سواری بر دشمنان خود ظفر داده و ایشان
را چندان ستایش فرموده که را است ایت چنانکه هر که سواری
بیاموزد و در راه خدا کار کند فاضلترین کارها کرده باشد قوله
تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم الجنة
و در سوره ال عمران یاد فرموده قال الله و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم
الله

الله من فضله و در سوره برائت فرموده که ان الذین هاجروا
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله اولئک
هم الفائزون و ایات در این باب زیاده از ان است که در این
مختصر بگنجد و در خبر امده است که جمعی از اصحاب از حضرت رسول صلعم
پرسیدند که میخواهیم بدانیم از طاعتها و عبادتها کدام در نزد
خدا پسندیده تر و تمام دوست تر است تا بدان مشغول شویم این ایه
نازل شد قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا
کانهم بنیان مرصوص و چون سواری را فضل در کارزار حرب باشد
و بلا اسبکه با کفار و با اهل بغی غزا کند بغیر انکه در نزد ملوک
و سلاطین مکرم و محترم باشند و او را در عاقبت ثواب باشد و وجه کفاف و حرمت
دهند عند الله ماجور باشند پس روشن شد که اداب سواری
هم مجاهد دنیا و هم مجاهد اخرت می باید نقل چنان است که از
مامون خلیفه سوال کردند که نیکوتر چیزی در جهان چیست
در جواب گفت سوار نیک بر اسب نیک در صحرا و در وقت پایگاه
گفته است که اگر مذاهب و سواری نبودی ملوک و بزرگان
بر مردمان دیگر فضیلتی نداشتندی و در باب فضیلت سواری
و اخبار و ایات و روایات بسیار است و ما بر چند

اختصار کردیم غرض که در این باب شرح فضیلت اسبان
رسول صلی الله علیه و آله فرموده و اسب را بسیار دوست داشتندی
و هر که بهمه شرعا جایز نیست بغیر از اسب دوانیدن منقولست
از حضرت رسول که اسبی با صحابه معرفی کرده‌اند که مید را
بگرد و هفده کس از ایشان هر یک اسبی حاضر کردند و با آن
رسول بجایگاه دوانیدن رفتند و در موضعی دو رکعت نماز
کرد و از یاران سوال نمود که میدانید که این نماز را چرا کردم
ایشان در جواب گفتند یا رسول الله در خاطر داشتیم که عرض
نمائیم خلف خود بفرمائید فرمود که نماز حاجت بود که اسب من
سبق برد و موعود را اسم فرسنگ گذاشته بودند بعد از آن
اسبان را دوانیدند که میآیند و اسب آنحضرت پیش از همه
بود حضرت از این معنی خوشحال گردید غرض اینکه اسبان را
بهید نگو مسابقت کردن جایز است و در اخبار پیغمبر صلعم و صحابه
رضا بعین بسیار فضیلت است مرغان را بازو سبق کردن با
برکات و خیرات از آن طلب کردن آمده است و حضرت
حق سبحانه و تعالی میفرماید واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط
الخیل و از عبد الله ابن عباس روایت است در تفسیر این

آیه

آیه که الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار نفقه کردن آن
سبب در عوض علف اسبان و حق تعالی را عظیم مرغوب آنکه خشنود
است و در بکو آمده است که ابتدای سواری بر اسب بوجهی که در
تاریخ طبری آورده که اول کسی که اسب سوار او در طهمورث
دیو بند بود و او را از کوشش با اسب جهانگیری و اسیر دیدند
در دور زمان او هنوز زین پیدا نکرده بودند بعد از آن جمشید
فرمود که زین را ترکیب و ترتیب کردند جهت اسبان و پالان
جهت الاغان و اکابر متواتر دوست داشتندی و از آنجمله
حضرت سلیمان و حضرت داود علیهما السلام اسب را بغایت دوست
میداشتند و از هر کجا که معلوم کردی که اسب نیک است البته
طلبیدی و در آن روزگار اسب نیک پنهان بود که
افتادند و تا هزار اسب نیک جمع کرده بمیراث بحضرت سلیمان
ماند و او را محبت اسب زیاده بود تا که یک روز تفرج اسبان
میکرد نماز پیشین از او فوت شد از این جهت بسیار گرفته خاطر
شد و پریشان چه گشته بعضی بود تا اسبان را پی کردند و بعضی را
گردن زدند قوله تعالی وطفق مسحا بالسوق والاعناق و آفتاب
بجای پیشین آمد و نماز کردند و در تفسیر زکران مذکور است

در سؤال هشتم وعده ثواب فرموده است هر کس که اسب را
نیکو دارد و صحابه اکثر داشته اند و هم فرموده است که هر که
نفقه کند اسبان را چنان است که نفقه کرده باشد در [illegible]
و هم فرموده است که هر کس تازیانه بر اسب زند و توبه نکند
گناه کار است در نزد خدا و منقول است که حق عز و علا حضرت
آدم را مخیر کرد که از مخلوقات چیزی بگزین اسب را اختیار
کرد و فرمود که عزت و بزرگی و برکات فرزندان من بر تو باد

ارث

واهب ابن منبه گفته که هیچ مرد بر پشت اسب تکبر و تبجح
نکند که اسب انجنان و بواسطه فضیلت اسب است که
از مال غنیمت سه بخش بجهت سوار باشد و یک بخش پیاده را
چنانچه دو بخش اسب را و یک بخش مرد را از حضرت رسالت
پناه منقول است که روی اسب را با آستین مبارک
خود پاک کرده است در روز فتح خیبر و غرض کلی از این کتاب
معرفت اسب و شناختن آن است زیاده بر این در این باب
نتوان گفت **باب دوم** در شناختن دندان و سال اسب

باب دوم

از دندان میتوان دانست که بزرگان در این باب تجربه
کرده اند و دانسته اند و حال آنکه دندان پیش اسب دوازده

بود شش در زیر و شش در بالا و اول دندانی که از اسب پیدا میشود دو
دندان در بالا و دو دندان در زیر و آن بعد از ده روز هیجده
روز بیرون می‌آید و آن دندانها را بعربی ثنایا خوانند
و از پس آن چهار دندان دیگر برآید دو از زبر و دو از زیر
در پهلوی ثنایا از چپ و راست و آن را رباعیات
خوانند و بعد از آن چهار دندان دیگر همین طریق از پهلوی
رباعیات برآید و آن را قوارح گویند و دندان اسب اول
که برآید سفید و کوچک بود برنگ صدف و چون بیفکند
و یک بگرداند و بزرگتر برآید و کره را تا یک سال بلفظ عرب
مهر خوانند و چون سیوم در اسپ که تمامت دندانها سفید و هموار
شده باشد که یک ساله است و بلفظ عرب او را حولی خوانند
و چون سال یکی بگذرد دندانهای او فربه و درشت گردد و تا
دو سال و شش ماه بگذرد دندانهای ثنایا که گفتیم بنیاد
افتادن نماید و چون هر چهار بیفکند و راست کند تا مدت
سه سال تمام کند و چون سه سال و شش ماه بگذرد دندانهای
رباعیات بنیاد افتادن کند و چون هر چهار را بیفکند و تمام
نماید چهار ساله باشد و چون چهار سال و شش ماه بگذرد بنیاد

افتادن دندان رباعیات کند و چون تمام ذاست شده
پنج ساله باشد و بعد از آن افتادن دندان و رباعی کند
و چون شش ساله شود سیاهی از دندان ثنایا برود که او را
زیاده بود و چون هشت ساله شود سیاهی از سر اسطات
برود و چون نه ساله شود سیاهی دندان رباعیات برود
چنانکه سرهای دندان دوازده گانه بالتمام سفید شود و چون
ده ساله شود اسطات و رباعیات از گونه بگردد و چون یازده
ساله شود میان طولی باشد و دندان ثنایا برنگ انگبین گردد
و چون چهارده [illegible] شد دندانهای زیر سفید گردد و چون
پانزده ساله شود دندانهای اسطات زرد رنگ بگردد و چون
هفده ساله شود رباعیات سفید گردد و چهار دندان ثنایا
از گونه بگردد و خاکستر گون شود و تا نوزده و بیست و بیست
و یک بیست و دو و بیست و سه تمامی دندانها می
دی خاکستر رنگ شود و چون بیست و چهار بگذرد ثنایا
زیاده بر خاکستری گردد و چون بیست و پنج ساله شود رباعیات
از گونه بگردد و چون بیست و شش ساله شود رباعیات
کج و سستی پدید آید و چون بیست و هفت ساله شود
و اسطات

و اسطات کج گردد و چون بیست و هشت ساله شود ثنایا
جنبد و کجی پدید آید و چون سی ساله شود و اسطات جنبیدن
گیرد و چون سی و یک ساله شود تمامی دندانها بجنبند و از علف
خوردن باز ایستد و از آن خبر [illegible] نمی باشد و غایت عمر
اسب همین قدر است و بعضی گفته اند که با پنجاه رسد و چنین
آورده اند که اسب وقت [illegible] در دو و او ده ساله کف آب
نمی خورد و صبورتر از همه وقت [illegible] باشد و چون از این عمر
بگذرد غالب آن است که تا هجده ساله زید و چون از
بگذرد به بیست سالگی رسد و چون از بیست سالگی بگذرد
به بیست سالگی رسد و چون از بیست سالگی بگذرد تا
چهل سالگی و [illegible] سالگی برسد لیکن بسیار مشقت
بکشد

باب سیم در شناختن رنگهای اسبان چنین آورده
اند که بهترین رنگهای اسبان سیاه است از آنکه سیاهی
در اسب غریب است و عرب از ادهم [illegible] و آن چند
رنگ باشد چه بعضی [illegible] و بعضی روشن تر و ادهم اسبی
بود که سیاهی او از ادهم [illegible] بود و بر [illegible] پیش سرخ بود و شکل
و [illegible] زند [illegible] بود پس [illegible] و گویند آ

باب سیوم

سیاه حبشی بهترین همه اسبها بود و سخت تر بر همه گفته است
و سبکتر بر دویدن تر بر اسبان بود و خوبتر و مشهورتر
و ابلق بود و چون از سیاه و بگردانند گفته‌اند سیاه چاپ
بهتر است و آن اسب سیاه باشد که چهار دست و پای
او سفید بود و دو بر دوش سفید باشد تا حد پیشانی و لب
زیرین سفید چنانکه رانها و در زیر بعضی از رنگهای حبشی رنگ
رنگها گفته است چه او در کارها بهتر است و در گرما
و سرما صبورتر و در کارها نیکوتر و چون و طاقت تشنگی و گرسنگی
و گرسنگی نیکو صبر چشیده و در خبر است که رسول الله صلعم با امیر
المؤمنین علیه فرمود که از اسبان هر رنگ که خواهی بر گزین او
در جواب عرض کرد که اختیار رسول الله است فرمود الاقرح
المحجل و گفت اصبر همه اسب اشقر بوده تر است و گفت
صبورتر آما هیچ رنگ بصفای خنگ نیست و آن چند
گونه است خنگ نقره و خنگ نقره و نیکو ولیکن
از همه خنگها بهتر آن است که لب و ناصیه و چشم و سم
و زانوی او سیاه بود و از اسبان زرده پسندیده تر آن است
که زردی او برنگ بیضه مرغ باشد و در دم و در دم رنگ

زرده

زرده بر اندامش پیدا بود و اسب سمند که دهن و ناصیه
و لب و سر زانو سیاهی داشته باشد و بر پشت او خط سیاه
دو غایت خوب بود و کلکون که بسیاهی زند و او را هیچ
سفید نباشد نیک نباشد و همچنین سیاه خالص
بشرط آنکه چشمش سرخ نباشد چه اسبی که سرخ چشم
خاصه سیاه از گزیدن و لگد زدن و دیوانگی و فساد
خالی نباشد و اسب اشقر که اگر پشتش نقطه باشد و بد دل
و در سختی نا شکیبا و اما چون بسیاهی زند از او بغایت خوب
نیک باشد و اسب ابرش هم در گرما و هم در سرما طاقت
نیاورد و از اسبان سیاه خنگ بهتر و بهتر آنست که در دم
و دم سرخ بر وجه ظاهر باشد و استادان این صنعت چنین
گفته‌اند که رنگ اسب از سر و دم جدا باید گرفت و رسول الله
فرموده‌اند که باب سیاه در بهشت است و شخصی از حضرت
رسالت پناه سؤال کرد که مرا اسبی میخواهم بخرم چه رنگ
بهتر باشد در جواب فرمود که اسبی که لبش سفید و گفت پیشانی
سیاه و پیشانی سفید و از عمر ابن موسی پرسیدند که کدام
اسب از اسبان صبورتر گفت که گفت زانو سیاه و از حضرت

پیغمبر صلعم دوغایت است که هیچ یک از اسبان اشقر است
فالجمله در کتب معتمد مین بتان یاد فرموده اند و تجربه
کرده اند و نتایج رنگ اسب آنچه خوب و خوانده است عجب
حراج میکرد و فاما بحث نر و صبور و غالبا چنین باید
که ذکر کرده شد باب چهارم در صفت رنگهای اسب

باب چهارم

اسب سبز و خنگ نیز اخضر میگویند و آن اسبی باشد
که میان پشت میان سرخ و سیاهی بود و پهلوها و شکم و گردن
سبز دارد و اسب دیزه باشد که دم و گوشها و پرهای
پیچ رنگ خاکستری بود و عرب آن را و غنم خوانند و خط
سیاه از سر گوش تا بن دم داشته باشد و اشقر نیز چند گونه
است بعضی را حلقی گویند و آن سخت زرد باشد و موی
برنگ زعفران بود و خطی بر پشت داشته باشد سیاه
و اشقر یکی که در غایت سرخ باشد چنانکه بر سیاهی زند
و لب و ناصیه اش برنگ اندام و موی نر بود و آن را اشقر
مدبس خوانند و آن اسبی باشد که رنگش بزرد میزند و بن
مویش سپید او چنانکه بحنا رشته اند و اشقر دیگر بود که آن را
افصح گویند و چنان باشد که سرهای مویش سرخ بود و بن
مویش

مویش سپید و اند لب و ناصیه اش سپید تر بود و اشقر
اصدا همرنگ او بود و لیکن رنگش صاف تر بود و کمیت را
نیز دو قسمها اصدا میخوانند از آن که رنگش برنگ زرد تر
نماید و هر کمیت و اشقر که رنگش صافی باشد آن را احمر
خوانند و اسب اصفر آن است که سخت زرد بود چنانکه
بور نماید و اندامش در دم و ادر و زرد تر داشته باشد و اصفر
صاف الصفور آن است که لب و ناصیه اش و دم زرد و دو
و بعضی آن را زرده خوانند و در فرشبان زرده و سمند آن است
که دم و لب و ناصیه اش همه سیاه بود و زرده که آن را زرده
که بیضه تر گراید اسبی باشد که برنگ سوسن بود و لب
و دم او به سیاهی گراید برنگ مشک و آن را هر و عه گویند
و دیگر اسب زرد تر بود و آن است که سرخ او با اشقر
خالی نماند و پوست و بن مویهایش سیاه بود و بر پشت او
خطی کشیده تا دم نه سخت سیاه مانند غیر روشن و زرد
نیز همرنگ و پوستش سیاه بود و بر پاها خطی کشیده و این
رنگ اسب کمتر باشد و اسب سمند آن بود که زرد بس
نه روشن باشد و پوست و بن مویهایش سیاه باشد و خفیف

شبهه بود و سمند نیز چنان باشد که بر تنش نشانها بود و در
زاو نه سیاه و نه سفید و آن نیز خوب است و آن را
سمند عربی خوانند و دیگری خرمسج بود و آن مانند
است و پشتش خط سیاه دارد و ناصیه و لب و شکمش سپید
دارد و گرداگرد چشم دنده بود و اسب اشهب خنگ چون
پوست تنش رنگ خاکستر بود و آن را اصلی خوانند و هرگاه
که بر تن اسب چون درم سفیدی باشد ملمع خوانند یا
ملمع یا وبر ملمع یا سیاه ملمع تا چه داشته باشد و این ملمع
بیشتر بد نعل میباشند و سفیدی و سیاهی
که بر تن اسب پدید آید که مخالف رنگ اندام اسب بود
بزرگ و یا کوچک او را اشامه خوانند و هرگاه که بر اسب
نقطه‌هایی کوچک بود سفید و یا سرخ و یا سیاه آن را
ابرش یا وبر خوانند و هرگاه که بر اندام اسب سفیدی پدید
آید و سر و گردنش سفید نبود و میان و پشتش سفید آن را
مطرف خوانند و چون سر و گردنش سفید بود آن را ادرع
خوانند و چون گوش و ناصیه سفید باشد یا سرخ و یا رنگ
دیگر و تنش سفید بود آن را ابرش خوانند و هرگاه که

موی‌های

که موی‌های سیاه پراکنده و در میان این سفیدی بود خواه
بسیار و خواه اندک آن را اشهب احمر خوانند و هرگاه که بر همه
تن اسب موی‌ها سیاه و سفید بود و سیاهی بر سفیدی غالب
بود آن را حلکون گویند و هرگاه که این رنگها یا ده یا ده باشد
نه آمیخته آن را اشهب طمع خوانند و ابیض آن باشد که سراسر
موی اندامش سفید بود و یا کره و دوش چنانچه هیچ رنگ
دیگر با آن آمیخته نباشد و باشد که چشمش سیاه بود و این
بهتر است و هرگاه که سفیدی با اندام اسب دراز بود در
گردن یا کفل آن را ابلق خوانند کمیت ابلق و مورد ابلق و سیاه
ابلق بدان خوانند و چون سفیدی بشکم اسب بود آن را
حقب خوانند و چون از شکم بیرون باشد آن را ابلق نیز گویند
و هرگاه که نقطه‌ها با اندام اسب بود از هر رنگ او را منقطعه
گویند و باشد اسبان غیر از رنگ مخالف که رسته است بیگ
و رنگ مخالف بر اسبان عرب که یا سبب الکن بر اسبان ترکی
و خراسانی بسیار باشد که مخالف رنگها الحق بر اسبان میافتد
و گاه هست که جرب بر ابرش میافتد و از آن میشود رنگها
غریب و عجیب پدید میاید که از آن نام نهاده اند **باب پنجم**

باب پنجم

در نشانهای محمود که در اسب میباشد اول آنست که بر
پیشانی اسب در زیر ناصیه دایره یا دو دایره بود و دیگر آنکه
نشانها بر جای علاقه داشته باشد و همچنین نشانه که از
این جنس بگردن اسب باشد از دست راست و چپ و اگر
از هر طرف دو نشانه باشد به فال نیک نماید و اگر بر سینه
اسب خطی باشد به درازی تا آنجا که بند دنب باشد هم نیک
و چپ چشم اگر نیک سپید باشد و همچنین اگر نشانها
بر گردن بود بالا از بند دنب علاقه به دو از عجز است بر
و از علامت محمود دیگر آنست که بر جبهه از سوی راست
و چپ چون دو بادام بزرگ یا کوچک نشانه باشد موی
بر هم کشیده و در عرب چنین میگویند که هر کس اسبی
داشته باشد که یکی از این نشانها بر وی بود چگونه غمگین
گردد بود و سفید بها که در اسب باشد مبارک سپید باشند
و سفیدی آن است که بر پیشانی باشد از آنجا که ناصیه
است تا زیر حلقه نه بیش و نه دراز و نه باریک چنانکه بقدر
یک انگشت پهنای سفیدی باشد و در عرب مشهور است
که اسبی که این نشانه دارد شریفتر همه اسبان است

وخداوند

وخداوند وی در جنگ البته ظفر یابد و همچنین آنچه
که هر دو پا سفید دارد مبارک است بشرط آنکه دست راست
همرنگ تن اسب بود و دست چپ اگر سفید باشد نیز باد
نیک است و چون پیشانی اسب سفید بود و دم یا کفل
سفید نیز باشد مبارک است و مهتران عرب چنان
گفته اند که هیچ اسبی مبارکتر از قرطاسی نیست بشرط
آنکه چشم و لب و حضبه و سم و مقعد همه سیاه بود و آن
مرکب پادشاهان را شاید و اگر اسبی را از اندرون دست
ران دایره بود یا در زیر ران مبارک میدانند و اگر دو دایره
در یک جای بود نجابت خوب است بشرط آنکه نزدیک باشند
بهم در آورده اند که در فضای وی برکت بود و اگر بر بناگوش
سه دایره باشد چنین گویند بد است و خداوندش پیوسته
در غمت باشد و اگر در زیر چشم نزدیک لب دایره بود
محمود است و همچنین مرکب ملوک را شاید و اگر دایره
به درازی پایها بر دست یا پا و یا گردن و یا بر پهلو
باشد محبت است و در غیبت در حرب دیدن او باید کرد و این
است نشانهای محمود که در اسب میباشد والله اعلم باب ششم

و نشانهای مذموم که در اسب می‌باشد هر اسبی که بر دوش
در آنجا که همه زین است دایره دارد مکروه است و نباید
اورا نگاه داشت چه آورده اند که هر کس که اسب چنین داشته
باشد از املاک تهی شده باشد و درویش گردد ناچار و همچنین
اگر دایره نزدیک جبهه داشته باشد هم از آنجمله است
و اگر بر پهلوی راست دایره بود اصلا مبارک نمیدانند
گفته اند که اگر کسی بر وی حرب کند کشته شود و اگر
شود و اگر بر پهلو نزدیک ناف که آن را تهی گاه میگویند
دایره بود ناپسندیده است و گفته اند که بیم آن است که
صاحبش سرنگون شود و اسبی را که دندان سفید باشد
و لبش چون لب شتر مبارک نمیدانند و اگر بر کتف دو [illegible]
همچنان نشانه باشد مکروه است و اگر در زیر کوهه زین
علامتی داشته باشد یکطرف مبارک نمیدانند و اگر بر
بر پشت اسب نشانه باشد ناپسندیده است و در
حرب و کوه و شکار دو روز نباید نشست و نشانه که بر [illegible]
گاه و دست اسب بود مبارک نیست و بر چشم و گفته اند که
همچنین مکروه است و عرب آنرا شوم میدانند و اسبی که

اثر

این علامت دارد نباید خرید و بر وی نباید نشست و اسب
چون دو دست و دو پا سفید باشد بعضی پسندند و مبارک
نمیدانند و چون در پیشانی اسب خطی کشیده باشد تا چشم
مذموم میدانند اما در شومی هیچ اسب مثل اسب
نمیرسند و آن دارد و لشکرها نباید کرد نقل است که
عرب این معنی میگفتند و سالار لشکر آنان باور نمیکردند
و تا وقتیکه مامور بودند و این معنی چنان بود که آورده اند
که وقتی جماعتی از آنکه با ایشان [illegible] بودند که غارت کنند
از لشکریان یکی را اسب دست سفید سوار بود هر چند
که سادات عرب میگفتند باور نمیکردند تا غایتی [illegible]
بودند که اگر اسب را دست سفید باشد بعضی [illegible]
غایت ترکمانان شنیدند و عوض [illegible] بود عرض کردند
سواران تمام آمد علامت عبور کردند آنکس که بر اسب
دست سفید سوار بود اسبش در میان رود خطا کرد
و صاحبش غرق شد و سادات عرب زبان دراز کردند
که تا ما چنین تشخص نکنیم باب [illegible] و عجایب آن گفتند
نرسید خواستند که آن اسب را بکشند ترکمانان نگذاشتند

وگفتند که شاید این اسب را عادت آن باشد که در آب
نخواهد پس از مهتران ترکمانان یکی بر آن اسب نشست چون
برفتند و غارت کردند خصمان از پی ایشان آمدند و سر
حمله اول همان سوار که بر اسب دست سفید سوار بود
به تیر هلاک کردند از مهتران عرب یکی چون این حال را
مشاهده کرد شمشیر کشید و آن اسب را بکشت بعد
از آن او را زدند و دو مهتر به ترکمانان نهادند و ایشان را
منهزم ساختند و چند نفر ایشان را اسیر کردند و باز
کشتند هنوز این معنی در پیش ترکمانان درست نیست و لیکن
چنین است و این دست و هر که پایش سفید نباشد چنین
است و اگر هر دو دست سفید باشد عیب خسته
و اسبی را اگر بن چشمش سفید بود سفید و بکدر
مکروه میدانند و اگر بر زبان اسب خطها بود و اندر
دهنش نقطهای سیاه بود چون دامن با برجسته موی
داشته باشد بخلاف موی اندام هم چنین مبارک
میدانند و هر اسبی که از این علامات داشته باشد
نباید خرید و الا آنچه بتجربه شده وا نموده اند دست
سفید

سفید است و در پیش ترکمانان هیچ چیز نیست که آن را
مبارک میدانند الا آنکه اندام و فضله نباشد مثل اسبی
زیاده با فضله در پهلو یا سینه یا پیشانی چنانکه نادر بود
چه ملتی و چه سببی و چنین گویند که اسبی که چنین باشد
نباید داشت که مبارک نیست

باب هفتم

باب هفتم

در معرفت
نامهای اسبان بباید دانست که اسبها را چون روی
سفید باشد و دست و پای همین را شبه گویند و کمیت
مهر رنگ که باشد و سفید بر اندامش بود آن را هم خوانند
و هر گاه که بر روی بود با اندام دیگر و دست و پا بر آن اندام
باشد ابرامست میگویند و همچنین هم را معصمت خوانند
و هر گاه که در روی سفید بود و در کف ها پیش سفید بود محرب
میگویند و اگر یک چشم نباشد و ار آمعرب خلاف چشم
میخوانند و چون غره بجهه دوی باشد و دو چشم نباشد
آن را اغر شادخ میخوانند و چون غره تا پیشانی بود و
باشد شمراخ خوانند و چون غره بر دو جحفلین بود تا حلقه
گاه و بعد از آن بود که باشد آن را ملطمه خوانند و چون
میان غره سرخ و با رنگ مخالف باشد آن را غره شهبا گ

خوانند و هرگاه که غره بیک سو بود و پیشانی تنگ و اندک
اغر مایل گویند و هر وقت که همه روی سفید باشد آنرا
سبائحی چشم آنرا اسرقع خوانند و سفیدی که بر روی
اسپ بود و بجحفله نرسد آنرا قرح میگویند پس نجیب
قرحه شکل هلال دارد و اگر قرحه گرد بود مستدیر و اگر
چهار سو بود قرحه مربع گویند و اگر مثلث و اندک سفید
بود آنرا قرحه خفی میگویند و اگر در میان سفیدی موی
مخالف باشد قرحه شهبا خوانند و سفیدی که بر بالای
لب اسپ بود آنرا ارثم خوانند و سفیدی که بر بینی
بینی بود از بالا و بچشم نرسیده آنرا [illegible] و [illegible]
در میان سفیدی که بر لب و بابینی و دو نقطه با سپاهی
باشد آنرا ارثم خوانند و میان [illegible] میگویند و زنانی
که میان ناصیه سفید باشد اصبح خوانند و چون سفیدی
ناصیه اندک بود اسفل الناصیه خوانند و چون سفیدی
بر چهار دست و پا بود و چنچه همه سفید باشد محجل اربع
خوانند و اگر سفیدی بالای زانو رسیده باشد آنرا
محجل [illegible] خوانند و اگر هر چهار [illegible] سفید باشد
ویکی

ویکی بیک بدن آنرا محجل ثلث خوانند و مطلق الیمین و مطلق
البا[illegible] چنانچه قائم باشد نیست با دست و پای کشند و هرگاه
سفیدی بیک پای باشد ارجل خوانند و هرگاه با یک دست
و یکپا بخلاف یکدیگر سفید باشد آنرا مشکول خوانند
و اگر سفیدی بیک دست و پای از یک طرف راست باشد
محجل الایامن و مطلق الایاسر گویند و اگر از جانب چپ
بود محجل الایاسر و مطلق الایامن گویند و محجل الیدین
نیز گویند و اگر یک دست سفید دارد خواه اندک و خواه
بسیار آنرا اعصم میگویند و اعصم کامل بود که بر روی [illegible]
سفیدی نبود و دست سفید داشته باشد فاما چون
روی سفید بود آنرا اقرح میگویند و هرگاه [illegible] که بالای
خوردگاه است سفید باشد آنرا اصبع الثنه میگویند
و اگر هر [illegible] سفید باشد او را [illegible] گویند و هر [illegible]
که از [illegible] باشد گردن کوتاه مناسب [illegible]
و [illegible] دوگانه پر گوشت و [illegible] باید و [illegible] که از [illegible]
[illegible] نباشد ران پر گوشت و پشت
افتاده باشد عیب [illegible] و میان پهلو فراخ باید

نزدیک و بعضی از مردم چون شکم اسب بزرگ باشد بجهت
می پسندند و بعضی رد از اما انچه از نژاد عرب دنده که کج است
کرده هنر را انچه از نژاد دیگر است ردا نه هر چند
باید که تنگ و باریک پس بود که ان علامت بهای بار کشی
و هر سوار که باید اسب پسند او نباید که اسب دراز پشت
پیوسته و خوش دیدن را و در پی که بود که اسب نافرمان
است کار را فرمودن نباید و نباید که اسب کوه باشد عجب
انکه اگر او را کار در پیش اید و به تعجیل براند تا
دو و نشاید توانایی ان داشته باشد و اسب کره طاقت
نیاورد و مدام کرده و یک دفعه کرده و بیان از ان تولد
کند که علاج او مشکل توان نمود و سوار سنگین نباید
که اسب کوچک خرد که بیابد اسب کوچک نیکو جنبش
که اگر سوار نیز کوچک بود خدمت کند و طاقت اورد
و اگر سوار سنگین باشد از کار برود که او را مضرت
اسب با قوت در کار است پس سوار باید بداند که او را
چگونه اسب در کار است که از پهلو که بهای علف و غیره

باب هشتم

باب هشتم در تشخیص کره اسب و حال انکه کره زاده
و قرت

وقت کوچکی نیکو نمی‌توان شناخت مگر انکه توان دانست
که در اصل نیک است یا نه و پیدا نباشد که در وقت کوچکی
نیکو باشد و از ان بگردد عوض رد انحالت نیک و بد کرده
چنانچه شرط است نمی‌توان شناخت که از حالی بحالی
کرده و تغییر پیدا می‌بینند و اماده کی امی توان دانست
که طبیعی است و هر چه بعد از ان کوچکی خوش دود و اگر
نه را بعض او را خراب کرده اند همان نوع خواهد بود اما
علامات چند هست که دلالت میکند بر نیکی کره و ان
است که بر مادر بجهد و بر و بر ... و با مادر علف
جدا بعد از خوردن و یکی علامات محمود ان است که
مهره چشم و ... که قبل از این ذکر شد که بر بالای ... ازان
و ... و دز ... کاه ... و موضع ... و ...
فراخ باشد و چون از عقب مادر برود و جست ...
اندازد

باب نهم

باب نهم در دزدی کره و بیان عیب ان
علامت انست که چون کره ... شود دزدی ...
اما انچه از نژاد خود باشد و اسب اصلی ... اگر ...
... و ... ی ... پهلوی دزدی ... دن هنر است که ...

افزونی که خواهند کرده باشد و اگر چه زا نطالت اگر کره خوشخوی
کند دلالت بر سستی و پیری اسب است که کره هر
چند که بی ادب و بدخوتر باشد چون پرورش یابد
سخت تر و محکم تر و باعتماد کلی تر باشد و چون زین بر
نهادند یک روز پیاده و روز دیگر پیاده راه برند و روز سیم
و چهارم سوار سبک بر نشینند که چهار عیب است که از
سوار سنگین بر نشستن پدید آید اول انکه افزونی نتواند
کردن دوم انکه خورده را شکوه نتواند نشاندن سیم
انکه پایها را راست و قائم نتواند نهادن چهارم انکه پیش
افتاده شود و باید که پیاده سر اسب را داشته باشد
و ساکن بند و پیچ براند تا انقدر که کره خسته گردد
و روز بروز اندکی بر او اضافه کنند و به هر چند روز
بکر و فر بنهند و او را بدان جا را و برند چنانکه از
هیچ چیز نرمد چه از هر چیز که گمان زیان برد برمد
با او را عجب توان آورد و تا کره مدارا باید کردن
و خدمت بخش خوش زیاده تر فرمایند و از جوی جهانیدن
و از جابجا که بلند تر بر جهانند اما جبا دلیل نباشد

کرها

که مبادا اسپ دست و پای را ذکند و از کار برود پس به موجب
که ذکر رفت بند و پیچ هر روز زیاده می‌رانند تا زمانی که در دویدن
چابک گردد و روش بیاموزد و بعد از آن به نوبت بدو نهند
هر روز مقدار یک کره را از آن رنجش نرسد و وقت
دوانیدن را معین نتوان کرد که بعد از چند روز دوانیدن
که کره متفاوت است هر وقت که در دوانیدن تمام چابک
شده باشد و از هیچ چیز نرمد بعد از آن او را پویه کردن
بیاموزند که پویه دوانیدن و افتادن جیاد را دست بند
کاهلی قبول کردن و خود را کاه خاییدن و کوشش اندام
سخت کردن و انکه کام بیفزاید و لب فرو کند و چون
بزرگ شود و از هیچ چیز نرمد و چون بیاموزد زین نهادن
کنند بگذارند تا کره راحت باشد و مادام خدمتی که از
ان برنج اید و اگر به موجب که ذکر رفته تربیت نیابد
هیچ عیب بد و نباشد او شموسی و از پیل گذشتن و از
بد لگام و انچه بدینها ماند چه عیبها همه از غرور پیدا
میشود پس چون پویه تمام کرده و از راست و چپ بهر نوع
که سوار خواهد آموزانیده گردانند بعد از آن قدری زیاد

نرم کند و بدواند تا درست رود دیگر عیب نوع دیگر
ان است که چون لاغر شود وقت علف تر و بهار
رسیده باشد او را ببايد بسبب و بهار داشتن تا فربه
شود و چون وقت دوزین شود او را بتسلیم رایض باید
تا نرم نرم تربیت کند و بهر کار اندک اندک او را بکار
دارند تا مبادا که عیب لاغر شود و بعد از ان بدوانند و چند
فربه باشند را دو کرده اند که اسب را دو زین باید و چاه
و لاغر کرده باشند اما باید زین نهاد کردن ساعتی باشند
که درشت زین عضو و استخوان تمام میکند و تمام خلقت
معتدل میشود و هر افزونی که خواهد کرد میکند و اگر او را رنج
نباشد هیچ افزونی نتواند کردن و زود سست گردد

باب دوم در ریاضت اسبان و شروط رایض اول باید
که رایض مرد خردمند و حلیم و صبور باشد و اگر جوان نیز
باشد بهتر است که جوانان را البته غرور بسیار باشد و فی
معلوم که اسب در میان مردم حرکتی نکند و او را بر بحر
بزنند که محتاج نباشند پس وظیفه رایض ان است که
طبیعت اسب را بشناسند و بدانند که چگونه کار باید
کرد

فرموده بود که کدام حالت باشد مدارا کرده بود که جا او را ازار
کند و اصلا او را ستیزه و لجاج بسیار نکند و او را بیجا
نزند و بیم ان است که بدان واسطه دیوانه گردد و او دیده
اند که سواری نیز دو دست را امدن اسبش بر سید
و ستیزه اندر شش هفتاد سوار از غایت خجالت مفرعه
بسیار عیب بر سر و روی اسب زد تا حدی که مجروح
شده پس چماق برداشت و بزد تا چماق شکست بعد
از ان چون خواست که اسب را باز دارد بر اشفت و
ساکن نشد جمعی از بزرگان حاضر بودند گفتند که ان
دیوانه شد و دیگر بر سوار نتوان شد و این چند
بودند که اسب بسیار دویدن کرد و صد کام بد و بدو
سوار را از خود جدا کرد و بر سر و پا ایستاد و او را با لگد
و دندان پاره پاره کرد و روی در بیابان نهاد و دیگر
کسی از ان ندید پس اگر اسب گناهی بد کند باید زجر و جفا
باو نباید کرد و به مدارا او را ادب باید داد و باز جای
خود باید اورد پس اگر مدارا کند و ترتیب چنانچه شرط است
از ان طبیعت بگردد و نیک شود و اسب عربی اصلی بهتر

زجیر که بکند قبول نماید و رابض نباید که لگام بزرگ
بر سر اسب کند و اسب تازی را هوا دهند و چه مهره
پشتش سست شود یا پهلو پهن دست و پی و درد کرد
و دغا بیناید کرد که اسب تازی طبیعت نیک کرد که به هیچ
خو کرد او را باز نتوان آورد و اسب تازی اصلی هیچ
بی ادبی نکند او را زجیر کردن بر سر آن مخالف اصل
نبود و رابض باید که طبیعت اسبان را نیکو شناسد
و بداند که از برای چه کار نیک است و لا بد هر یک چه
طایفه است اگر اعتماد تمام بود رابض هست فیها و الا
باید که عضو به خود بگوید که تا اسب را زجیر کند و برا
و چون در میان کوچها و بازار گذرد باید که در پیش مردم
اسب را نگاه دارد که آن را عادت خواهد کرد و هر جا
کسی چند خواهد ایستاده در راندن باید که عنان را
رها کند و براند انکه عنان باز کرده و پاشنه و مهمیز بزند
در حالتی که اسب دست برهم دارد که از جای بجهد
و اگر اسب عادت بد داشته باشد و خواهد که آن عادت
بد را از او باز دارد شرط آن است که جدا داوود ایستادن

دیوید نماید و بعد از آن که مرح نداشته باشد از آن باز ندارد
که در آن حالت که عزود داشته باشد ترتیب نپذیرد
و چون بسیار لاغر و ضعیف شود احتیاج به ریاضت کشیدن
ندارد و در هوای بسیار گرم ریاضت نباید داد که زیان
دارد و اگر ضرورت باشد میباید گفت که سحرگاه برنشیند
و پیش از آفتاب برآمدن فرود آید و غادیان و اسب ضعیف
طاقت گرما پیش ندارد و دیگر باید که رابض عنان را
سست ندارد و یک طرف زور نکند که تا اسب هر دو
چشمش به راه باشد و دیگر رابض باید که دانا و خردمند
باشد و چون برنشیند فهم نماید که او را چگونه کار باید
فرمود چنان که شرح پیش کرده

باب یازدهم

در فرق میان
تازیان و ترکی از صورت و سیرت و هر چه بر اسب پسندیده
است از علامات که شمرده بر تازیان پسندیده
و در علامت اصلا فرق نیست اما صورت چند هست
که خلاف همدیگر اند اول بسیار خفتن عجب تازیان است
و ترکان دقیقه بر سر علف ایستادن چنانکه پیوسته ایستاده
بود و علف خوردن مشغول باشد تازیان را پسندیده

باب یازدهم

عیبست چه اسب مادیان باید که کره بندد و چون طلب
خوردن مشغول گردد و فربه شود بخورد که در ساعت
علف را تمام نماید و اگر از خانه اسب بیرون آید و با بانگی بشنود
بر زمین میخ برد و سر و دم را بجنباند و این را صفت این
سوده است که اسب نر باید که چون علف خورد ساعتی
فراغت سر بر ندارد و احتیاط نماید و بعد از آن باز
شروع بعلف خوردن نماید و اگر ایستاده باشد پندارد
که خوابیده است و در خفتن ناله هم کند که ناله اسب
نزد هنگام خفتن پسندیده است سیم در مادیان
اگر گوشت کم باشد بهتر است و مادیان باید که نفور
و بر مستدیک نکند و هر چند مادیان بد را باشد عیب
عیبست و اگر از چیزی بیرون رفته باشد چون مدارا کنی فرود
شراب دو دو چهارم سرین مادیان کوتاه باید و میان
پایها در ران تنگ که اگر میان پاهایش فراخ بود پایش دور
شود و ضعیف گردد و مادیان باز ماند عیب و نیز بی چندان
عیب عیبست و نقل را هست چه مردم بزرگ خود با اسب
مادیان کم نشینند که قوت اسب نر چندان است و قوت
دلیل

دلیل در روزهای دور و صبوری و کوتاهی کردن مادیان
چندان عیب ندارد که نر را دارد و مادیان و فحل نوعی
گردد و پهلو فراخ کند که آبستن باشد و کره بیاورد و
و مادیانی که بجهت نژاد و نگاه میدارند فحل میباید
داد که چون آبستن شود او را کار نمیباید فرمود و شاید
دوانید **باب دوازدهم** در فحل دادن اسبان پیش از
آنکه دو سال تمام کند و شاید که فحل دهی و اگر پیشتر کنند
غالب آن است که بیشتر بود و اگر بیش بود بچگان ضعیف
و شکسته خواهد شد و هر اسب که چون شش سال تمام
کند فحل دهند تا در چهار سالگی کره بیاورد و چون
خواهند که فحل جهانند باید که اسب ماده میل بگشن
داشته باشد و چون بگشن آید و آب انداز آنوقت فحل
باید داد و آب و نجش از دو کرنه است یکی آنکه چون مادیان
فحل چند خود را هست او در و آب انداز در آن علامت
گشن عیبست پس اگر پای فراخ نهاده باشد و آب بریزد
علامت گشن است آنوقت فحل باید جهانید اگر یکنوبت
فحل جهانند بجای اگر باد کرده فاما بجهت احتیاط سه نوبت باید

باب دوازدهم

جهانند و اسب در بیت هفته با چشم بازمانده که روز باید
در میان کشتن باشد و چون فحل بجهانند سپس روزها
نمانند پس بعد از آن فحل را بیرون عرض کنند اگر به کشتن آید
دیگر باره فحل بکشند و تا چهل روز همچنین کنند تا که بار در
شکم مادیان مستحکم شده باشد تا غایت ده ماه که حمل را
تمام نماید و چون ده ماه گذشت دیگر باره فحل بجهانند اگر
منع کند دلیل بر حمل برداشتن است و علامت دیگر آنکه
چون حملش تمام کرده پیشانیش سیاه شود و از اسب نر گریزد
و از مردم رم برید و هر که سیاهی پیشانیش آشکارا شود دلیل
بر آنست که کره نر بود و علامات دیگر آنکه اگر او را چنان
ماست پر شیر کرده کره نر بود و اگر این علامات از جانب
چپ معلوم کرده کره ماده باشد و علامت دیگر بر حمل
آن است که سر پستان روشن شود و مصالح نر کند و چون
اسب نر چند بگیرد و هر جا که زود که آزموده شده بر حمل
آن است که چون اسب مادیان بر کاه تر بول کند و روز
دیگر آن کاه را بنگر اگر خوشک شده باشد دلیل بر حمل
است و آن حال را در شکم درست نگاه بدارد و پیش از

دیگر

وعده تمام کند و بعضی مادیان باشد که در کره او را دوست دارد
و لیکن کم زاید و اسب مادیان که کره او را خشک کند
هوا ده کی در نزد مادرش برند چه بسیار مادیان است
که بواسطه رحمی که از کره او در دل کشند هلاک کرده او را
بسیار دوست میخواهد او را هلاک نماید و بسیار آنکه با مادر
انس و خو گرفته باشد معتاد باید که در زمین سخت در جی
ماده بدود تا سمش قایم گردد در دست و پا نیکو کند و بسیار
کره مادیان باشد که در زمین سست پرورش میباید
میان جهنه دست و پا و سم را نازک و خراب نماید و این
معنی را بسیار تجربه کرده اند **باب سیزدهم** در معرفت

باب سیزدهم

فحل که چگونه میباید اگر چنان باشد که اسب اصیل
نگاه دارند باید که فحل نسبت مادیان نیکو انداز
کرم نسبت بهتر باید اگر چنانچه یکی اصیل باشد و دیگری
نباید کره به اصل پدر و مادر گردد و اگر چنان باشد
که اسب دونده باید هم از آن فحل با مادیان ناذعب
انداز که هیچ اسب بر وی نه کی او نباشد و اگر صبوری
قوت و اعتماد خواهی اسب اکدش بر مادیان ناذعی انداز

تا تازی خوب و اکدش کره نیکو خواهد آورد و دست
و پایش قوی خواهد شد چنانچه از کار کردن سست
نگردد و اما چون اسب تازی با اسب تازی اندازند
چون کره بیاورد تمام آفرینش بود و دست و پا قوی و اندام
و پهلو فراخ و شکم کاه و سمها نزدیک و سپید بود و اگر چون
مادر و پدر هر دو تازی نبوده باشد از این نوع کمتر اتفاق
می افتد فی الجمله هر نوعی که هست باید که فحل قوی
و درست اندام باشد و تمام خلقت و بی عیب و اغلب
عیبها که در فحل بود در کره نیز پیدا شود چون سرکشی و حرونی
و خود رایی و هر نقصانی که در اندام باشد پس اولی آنست
که بهترین فحل اختیار کنند که و احتیاط نماید تا که از این
عیبها در او نباشد و از برای ده ماه تا مادیان [illegible] فحل [illegible]
[illegible] که از این [illegible] اگر [illegible] فحل دهند تا آبستن نشود
و اگر آبستن شود کره تا چندان فربه نباشد و در اول
بهار فحل جهانیدن بهتر بود تا کره در بهار بزاید و علف
نیز [illegible] کرده و از گرما و سرما سخت [illegible] شده و کره
که او زاید در مادر هر دو تازی باشد و کوهستانی و جای [illegible]

نیکو

سخت نگیرد اسب و نگذارد در میان آب و گل بدود
که خطرناک بود مبادا که استخوان بچه از دست و پای کج
کرده و معیوب شود آنگاه که دست و پای قوی کرده
آن وقت اعتماد نماید پس از آن اگر به نوعی که پیش از این
ذکر رفت او را ساکن و آهسته هر جایی که خواهند برند
تفاوت نیست به هر چند که آزموده کنند بهتر است و بهترین
کره آن است که تازی پاک و اکدش بود و مادیان [illegible]
اکدش نیکو که از میان تازی پاک و اکدش بود کره اش
[illegible] بود و انواع اسبان بسیار است هر کدام دیگری که به
فحل افکنند کره نیکو بیاورد و آزموده ام و خوب [illegible]
و اسب [illegible] صفت که کرده ام چون به مادیان اندازند
نیکو باشد

باب چهاردهم در خصی کردن اسب

باب چهاردهم

آورده اند که اسب نر در همه کارها بهتر است و مرد را که
و قوت [illegible] و خصی کردن پسندیده نیست [illegible]
که سوار را [illegible] دهد [illegible] و در طلب ماده
[illegible] و خود را و سوار را [illegible] آورد [illegible] اسبان [illegible]
اندازد و چون بد [illegible] باشد بهتر از خصی کردن [illegible]

عیب تمام اسب آسوده کرده و هم سوار و خصیه کردن
چند نوع فایده دارد اول آنکه بی کردن نوعی کرد و دفع
غلبه ده کاه بادبان کرده اند سیم آنکه کفل اکر بکند
دمبان و پهلو فراخ کند و بهتر آن وقتی که اسب را
خصی کرد عیب روزه از نو روز رفته تا که ماه بدان
بگذرد علف تر بد آمده باشد و درسته نیز که چهار
ساله باشد خصی کردن مناسب است و اسب را چون
خواهی که خصی کنی باید که استخوان دو رک و رگ تمام قوت
گرفته باشد و در چهار سالگی محل خود رسیده و استخوان
دو رک و رگ تمام قوت میگیرد و چون خواهی که خصی کنی باید
هفت روز پیاده پالان افکنی تا بر و سینه اش پاک شود و
سبک باید و رگها باریک شود و بحافظه بود و فا زیان که
خصی کنند باید که ده روز و یا پانزده روز او را به دمر
بکشند تا آنگاه که تمامی دردهاش ساکن کرده پس از آن
اگر سوار کوچکی که بر اسب چندان [illegible] نتواند کردن
بر نشیند و براند خوب است و پیش از چهل روز سوار
سنگین بر اسب خصی ننشیند و بعد از چهل روز
باید

باید که او را زیاده رنجاند و تا دو ماه با او مدارا نمایند و بعد
از دو ماه بیشتر از آن که او را نشاید وا ستد چنانچه دو روز
زیاده دوانند و ببینی نشاید و وا بند تا که چهار ماه
بر آید چه بعد از چهار ماه از خاطر بگذرد و در این چهار
ماه باید که خوب بد و اسب است و علف تر بخورد تا که
عیب اول باز آید و جهت همین است که در بهار خصی
کردن بهتر میباشد هر چند مهتران عرب خصی کردن را
نمی پسندند اما اسبی که جهت سوار شدن بزرگان است
در بهار خصی کردن بهتر است و از خصی کردن عیب
پیدا میشود چهار موجب اول انکه قوت پای کم شود
دوم انکه درد و ورم کی نقصان بهم رسد چه این رگها
که میبرند با عصب پای و پشت پیوسته است و چون
ببرند بعد از آن عصب سست میشود بدین سبب

عصب

دو رک و [illegible] او نقصانی پدید آید

باب یازدهم در شست

باب یازدهم

در تربیت اسبی که به کره بچه کار [illegible] باشد بباید دانا
که اسب تا دو ماه کره بچه به دست مردم [illegible] در
افتد او را به [illegible] نمایند [illegible]

که در نشاط باشد بالا نماید کرد و فربه کردن و تا چون
حرارتی در وی پیدا کردد به بهای سبکی فروشند هرگاه که
اسب چنین بدرست سوار افتد بیک دو علامت
توان شناخت اول آنکه کام را فراخ نهد دوم آنکه بند
ندود سیم آنکه چون سوار او را رکیب نماید و رنج میبیند
هر بعضی در تک و پوی در کام پیغاره نماید ظاهر و عنایت
برهنه و چون در رسته شالکی به دست سوار عاید هرگاه
که او را کار در حرکت باید داد تا بجای عرق کند باید او را
خواه در زمستان و خواه در تابستان جل سنگین افکند
و چون سوار شوند باید او را دراز نبرد واند و چه در ریج
نمی دانند که مسامها گشاده کردد و چون رنجی بدو رسد
آن باد و حرارت مسامهاش بیرون رود و اسب را آزار
نکردد و از کار کردن نترسد که هرگاه که اسب را عرق
نباید چون او را کار فرمایند زود دل تنگ کردد و باد
و نفس و شکم کرد در مانده کردد و هر وقت که عرق
کند چنانکه اندرون و بیخ نفس بیرون میباید از شکم و در
و جگر حرارت که در ماندن است بعرق بیرون آید

در دلیل

در دلیل این سخن که گفته اند آنست که این صفت باشد
او را این همه عیب که ذکر رفت نیست نمیکند و رنگ
بیفزاید و اسبی که این صفت باشد که یاد کردیم باید که
او را آب زیاده از عادت دهند و هفته یکبار او را
آب یخ دهند بشرط آنکه عنایت گشته باشد تا که آب سرد را
تمام بخورد و دل و جگرش را سود دارد و بعضی فرمایند آب
در آب کنند و جو با اسب دهند تا که شراب با آن آب
در عروق رود و مسامش زود گشاده کردد و همچنین
در گرمای حیا گرم شیر شتر دهند و اگر دست ندهد
شیر گاو دهند و گوسفند و اسب هم شاید بشرط آنکه یخ
در آن فکنند تا عنایت سرد شود و اسب را تا بامداد آب
ندهند تا وقت پیشین و همان شیر را سرد کرده بدهند
تا بیشاشامد که در این باب سود دارد و در وقت عرق
خیار و کاسنی بجو بر اسب دهند که فایده تمام دارد
و همه اسبان را خیار و کاسنی دادن سود دارد علی
الخصوص در گرمسیر و دیگر اسبی که او را بکره کار
نفرموده باشند گوشت اندامش سست کردد و خوردش

هرچند که قوی بود ببندد کارها سخت نمی‌باشد و چون
بر وی نشینند هرچند فربه و پر گوشت بوده باشد
سوار را از او رنج رسد چنانچه هرگاه سوار خواهد که او را
باز دارد و سبک جای نمی‌ایستد و بعضی اسبان هستند
که عادت کرده اند و در زیر سوار در راست می‌ایستد و او
این پای میان پای دیگر می‌نهند اما آنکه از سستی چنین
می‌کنند از این قرار است و آنکه هشیار می‌خواهند که چشم
گشاده و کفلها دراز است و سخت و چابک دارد
و از این نوع میان سوی نکردم و چون سوار زود اندکی
در رکاب کند در حال حرکت آید بدانکه آن عادت
خوب است و سستی و راه نیست و هرکه که اسب را
باز دارد از این نوع میان سوی می‌خواهند و سم بر
زمین می‌زنند و گاه دست پای و گاه میان پای دیگر می‌
کنند و پیش می‌آیند و آن علامت سستی و ضعیفی
می‌باشد و هر اسبی که بیکاره بی کار کرده باشد و رنج
برده و لاغر گشته باشد پس از آن چون بدو نیکو و
نیک شد هم طاقت سوار را دارد و هم راه رود و را
و چون

و چون آواز می‌شنود و با چیزی به دو راه افتاده باشد
و با سوار عنان باز به اسب زند و از جای بجهد و آن
نازکی که فربه باشد لجام و عیبهای دیگر در او
پدید آید فاما سوار و سبک و زاید صاحب وقوف چنانچه
شرط است او را از حیث نماید آن عیبها نرود و او را اسکورد
و دیگر باید دانست که اسب نازکی که زود عرق می‌کند
او را مبارک و میمون می‌دانند و امید می‌توان داشت
که چون او را بکار دارند و خدمت فرمایند صبر داشته
باشد لکن حال همه اسبها چنین نمی‌باشد و اسبان اگر
که زود عرق کنند پسندیده نیست چه اگر اینان زود
عرق کنند طاقت سختی نداشته باشند اکنون می‌باید
دانست که کدام عرق پسندیده است و کدام نه و هر اسبی
که لجام داشته باشد او را خدمت فرمایند و از جای عرق
کند تفاوتی ندارد و اما اسبی که برف کرده باشد و کار
کرده چون بر نشینند و پیاده راه برانند عرق کند بسیار
نیست و زود لاغر گردد و علامت آن است که چشم او
در گود افتد و زنگ مویش تیره گردد چنانچه که گویی که بر او

در آب شسته اند و بر پوست درو شده بود و چون بدین
حال در پایچه مدارا باید کرد و او را آب و علف نیکو
باید داشت و کار نباید فرمود پس بدان نوع که ذکر رفت
اگر کار فرمایی خوب است و هر کاری که فرمایی باید او را
لاغر نکنی و نظام باید فربه نگاه باید داشت و در لاغری
هر چند کار بهتر کند لکن از زاکت می‌افتد و لاغر نگاه
داشتن هم حدی دارد چنانچه نوعی نگاه دارند که از
حالت نیفتد و بقوت خود **باب شانزدهم** در جو دادن

باب شانزدهم

و بکار آوردن اسب است اول باید دانست که اسبی
که باید کار فرمایند بغیر هیچ کار داروی نباید و باید لاغر
که پیش از لاغر بوده باشد این قدر بکار نمی‌آید پس اگر
هر اسبی که بغیر هیچ کار ... چون میخواهند که او را
بکار آورند فرو اشند و بعد هیچ او را باشد تا گوشت
بر اندام سخت کند و پیه که دارد بگذارد و از گوشتش چربی
کم نشود و اسبی که لاغر کار ... چون میخواهند که او را
بکار آورند باید او را قدری لاغر کنند اما نه چندین
لاغر باشند که بیم آنست بگدازد و حد ... آن است که

اکنون

که استخوان پهلویش تمام دیدار نبوده باشد و بن کردنش
با دوش و کفلش جدا نبوده و لاغری حدی باید نوعی باشد
که قوت اصلیش کم کرده که چون اسب بقوت در نزاد
شود کار افزونی بر نمی‌آید باید که پوستش چرب باشد
و رنگش خاک آلوده نباشد و چون خواهد که استام
برف کند چنان باشد که در پشتش فرسنگ او را یک
نوبت توان راند و تا ده روز بدین موجب کم و بیش
میرانند بعد از آن او را بغلطه میدوانند چهار دانک
و پنج دانک و هر روز مقدار دعی زیاده کنند و چون
دو سه روز بدین بگذرد بعد همواری او را میدوانند
بعد چهار دانک پنج دانک تا قریب یک هفته
او را میدوانند بعد هیچ چنانکه مصلحت باشد بر آن
افزاید پس اگر خواهد که او را بدعوا بدوانند بعد
از آن که برف کرده باشند در هفته او را اسپس باید
داد و کار نباید فرمود تا دلش تازه کرده و نشاط گیرد و باید
که او را از گرما و سرما نگاه دارد و جل باید و بعد از دو
هفته که اسبش تمام باید چهار دیگر جو او را بکار دارند و آنچه

بدو نخشبند و دو روز بیخ او را سوا د سوزند و کاد فرمایند
وچون فرود آیند بهموار ده کف بکرها نشد تا عرقی که کرده
باشد خشک کردد و بعد از آن او را ببرند بجای ...
تا مراغه زنند بعد از آن که برخیزد در آخر ببندند و میباید
که آخر کرده باشد تا که اسب پیرامون او نکردد و بعد از
آن سایه ... گاه که ... پاک نموده
خاکش بدر نموده در آخر ببندند و زیر اسب را پاک و نرم
نگاه دارند و باید ... و آبش بدهند
و دو سه بار دیگر او را بکردانند تا وقتی اگر زمستان
باشد تا ... و اگر تابستان باشد تا نماز شام و چون ... دست
که عرق ... بر سر آخر باشد تا کاه و جو را پاک کرده
بدهند چنانچه سنگ و خاک نداشته باشد و بعد ...
ساعت بساعت دم ... و بهتر است که در ...
علیق خود ... و پایش باید پیوسته خشک ...
خشک ... باشند تا که ... و برخواستن آسان
بود و نباید گذاشت که جایکاهش ... شود و چون
... کنند تا جایش را خشک نمایند و اگر ... بزنند

از رکین

سرکین بهتر است و اما چنانچه سم شکسته باشد ...
نم کرده باشد سمش ... و دیگر باید دانست
که اسب را هیچ چیز بهتر از جو نباشد ... و میباید
که اسب را جو ... خود بدهند که اگر اسب کوچک را
جو میباید بدهند بجز ... فایده ندارد و اسب را باید
چنان جو داد که ... از جو ... نشد نه اینکه جو
زده شود چنانکه جو ... باشد و اسب چون ...
نباید جو را از پیش برداشت که اگر ... داده
و عادت چند ... است که اسبان را که جو میدهند
در هفته کم کم جوش ... تا که ... باید
که ... و لکام ... کنند تا نیم ...
بعد از آن او را ... آب بدهند و چون ... شود
سوار کرده در سر آب ... آب براند و بیرون آورد
و بعد از آن ... و ... کاه دست و پایش ... خورده
کاه ... اگر ... باد
بوده باشد ... و بعد اسب را برده در طویله ببندند
تا نماز پیشین و بعد دیگر باره سوار شود و براند تا وقت جو

اگر روز اول او را هزار دکام بدوانند و روز دوم دو
هزار را افزاید و روز سیم چهار هزار دکام افزاید و روز
پنجم و چهارم پنج هزار دکام بیفزاید و بعد از آن طلب فرسنگ کنند
و دو فرسنگ برانند چنانچه بدین منوال به پنج فرسنگ و شش
فرسنگ برسد و اگر او را پنج فرسنگ بدوانند و باز آورند
که آن ده فرسنگ باشد کافی است و زیاده از آن
اسب را کار فرمودن زیان دارد و قاعده کلی آنست
که از آن روز که بنیاد مضمر کردن اسب باشد تا زمانی
که او را سبق خواهند بدوانند چهار ماه بشود و آن روز
که اسب را سبق خواهند دوانید باید که نوبت کار
فرمودن باشد و یک روز پیش از آنکه خواهند دوانید بند
و کاهها را به دست مالیدن و از خاک پاک کردن
بموجبی که ذکر رفت بجا باید آورد و او را میباید که
که به طبیعت خود تسلیم کنند و اگر خواهد بخسبد و اگر
خواهد خیزد تا زمانی که چون هنگام جو دادن رسید سر آن
بند را باز دهند و جو را از قاعده کم بدهند و زیاده
نباید داد و جایگاه فراخ که در او هیچ و سنگی نبوده باشد
باید

مضمر خود

باید داشت و مرکب بنیاد باید کرد و اسب را لگام
بر سر باید کرد و بیست نوکر هشتاد روز باید سپرد که آن
شب او را نگاه دارد و اگر خواهد بخسبد بجا باید او را منع
کند و اگر فراغت نیابد نگاه دارد که مبادا عضوی او را بدرد
آید و تا دیگ انقطاع عرق و رنگ و بوی فضیحت باید
حکایت آورده‌اند که دو کس از مهتران عرب دعوی
شناختن می‌کردند و شرط نهادند که با هم اسب بدوانند
همان شب که موعد اسب دوانیدن بود یکی از آن دو
کس در پیش اسب خود نشست و زمان جو خوردن او را آنچه
که ذکر رفت نگاه داشت چون جو بخورد ناگاه صدایی
از دندان اسب شنید و احتیاط کرد سنگی در میان جو
بود که دو دندان اسب بواسطه آن شکسته بود و روز
دیگر عذر آن می‌آورد که فلان روز اسب را نمی‌دوانم
که عذر داد و مبالغه بسیار می‌کردند که جرئت ندارد
بعد از آن قبول کرد که اسب را میدوانم به شرط آنکه اگر
باز ماند و بعد از دو سه روز دیگر باز بدوانند فی المجلس
همان روز دوانیدند همان دندان شکسته در عقب

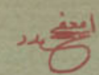
حکایت آورده‌اند

ماند و این کس که روزانه و بعد از دو سه روز دیگر
باز یک دو ونیم فرسنگ دوانیدند و همین اسب که در اول یاد نموده
بود از آن اسب کذشت و کرو را برده یاد آن برای اسب
شناختن و تحقیق معروف شدند غرض چون خواسته باشند
که با هم اسب بدوانند تا معلوم باید که اسب را تا نفس پیش
نباید و آنچه در اول گفته ایم که جو و اسبکی پاک باید کرد
و به عرق باید کذرانید نظر به همین بود و همه که سر را این
احتیاط میباید که تا اینها صبر نمایند لکن چون دعوی
میکنند باید بدین نوع شرایط بجا آورد و چون خواهند
که اسب را بدو عوض بدوانند کمتر آنست که اسب را
شصت روز تربیت دواندن نمایند و کمتر از شصت
روز نشاید که اصلا فرسنگی بدوانند اما از آن یک
فرسنگ تفاوت نکند و اکر زیاده دوانند اعتمادی
بر آن نتوان کرد و چون خواهند که برای اسب بکار
آمده باشد و تمام برف است یا نه بعد دو ساعت
مصنف کام او را ببرند و باز واکنند و احتیاط نمایند
که در نفس زدن چه نوع نفس میزند اکر پهلو و شکم در

و کر

حرکت بوده باشد و پره های بینی فراخ میکند او را
نباید دوانید که هنوز بکار نیامده و پیه را دور نباید
که خداوند اسب در هر دو روزی بر ایشان کار نکند
و بهتر را استعداد نماید تا چنانچه شرط است دو تربیت
او سعی بلیغ نماید **باب هفدهم** در سبق کردن و آداب
آن بدانکه انواعی که اسب را سبق خواهند دوانید
باید که سبک باشد که اکر یکی از دیگری سبکتر باشد
تفاوت کند و در این باب مضایقه بسیار کرده
اند تا بحدی که وقتی که اسب را به هم میدوانند
سواری از سواری یک پنج شش من سبکتر میبود
نقد پنج شش من جو در توبره کرده در پیش سوار سبکتر
میبستند بعد باهم سبقت نموده اند غرض چنانچه این
شرطها را بجا آورند اعتماد بدان توان کرد و لگام
برای اسب نزنند که در دویدن نقصان اسب میشود
اما تا نباید که در دهنش داشته باشد و در نظر
اسب نباید که به اسب معلوم کردد که باید یا هیچ چیزی
و خود سعی نماید که حرکت در اسب کمتر کند و خویش را

باب هفدهم



در زین که دارد واندام واعضا بهم جمع نماید وعنان
اسب به کلی فرو نگذارد وانگاه اسب را با هم باید
دوانید وهمچو در آنگاه باید داشت وباید عنان
[illegible] در دست سوار باشد که اسب اعضا در هم آرام
کند وکار او درست باشد واگر اسب را در ران زور
که خواسته باشند ببیوی بد رانند لگام ترکی بر زنند
دهان بهتر تواند گشاد ونفس بهتر تواند زد واگر لگام
سبکتر از هر دو باشد بهتر است وهنگام دوانیدن
قدری آب بر دهن وبینی اسب زنند واسب را که بیک
فرسنگ خواهند دوانید باید بد رانند چه هر چند
که سوار سبک باشد چون خسته شود بر اسب حرکت
نماید ودر ثلث نقصانی پدید آید وچون بدوانند
باید که بهر صد گام سر اسب را بجو کشند گاه از طرف
راست وگاه از طرف چپ چندانکه اسب آزاده
شود وسوار چون [illegible] گاه که بر میدان رسید
کار او را خواهند دوانید فرو [illegible] و او را دوسه گام
در دست بکشد تا سرکشی اندازد وچون این شرط را

بجا

بجا آورند بعد اسپها را بهیچ کس بد رانند وکسی سعی
کرد که استاد این فن بوده باشد والا اگر سعی وقوف
باشد خداوند اسب خجالت خواهد کشید باب سی و دوم

باب سی و دوم

در معرفت اسب سرکش وتدبیر آن بباید دانست
که اسب سرکش چند نوع است بعضی آن است که بهنگام
ومدارا [illegible] و بعضی باشد که هر چند سعی کنند فایده
ندارد اول آنکه اسبان چند هستند که دهانه را بدندان
میگیرد و[illegible] چون خواهی که سرکش را نگه داری زبانه
لگام بر زبان او بر بسته و همچنان میرود و تدبیر آن آنست
که دهانه [illegible] زنند چنانچه پنهان دهانه
[illegible] والا وقوف خواسته باشی که سرکش آنکه دارای
عنان [illegible] بکشند تا از بانه او دندان دهان کرده
رسد وبعضی [illegible] باز ایستد دوم آنکه دهان باز
کرده باشد و[illegible] وقوف [illegible] دهانش
[illegible] باشد را چنان باشد که [illegible] لگام سوراخی دارد
وسر زبانه لگام در آن سوراخ [illegible] که زحمت
کشد باز [illegible] ایستاد [illegible] کنند تدبیرش

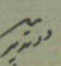
آن است که دهان بند بی بنا زند و در هنگام ذوا شکن
دهان او را بر بندند تا تواند که دهان را باز نماید
تا که ترک کند سیم آنکه در وقت نغوذ کند و سر را بالا کشد
و صید و دویدن تدبیرش آن است که او را مدت دراز بر تنگ
بد ارند و دهانه او را مهره دور زنجیر دهند کاهی
سبک و سنگین نماید تا او را کدام دهانه خوش آید
بعد او را چند نوبت میدان لگام بزنند و بد دارند
تا بدان خو کند و دیگر و دور نکند چهارم آنکه در کرفتن
دور میماید تدبیرش آن است که او را لگام سنگین
در سر کنند و او را بی آب و بد دارند تا که خسته و ضعیف
کرده مکو بر شود و الا بصحرا ببرد و دور دراز بد دارند
و دور وقت باز کرفتن اگر باز تاب بند تا ز بانه را نیک شد
باید کرفت و او را زجر باید کرد و چند آن باید دوا شد
کرسنه و مانده شود و بدین قسم چند نوبت باید
بعد او را تا که برنشد ملکه ترک نماید و الا بکوشه باید
رفت که همه صحرا بوده باشد و همه در پای کرد آب
و باید دارند تا بوجه نران کرد آب برند و چون

برزبر

بر زبل دست تا زبانه بزنند و او را بجهانند تا تاب
دور غالب آن است که ترک کند و اسب سرکش را و فحی
که خواهی او را نرم چت نام ند باید که شب و روز او را
سوار شوند و بکرفانی تا وقتی که جای آب باید فراغت
نمود و در میان کوچه و بازار باید برد و در پیش مردم
نگاه داشتن و سخن کفتن مناسب است تا کر سکو
عادت کند و سایر اسبان را نمیاید که در کوچه و بازار
برده و در پیش مردم ایستادن و سخن کفتن که خوی بد کرد
پنجم آن است که از مهره پشت سرش کشد و آن را
کس تدبیر نکرده و نتوانسته اند و سبب آن است که
ملك مهره پشت از اسبان زیاده دارد و هر گاه آن
بد دارند و بازجر حرکت نمایند آن مهره زیاده بدرد آید
و صید و در و دور میکند و این صورت چنان جز به دیده
است چنانچه آورده اند که شخصی اسبی بیاد سرکشی
داشت و هر چند تدبیر نمودند فایده نداد پس را بعض
جلدیت حاضر کردند کفت که این اسب را زبیت کردن
فایده نداد چه او را یک مهره پشت زیاده میباشد خود

دیده بودم که بیمهٔ اسبی داشت بدین طریق سر کشی
میکرد هر چند سعی کرد که مگر بهتر شود فایده نداد
پس او را فربه کرد و بگشت و اعضای او را باز نگاه
کرد یک مهره پیشش زیاده بود و آن مهره نه همچنان مهره‌های
دیگر بود چه همه مهره‌های پشت اسبان سوراخ دارد
و آن مهره سوراخ نداشت پس معلوم کرد که آن یک
مهره در کجای اسب است را بعضی دست بر پشت
اسب در آن موضعی که مهره زیاد بود گذاشته گفته
بود که اینجاست بجهت تجربه تمام اسب را کشتند
از فراد نفر بعضی بعد آمد پس آن اسب که مهرهٔ
پشتش زیاد باشد بد و دلیل معلوم میتوان کرد اول
آنکه چون او را سوار شوی و خواهی که او را باز گردانی
نتوانی نه از دست راست و نه از دست چپ تا در جائی
که خود خواهد بایستد دوم آنکه چون او را بدوانی
دور زیاد بجود نکند تا زمانی که خواهی او را باز گردانی
چندان دور بجود کند که چشمهایش سرخ گردد و جزع
شود و این قسم اسب را علاجی نیست باب نوزدهم

باب نوزدهم



دوند پیر اسبان بد رکاب و خاص آنکه بد رکابی از
چند نوع است یکی آن است که در حالت سوار شدن
اسب نمایند گاه از این طرف و گاه از آن طرف عبور
و نگذارد که سوار در نشینند بعضی علاج پذیرد و بعضی نه
و میباید دانست که اسب چرا بد رکاب شده بعضی را
جهت آن است که چون کره بود و سوار خواهد که بر نشیند
غالب آن است که دغابی و را میشناسند و سوار
همه از مهره لرزد خود سر اسب را یابند کسی نگاه دارد
و بر نشینند چون دو سه نوبت چنین کرده باشد بد رکاب
میشود و علاجش این است که بی آنکه کسی او را سوار
شود بگردانند و خسته کنند بعد از آن سوار شود
دیگری دهد و در آن خستگی بر نشیند و چون چند
بار چنین کند آن عادت را رها کند و نوع دیگر آن است
که از نشاط و خامی بد رکاب میشوند و چون سوار خواهد
که بر نشیند شروع میکند به جهیدن میباید که دو
سه مرتبه چنین کرده باشد خوگر شود و عادت نماید
علاجش از افراد نوع اول است که گفته شد و قسم دیگر آن

که اسب را در بعضی جاها بد رانند و هر که که سوار
بر نشیند بیجا با او بد رانند و از این جهت عزو جهه
او پیدا خواهد شد بعد چون خواهند سوار شوند
از خوف اینکه مبادا باز بد رانند نخواهد گذاشت
که سوار شوند و راست نتوانند و این هر دو را علاج
آنست که در وقت سوار شدن شکال بر دست و پای او
نهند و به مدارا هر روز کار دهند تا آنکه از طبیعت او
رفع کند و اگر به نشود باز هم خدمت بفرمایند و چون
از او فرود آیند شکال را وا نمایند و در راه که مردمان
زیر دست باشند با زرا رانند و عطشش را در بهمان سر راه بدهند
و هر کس می‌کند و میگوید که بدون شکال سوار
خواهد شد چون دو هفته از این قرار بگذرد آن
عادت را رها کند نوع دیگر آنست که سوار را
دشمن دارد و از برای آنکه او را بسیار زده باشد و در
وقت سوار شدن سوار را به دندان بگیرد و لگد بزند
علاجش آنست که آهسته در نزد اسب برود و علاوه
زند و نوازش کند و علفش را خود بدهد با او بلطف و مهربانی

بهم

نماید و هر وقت که نزدیک او میرود باید چیزی به دست
گرفته بخوردش دهد و بعد آهسته آهسته سوار شود
تا که ترک آن عادت نماید و نوع دیگر آنست که اسب را
در کره‌گی رنج بسیار داده باشند چنانکه از آن جهت
آمده باشد و ضعیف و بیقوت شود و استخوان و رگ
و پی تمام سست شود و چون بایستند و نهار را ندهند
حمام کرده و مالش او را خوش آید بعد چون خواهند
که بر نشینند راست نتوانند و دستها را بالا بر دارد
و مانع سوار شدن می‌شود و چون سوار شدند نوعی آید
شود که خود را بزمین زند و با در رود و پهلو برافکند
هیچ اسب را علاجی نباشد مگر بعضی گفته‌اند که تدبیر
آن است که چون خواهند که بر نشینند بیخ چاکم دو زین
سر بندند تا خواهد که راست شود نتواند و لحظه باز دارد
بعد بگشاید تا مگر آن عادت را ترک کند چنانچه آورده
اند که بزرگی اسبی داشته بود بدین عادت و جمعی
از اسب شناسان حاضر بوده‌اند گفته بودند که علاجش
این است که با آب عمیق برده در میان آب سوار شوند

تا مگر ترک نماید چنان کرده بودند سوار در پیش
نشست اسب دستها را ملبد از قفا خود را وصاحبش را
باب انداخته بود چند دفعه بیچه کرده‌اند فایده نکرد
غرض اسبی که بدین درجه رسد علاج پذیر نیست

باب بیستم در تربیت اسب مانع النزول بدین جهت
است که سوار وقتیکه از اسب فرود آید رها نکند
و بپای خود بسته اسب دو چهار طرفش میچرد و دست
و پای خود را از قهر بزمین میزند و سوار را هم برنج
اندازد و علت دیگر آنکه در پیشش مجروح و حیا
طول کشد و هنوز زخمش خشک نشده باز سوار شوند
و آن موضع خارش میکند و چون سوار میخواهد که
فرود آید از ترس همان زخم و حرکت و جنبش بیاید
و سوار را نمیگذارند تا اگر خارش در پیشش کم شود علاجش
آن است که جای زخمش را بشکافند و هر قدر چرک
و گوشت پوسیده که داشته باشد پاک کنند و نمک
کوبیده در این جایگاه بگذارند تا آن گوشت زیاده
بر طرف کند و کرم را بکشد و نگذارد که سر دیگر بهم

بیاید

باب بیستم

بیاید تا وقتیکه پنبه و کهنه که بالای زخم است پاک
پر خون بیاید پس آنکه خاک نرم بر بالایش بریزند تا خشک
گردد و فربه شود بعد از آن زین نموده سوار شوند و چون
در وقت فرود آمدن بهرواره کی فرود آیند افتادن
یک دانگ مینماید چنانکه آورده اند که یکی از اکابر اسبی
داشت هر وقت که سوار میشد راست می‌ایستاد
و راست بهر طرف و سر و دست و پای میجنبانید و چون
فرود می‌آمد می‌ایستاد و چون زین از او بر میگرفتند
مراغه میزد و خود را بر زمین فوراً آخر مثلاً یکی
از حاضران گفته بود که پشت این اسب کرم دارد
چون نگاه کردند راست گفته بود بدان و چه که سابق
ذکر شد بعد او دادند تا که نیک شد پس شرط آن
که وقتیکه اسب پشتش ریش شود زین بر او نهند
تا که زخمش چاق کرده تا که این عیب از او ظاهر شود
و چون امر ضرورت پیش آید و چاره نباشد باید نمد
زین را مثل زخم بریده تا که از او زیان زخم
نرسد تا که به شود و چون بدین درجه مانع النزول رسد

باب بیست و یکم

اصلاً باید که سوار نشوند تا که سیر شود باب بیست و یکم
در تدبیر اسبان نازک لگام و آن را عیب آن است
که در وقت کرهگی که اول دفعه لگام در سر کشند
کسی بر نشیند که معرفت سواری ندارد و لگام را
بیموقع و بزور کار میفرماید و چون هنگام دویدن باشد
سر اسب را بیخبر بکشاده میکرد و دهانه لگام بکام
دست دور پیش کردانند و علاجش را اندا چون چند
نوبت چنین شود اسب نازک لگام گردد و وقتی باشد
که بهمین علت سرکش شود و اسب نازک لگام وقتی
میشود که در وقت لگام کشیدن راست ایستند و بیضا
نازاینند علاجش این است که آن اسب را اول کر
افسار بر سر زنند بعد لگام و سر افسار را بدست سواری
بدهند و پیاده و چون سوار بر نشیند همان سوار
سر شترا کشیده از پیش برود و سر آن را نگاه داشته
کار بفرمایند تا آن عادت را رها کند و زخم کاس
نباید شود و چنانچه بگذارند که کاملش درست باشد
سرکش خواهد شد باب بیست و دوم در تدبیر اسب سرو

باب بیست و دوم

بباید

بباید دانست که عیبی بزرگ از حرون عیب و آن را
گاه کرهگی کنند و آن بعضی از طبیعی و پاره از ناشایستگی
سوار بد میباید بعضی اسبان باشند که در کرهگی
در هنگام زین نهادن تنگ را سخت نکشیده باشند
و خوی بد پیدا کرده اند بعد که آن را تنگ سخت
بکشند و سوار شوند از جای خود نرود و بپا نایند که حرون
است در آن وقت باید فرود آمد و تنگش را سست
باید کرد تا برود بعد از آن اگر خواهد که تنگش سخت
باشد هر دفعه اندک اندک قائم نمایند تا بدان خو کنند
و دیگر اسبان چند باشند که در احشام بیپا دیدن
سواری میکنند و چون بدست مردم شهر افتند زین
بر او نهند آن وقت آن عیب از او ظاهر میگردد
و باید او را بمدارا عادت خوب دهند و نوع دیگر آنکه
از غایت عزت و جاحت که تا در زین بر او نهند و رام
نبوده و در بو آنکه صبر باید و نا ایستند و براه راست نرود
و چون او را تا آن پایند و نشیند بر بالای هر دو دست ا
و باز میگردد و چون خواهی که بد وا نماید و در هر جه

ادبی که خواهند در زیر سوار صحیح باشد از ابتدا آموخته

کرده باید چون زین بر او نهند تا هفته‌ای یک هفته

او را ببست بکشند و خدمت می‌باید چونکه خسته

کرده او را سوار شوند و یکی باید مثل سائس سر او را

بکشند تا که ساکن شود و بعضی کره‌های سواری را باید

اطفال و خوردها سوار شوند و بعضی بی پاشنه

پا می‌زنند و بر بالای پیش حرکات بی فایده می‌نمایند و او را

بی‌ادب می‌سازند از جهت حرون و گاه برمی‌گردد اما حرونی

که از طبیعت بود فقط آن از ابتدای او ظاهر می‌شد

و علامت حرونی که از طبیعت ظاهر می‌شود آن است

که چون تازیانه زنند پای بر زمین زند و دستها را

بالا برد و پا اصلاً از جا نجنباند و هر چند بزنی فایده

نمی‌کند چنانکه آورده‌اند که وقتی سواری بر اسب

سوار بود و او را اسب که حرون باشد ناگاه او را باز داشت

و به یکی شروع در گفتگو نموده صاحب اسب حاضر بود

گفته بود که اسب را در وقت راه بودن بی تقریب

نگاه نباید داشت که به سبب حرونی خواهد شد. بعد

نجنبد

که اراده

که اراده رفتن نمود هر چند سعی کرد و تازیانه زد فایده

نکرد تا زمان صاحب اسب برخاست و پیش اسب

ایستاد تا زمانی فایده نکرد او را غالب تا بعض صاحب

کالج حاضر شد سوار را فرود آورد و لگام را در سر او

برداشت و زین را هم از پشتش گرفت و با اسب باد

مهربانی و ترحب نمود که خود سوار شده تا نیم یک سو دور

عادت بود و به زخم چوبه هم نجنبید آخر الامر صاحب اسب را

بی‌تاب و غضب مستولی شده بغر نمود تا چند مبلغ آمد

آوردند و کرم نمود که بدو نهادند در اندام آن اسب

می‌گذاشتند و اصلاً حرکت نمی‌کرد تا آن مبلغ را کرم

نموده بر سر غضب او نهادند از جای برجست و بر جای

خود ایستاد پس بهزار مکر و حیله او را به خانه بردند

و آن عادت که داشت رها نکرد و هر وقت که ابتدا

کس سوار شدی او را روانه کردن حکایت آورده‌اند

که بزرگی اسبی داشت که حرون بود و یک نوبت ایستاد

و قطعاً نرفت و هر چند او را زدند فایده نداشت

بغر نمود تا آتشی پیش سر وی افروختند و سر وی

حکایت

میجنبانند و بمزد بیت تا پاره پوست و سپید شود زبانها
که هیچ ازین به براسب حرون نرسیده خاصه در
روز جنگ **حکایت** آورده اند که شخصی بزرگ
براسب حرون سوار بود و با خصمی در وقت طلب
جنگ شکست او به هزیمت شدند و آن کور لشکرگاه
هرچند میکوشید اسب بزیب تا خصمان بوی رسیدند
اورا بگرفتند و باز داشتند تا غارت و تاراج که
کرده بودند باز آوردند و صلح کردند و بعد ازان
اورا رها کردند و برفتند اکنون اسب طبیعی علاج
پذیرفتست فاما باید که آنچه در زمانی که زیب اسب
میکنند در میان مردم و بازار رفتن با آن زنداد که
اغلب آنست که این عیب از آن ما بدید میشود

حکایت

باب بیست و سیم

باب بیست و سیم در بیان اسب بدنعل چون احتیاط
میرود هیچ عیبی بدتر از بدنعلی نیست که اسب بد
نعل کار چند نتواند کردن که چون شخصی در
بیابان و با سنگلاخ بود و نعل بیفکند و نگذارد
که نعل بندند هیچ چاره نباشد و سوار باز ماند و نتواند

رفتن

رفت و بد نعلی چند گونه است بعضی اسبان چنین
باشند که ایشان را هرگز نعل نه بسته و فوت ایشان را
که خواسته باشند نعل نتوانند او یک نعلی غایب و نگذارد
که اورا نعل نهند چاره اش آنست که دو دست اسب
خوش بند را و دو پس را نیز با نعل بندند و بیاید وار نگاه
کند شاید که راست نیاید و اگر بازنگذارد دو لواشه بر لبهای
بندد بوی که نعل نهند و چنانچه باز هم نگذارد دو بغل
پوست و پایش بندند و چشمش را ببندند و با چلی
بر بالای چشمش کشند که تا چیزی نه بینند و بعضی چنین
است که در کوهی با سنان دیر و قوف نعل بندند
مینهند و میخ را در میان گوشت سم فرو میکوبند
و در سبد بد نعل میشوند و هیچ اسبها را در وقت
خستگی و ماندگی تا بیک نعل بندید نباید
باب بیست و چهارم در آداب نعل بستن اسب و چنان
است که چون خواهی که نعل تازه بدوزی اول
که خواهی نعل تازه نعل کهنه را از پایش بکن و زیر
دست و پایش را نرم بتراشد و قد رو نعل میپوشم

باب بیست و چهارم

اسب ببندند وپای داوند وپا مالند وپاک ساخته
در کف سم او وبرنهند تا سمش نرم گردد که درون
سم گرفتن خشک نبوده باشد که اگر خشک باشد اگر
که گوشته سمش شکسته گردد وچون سم زیاده گرفته شود
احتمال دارد که اسب بلنگد پس احتیاط کند تا که
زیاده از قاعده سم گرفته نشود دیگر آنکه چون سم
سست باشد دلیل کند که چون بیاو برانشد تا بداند
مکان میخ رسیده باشد واگر درمیان لاحق نعل
میخ از قدری وقوت سم بوده باشد وتوانسته
باشد که برود دیگر آن است که سم را بزهلد وداد
کرده اند که در وی خط سوا راست آورده اند که
اسب را در هر چهل روز نعل جدا وعست وپای
نو باید کرد وچون چنین کنند خاصه گرفتن سم
زیاد نباشد وبهمین قدر بگیرد که سم او راستانه
ودر نعل بندان تفاوت بسیار است بعضی چنان
نعل بندند چنانچه که مدتها میمانند وباید که در
هر ماه یکبار نعل وپاره ببندند که منفعت
بسیار

بسیار دارد وهر اسبی که او را سم سفید وکوچک
باشد از اهل مطبق باید دست که آن را تخته نعل
میکوبند چنانچه تمامی کف را گرفته باشد ودر میخ سم
باید که نرم ونازک باشد که هنگام میخ زدن میل کج
بطرف بیرون کند وعلیحده وجابجای استادان
است که میخ را از درون سم بدر نباید وبگوشت نرساند
واگر سم اسب شکافته باشد پاره دو پیم در زیر نعل
باید نهاد وچون نعل تمام نمایند کناره های او پیم را
بر جنبانند پاره از بالا ببندند تا خاک وگرد در آن
شکافها نرود ودر وقت نعل زدن قدری سرکه
درمیان شکافهای سمش گذاشته نعل نمایند تا که
بد فعلت سم برآید ودوغن باقی نام کوهی هر چند دو
بمالند که نافع است **باب بیست وپنجم** در آب اسب
وعلف دادن وآن است که اسب را در وقت
آب نگاه باید داشت چنانچه از وقت نگذرد
خاصه در وقت تابستان چهار نوبت آب باید
داد علی الخصوص در گرمسیر وهر چه از این زیادتر

باب بیست وپنجم

دهند زیان دارد و چون درد کرم بسیار است کمتر از
این دهند جگرش گرم شود و از آن سرفه خیزد و
و علتهاء دیگر پدید آید چون آب را بوقت و هنگام
نباید داد و از پس جو اگر آب دهد اختیار باید که
جگرش سطبر کرده و جو در معده گران کند و زود
نگذارد و از آن زحمت آید خاصه روزی که بعد
از جو باید سواری کند از آن مخاطره است و بعضی
عادت چنان کرده اند که بعد از جو اندکی آب
میدهند و هر اسبی که عادت بدین کرده بیک
نوبت او را از آب نتوان گرفت که او را اگر از آب
باز گیرند چون کاهل باشد و سوار شود زود تشنه
گردد و باز ماند و باشد که او را حاصل آید
و هر چه خورده باشد در یکبند چون چنین دست
دهد بعد از آن او را پاره آب بعد دیگر باید
داد با احتیاط آید و از علف دادن اسبان تازی
باید چنان دهی که پیوسته او را عیب علف باشد
نه چنانکه بیک نوبت بسیار بخورد و باز بند و علف

بسیار

بسیار جز نقصان فایده ندارد خاصه روز تاختن
که اسب را کار دشوار موجود باشند که از آن
حرون حرون پدید آید و اسب را باید که جو یکبار
دهد چه بعضی هستند که جو را تمام نتوانند خورد و هر چه
مانده است تا مدار بدهند نقصان و خطر دارد
و هنگام را نگاه باید داشت که زیاده دادن جو از
مضرت فایده ندارد و هنگام جو حسب اسب بزرگ
و کوچک را باید دانست چه اسب بزرگ را حدش
هشت من و زیاده نشاید و هر منی دو سیب و نصف
درم است و اسب را هفت من و اسب کوچک را پنج
من باشد و چون از این زیاده تر دهند روده
اسب فراخ گردد و علف که بخورد در روده هضم
ماند و علف بر سر جو غلبه برد دهند که مبادا
روده اش سست گردد و در راه سرد و شکمش پدید
آید و خطرهای دیگر هم دارد و بعد از آن که
خوب جو بسیار کرده باشد بیک بار دکم کمی روده
اش خشک شود و پدید آید و مدارا را عیان را داد

باب قولنج ذکر خواهیم کرد و علامت پیدا شدن تاریکی
چشم او و درد دل را مرده و کاهی کند و بر آه و داد
صبر نتواند کرد و اگر اسبی عادت کرده باشد که
هر شب چند من جو بخورد و در اثنای آن باب بهتر
از عادت همیشه جو کم خورد بامداد همان مقدار که
ماند که بوی دهند تا آنکه عادت کند عوض اسب را
جو چنان باید داد که بجوص بخورد بجهت آنکه ملکه او را
زجر و خسته نموده باشند و از برای آن خستگی
دو روز نتوانست جو عادت را تمام بخورد اگر چنین
باشد جو دادن در اثنای خوردن قدری از پیشتر
باید بود داشت و باید راوی جو دادن قدری پیش از
عادتش کم دهند و دانایان چنان گفته اند که اگر
شنیده است که گاو را خسته باشد اگر در هفته یک
جو بد خشک که نماید پیدا نفع دارد باب بیست و ششم
در تیمار اسب در زمستان و تابستان باید دانست
که عادت چنان باشد که اسب تا زحمت و حرارت بی
در زمستان در جایگاه گرم باشد و جل و برقع در
زمستان

باب بیست و ششم

زمستان سرد که صاف نخواهد بود و اگر جایش گرم
باشد همیشه خرم و با نشاط باشد مادام که پوشاکش گرم
و جایش فربه باشد و علف بیش خورد و چون خوید جل
و برقع کند و در جای گرمی عادت کرده چون در زمستان
اتفاق سفر افتد سرما زده خواهد شد و لاغر گردد
و از علف باز ایستد و آب از چشم و بینیش از هیچ
جاری خواهد شد و پیدا میشود که چنان سرما زده
شود که بمیرد پس عادت چنان باید داد که در زمستان
از جایگاه بیرون دارند مگر که برف و باران محفوظ دارند
و اگر در میان باران نگاه دارد چنانچه اتفاق سفر
افتد و در صحرا باران برخورد تاب آن داشته باشد
اما استان ترکیب چنین وحشی اند و در صحرا بر گذرد آنها
در میان برف و باران نگاه داشتن تفاوت ندارد
چه قدر که سرما خشک بود علف بیشتر خورند و نشاط
زیاد تر شود لکن با نهم بعضی مقصد و از سرما محفوظ
دارند بهتر خواهد بود و جل و برقع باید داشت اما
یکبار جل و برقع را از تنش بر داشتن باعث علت

اسب خواهد شد و اگر خواسته باشند که اسب را سرما
کار نکند بادهٔ کهنه و خورده با کاه خورد کرده با هم
بیامیزند و در دهان اسب بمالند و چند روز او را
در سرما بازدارند که زیان ندارد و بزودی سرما نخورد
کنند و دیگر جایگاهی که اسب را می‌بندند باید که سراشیب
بود تا که پایهای اسب رنج نیابد که چون سر بطرف بالا باشد
بند گاه سست شود و جایگاه اسب باید که پی‌سنگ ریگ
و سرگین خشک بوده باشد تا که در وقت خوابیدن
زحمت نکشد و دیگر پنجه را بهر از سرگین کهنه اندود
و اسبانی که گاه تنها می‌چرند سرگین ایشان از دیگر
سفیدتر است و نمی‌باید گذاشت که اسب مراغه
بسیار زند که چون گاه می‌شود که بازش نخواهد و مراغه
زند و زین را بشکند و می‌باید که اسب را هر روز
شانه و کهنه زنند تا تن اسب پاک باشد و درد و رنج
نیاید و در وقت مراغه زدن باید جایش فراخ باشد
تا که دست و پایش بدیوار نرسد و جای مراغه
زدن باید نرم باشد و سر شرار او را باید کرد باد

منیذ

تا که چنانچه خواهد بغلطد پس چون برخیزد خود را تکاند
او را به بندند هرچند مراغه اسب را سودمند است
اما در وقت بهار نباشد یکی دیگر آنکه علف
ترنج نخورد چه اگر بعد از او مراغه دهد پوست فراخ کند
و گوشت بسیار بگیرد و دیگر عیب آنکه وقتی که از جای دور
بیایند و در بخ باد رسیده باشد و عرق کنند بعد از آن
که عرق خشک شود او را مراغه دهند تا که رنج و خستگی
او برود و اسب حمام که فربه بوده باشد او را نباید مراغه
داد که خطر بسیار دارد

باب بیست و هفتم

در خوید و اسپست
با اسب دادن او و شرط خوید کاشتن است خوید را
باید در زمین پر زور کاشت که هرچند درو
کنند دیگر بیاید و اسب را خوید پیش باید که از اول
تا آخر یک جنس باشد تا که فایده دوا دهد و غرض
از خوید دادن آن است که درد او و احشا و شکم او
اخلاط بد پاک شود و بعد که خشک گردد فایده ندارد
و خوید دادن را شگون است که اسب را خوش و فربه
و تازه سبک رانده و هر وقت که خوید پیش ...

باب بیست هفتم

این قدر بر بندند که بایک مشت بردارند تا حرص
بخورد و فتح او نکند و اگر جو باد سیر خورد ملول و بیک
حال نشود و از آن خوید بجهت او سودی ندارد اما بهتر
آن بهتر است خود علف جو یکبار با اسب میدهند
که اگر کاه بکر نداشته باشد بدان مشغول شود پس آب
باید که سیر شود و آنرا بگویند که باین نوع خوید با اسب بدهند
و در وقت تر دادن اولی آن است که در جایگاه
به بندند که نه چندان دور باشد و نه چندان تاریک
و هر روز یک نوبت دو نوبت فراخ دهند و پیش
از خوید دادن چنان کنند که سه روز او را اگر نیز
کم بدهند بعد از آن مسهل بدهند و بعد از
اتمام مسهل باز او را یک روز کم بدهند و اگر اسب را
کم با اسپست دهند نوعی زیان شود و گوشت سخت کند
و بهر جای از رحمت نرسد و کم دادن باید داد که
روز اسپست و صوص کاه در بهار آمیزد و پس از خوید
که چهار ده روز کم با اسب بدهند و اگر سه هفته
باشد اولیتر و خوید باید که پیش از برآمدن آفتاب درو
باشند

باشند تا آن شبنم که بر او نشسته پنهان بود که اگر
چنین کنند روده در وی تنگ شود و شکم درد برآید
و بعضی مردم بر آنند که در زمان خوردن خوید جو
با اسب ندهند و این غلط است که اگر اسب را جو
دادن از جو خالی باشد بنا بر یک روز کرده و نفس
ضعیف و اگر چه یک دو هفته صد من خوید بخورد چون
جو دادن اسب در پهلوی روده نهاده است چون
از جو خالی گردد روده بهم در جوشد و روده را بزهر آورد
و تنگ شود و علف راه نیابد که بگذرد و اسب را
رنج باید پس چو است که چون خوید میخورد هر روز
یک من جو نیز میدهند و در وقت ظهر همین یک
جو دو آب کنند و یکبار دیگر تا در آفتاب تر شود و با
دهند و بعد از خوید که او را کم خواهی داد هر روز
یکبار دم و ناله اسب را پاک بشویند و اسب را
پس از خوید اسپست نباید داد که علف تر او را بهیش
شاند و اما اسب خصی و مادیان را سیاه تا فرا است
و اسب چون سرزاده باشد او را اسپست نباید داد

که علف تر او را بهتر سازد و اما اسب خصی را دادن
بسیار نافع است و اسب چون سرخ و فربه باشد او را
اسپس نباید داد که زیان دارد و اسبها را در وقت
خوید دادن باید اول لاغر باشند و بعد از آن وقت
و پایش در آورند و در وقت خوید دادن از همدیگر
دور بسته شوند که مبادا از غرور و عیب که دارند همدیگر را
لگد زنند و شکال لغاغ و عیب در دست و پایش
فکنند تا ایمن و استوار بسته شوند که حرکت ایشان را
باب بیست و هشتم
نقصان دارد **باب بیست و هشتم** در علف دادن که
اسبان لاغر را فربه نماید چنانست که برنج بهار
به جای جو دادن نافع است خاصه جهت اسب و جو
فربه می نماید و چون موسم اسب علف تر نیامده باشد
و خواهی که اسب لاغر را فربه کنی اسپس نیکو و جو
نیم کوفته هر دو را جدا در ظرف باید کرد و آب بر سر آن
باید ریخت و ساعتی باید گذاشت بعد از آن هر دو را
باید با هم کشند و هر روز اسپس پاک من جو نیم کوفته
باید آمیخت و با اسب باید داد و کم کم تا همه بیامیزند
چه اگر

چه اگر یکبار با هم آمیزند ترش می کرده و اسب را
و عفونت می کند و جو نیم کوفته از برای اسب لاغر
بسیار در شاد بکار است چه او را قوت معده نمی باشد
که تواند جو را هضم نماید و اسب کره را این علف
سازگار نیست و در زمستان سازگار می باشد
و دیگر اسپس تازه را با اسپس خشک آمیخته و جو را
پخته کرده گذارند تا که سرد شود و بعد نمک ریخته
جو پخته دو دو من اسپس تر و خشک آمیخته اندک
اندک با اسب بدهند که باندک مدتی فربه شود اما
باید که سواری نکنند که آن علف سودی چندان
نکند و در تابستان هوای گرم اسپس دادن مضرت
است پس اگر ضرورت باشد در تابستان در جایی
خشک بسته پوشیده آب بریدن و حقنه زنند
و اگر آب برف و یخ بدهند اسپ دو مضر نمی باشد
و اینکه بتجربه رسانیده اند که از هر چیز بدن اسب را
فربه می سازد گوشت گوسفند و برنج است باید برنج
و گوشت فربه را پخته کنند و بگذارند تا که هر دو سرد

شوند بعد گوشت را بقیه خورد کرده با برنج بپزند
و بخورد اسب دهند که زود فربه گردد و در وقت جو
شدن در دو مشت جو باید تا داو تا که جو زان خالی نشود
و گوشت سال و خوک میگویند که اسب را فربه
کند او بوده اند که هر اسبی که گوشت سال بخورد
سود عظیم دارد و در تابستان شیر شتر دادن نیک
است خاصه با آب سرد و یخ و چنانچه شیر شتر میسر نبود
شیر گاو و گوسفند و اسب نیز خوب است و کره را
شب بی تاب سودمند میباشد و شیر و خرما هم
کره را فایده دارد اما هر کره که به شیر پرورش یابد
باید که در اول سوار عیب باو نرسد و الا فکار و در
زمستان بر هر چند در روز چوب گز صحرائی آب
ندهد و در میان پایگاه اسبان باید سوزاند که دود
آن بچهارپایان برسد که فایده بسیار دارد و بار
که جل فرا کنند که در روز با غش نرود که باعث
مضرت میباشد و اسب را در وقت نو دادن باید
که در هر روز دو نوبت بدهند و اگر خشک میخورد

دو بار علوفه

در هر هفته یکبار بدهند و اگر خود خواهش نیک
خوردن نکند باید باکراه باو خورانید اما اسب چون
مانده باشد و دوانیده باشند آب نباید داد
تا زمانی که آسوده گردد و اگر در خستگی آب دهند
خطر عظیمی دارد و باد فرا گیرد و شکم اسب افتد و هیچ
که اسب خسته را از جو باید احتیاط کرد سابق همچنین
همچنین باید احتیاط کرد در خستگی نگذارد که علف را
سیر بخورد **باب بیست نهم** در معرفت جمره و مداوای
او اول باید دانست که جمره چند گونه است و مداوای
آن چیست و بعضی هست که گاهی از سواره است
و بعضی از سرد و از سوار این است که اسب را چیزی
دوانیده و رانیده باشد و چون فرود آید بیمکرد اند
و بیک خانگاه میدارد و چون ساعتی بگذرد و خواهد
که اسب را جانب برد نمیتواند و فت او بهرابکه بند
گاهی ها و پشت و شانه و اندام او به درد آید و چون
خواهی که او را بگیری باید آن باشد که سفید و علامت
دیگر آنکه به چشم و سرای نگاه کنی چشمش تازه و روی

باب بیست نهم

بود بر جای نگاه خویش و چون بینی او را ببیند کری
و سید و دها اسپا را بلرزد و علاجش آنست که تا در عرق
آب در آتش بجوشانند و پیشکال گوسفند در آن ریزند
و خوب بجوشانند و آنرا بر تمام اعضاء او بمالند
تا عرق کند سه روز همچنین کنند و چند بار چنین به شود
به شود دیگر آنکه چون اسب را کار فرموده باشند و در حر
نموده باشند و بر اسپ مهر سیکذارد و مهر هم او را کاهلی
بیکند ... آب و علف حسبا دسید هند و آن علت
ظاهر میشود چنانچه ذکر رفت علاجش آنست که اسب را
لگام نمایند و نگذارند که علف خورد و نگذارند که شیر
در آید هر جا دوست و با آب اشجار نگذارند و آب
سرد بپا دوند و بر پهلو و شکم و میان ران او دبرند
تا آن زمان که از سر وی عرق ... آید و علف ندهند
تا وقتیکه خود طلب کند و دست بر زمین زند
و شیحه کند چون ... و شد ...
گاه با هم آمیخته بدهند و دایم علف نباید داد
علت [illegible] در تابستان ظاهر میشود و دیگر آنکه اسب
پس ...

نیم کوفته ...

بیش از طاقتش کار فرموده باشند و مهر نجا نشد و اسب شکو
بود و پرهای بینی او بجوشد و سرش سست کرده چنانچه
سرش را در پیش افکند که هیچ بر نتواند داشت و چون
... از ... و اگر خواهد بخوابد به دشخت
میخوابد و برخاستن ... اعضا و چون آب و علف
در پیشش گذارند روی از آن بگرداند علاجش آنست
که او را دو رگ از هر دو دست و لک بگشایند و دو
و بر هر دو چشم نزدیک زنند و اگر آن دو رگ پیدا
نباشد پرهای بینی را سوراخ باید کرد تا خون از آن
روان شود و او را اصلا علف ندهند و ...
دوم نمک کوفته ... دهند که ... باشد
و او را زحمت نباید تا آن زمان که به شود و این نوع
... است و تا یک ... نخواهد
آمد و در ... او ... پیدا خواهد شد و نهاد
که اسب را چند آن کار نفرماید که طاقت آن نداشته
باشد و زیاده از طاقت باعث این علتها خواهد
شد و چنانچه علاج نکنند از دست برود باب ...

باب ...

در بیان سابقه شرعی و هرانکه هر گروهی می‌بندند
شرعا جایز نیست الا گروهی که در باب سبق و تیر
و تیر انداختن و نیزه بازی نمودن و انچه بدین ماند
و مثل وشتی و دوانیدن هم همین معنی دارد و اما
انچه به هم میبندند باید که از جنس همدیگر باشند
غرض انکه اسب را با استر دوانیدن نشاید بلکه
باید هم جنس باشند اما اسب تازی با [illegible] تازی
جایز است و گروه که میبندند باید غیر از صاحب
اسب از بیرون دیگری باشد و ایشان مطلق باشند و اگر
غیر [illegible] یکی از ایشان که اسب را میبندند
و جمعی حاضر نباشند که هر کدام سابق باشد [illegible] را
بر [illegible] محتاج دیگری نباشد و باید که موضع
[illegible] نباشد اما گروه در غیر اینها مثل
گوی زدن و مهره باختن و کشتی گرفتن و پنجه تافتن
و شطرنج اصلا جایز نیست و چنانچه بیان کرده شد
جایز است [illegible] و امثال اینها
در شرع جایز نیست [illegible] و فصل است

که رسول الله

که
رسول الله صلعم با صحابه اسب به گرو دوانیدند و خطبه
ابن حلبه را به کلام و فضل رسول الله صلعم با تمام رسانید
و باز شروع میرود در مطلب دوم و این مشتمل است بر
پنجاه و نه فصل **فصل اول** در معالجه اسبی که علت
در سر او پیدا شود اما علامت درد سر انست که
پیوسته از پیچیدن و پلیدن [illegible] و علف را خوب
نخورد و دایم اب از چشم او رود **علاج ان است**
که [illegible] و روغن حبة الخضرا را با قدری نمک در
گلوش بریزند تا که به شود **علاج دیگر** قسط مجری یا قدری
انگور خوب بسایند و قدری [illegible] در بینی او
بریزند و [illegible] است که [illegible] که دم گوسفند و پیه ان را
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] افکنند و پاره در [illegible]
[illegible] بریزند تا که [illegible] سر و مغز او رسد تا که سر
اسب پاک و [illegible] گردد **علاج دیگر** بگیر قدری پیه
[illegible] و با شراب کهنه ممزوج نموده حقنه اش کنند
تا که به شود **علاج دیگر** حبة الخضراء را با قدری
و پاره روغن گاو کهنه در گلوش بریزند **فصل دویم**

فصل اول
علاج [illegible]
علاج دیگر
علاج دیگر
علاج دیگر
فصل دویم

در معالجهٔ آسیبی که در سر پدید آید و علامتش آنست که سر درهم کرفته شود و تمامی اندام خشک شود و آب نتواند خورد **علاجش آنست** که دو درم زعفران و دو درم فقاع و پنج درم شکر معجون نمایند و چهار حصه نمایند و هر روز یک حصه را در کلویش فرو ریزند و این علاج را بجهت اسبان همه کفته اند **علاج دیگر** خربق سپیاسه و نمک فارسی از هر یک دو درم خورد بکوبند و در بینی ستور افکنند و بینی او را بکیرند تا که آب از چشمش فرو دود و سر ستور را ساعتی نکاه دارد که هر چه بلغم که در سرش بود بیرون بیاید و تا یک روز آب ندهند بعد از آن سه چهار روز تخم مرغ و یک رطل روغن نارنج با هم آمیخته در کلویش ریزند و توبره بر سرش کنند تا بخار برد تا غش برود و آن کوفته که از سرش فرو دود و آنچه لب خون بکشاید علاجش آنست که پنج درم او را بر بندند تا خون باز ایستد

فصل سیم در معالجهٔ سرزده که اسب علامتش آنست که بیا[illegible]

ر

علاجش آنست

علاج دیگر

فصل سیم

سر بجنباند و همیشه در دو سو شیه بود و چشمش تاریک شود و این نوعی از انواع مفلوج است **علاج دیگر** شاه توت ده درم و پنج درم اسپند و پنج درم خاکه شیر و ده درم زرده چوبه و دو درم زعفران و ده درم شکر سفید و دو درم قرنفل حلبه را کوفته در دو یک پاکیزه و هفت من آب بریزند تا بمقدار یک من کردد و آن را سه قسمت نمایند و سه روز به اسب دهند تا نیک کردد و اما اکر از بسیار زدن سرزده شده باشد علاجش آنست که هفت روز هر روز چهار رطل شکر سفید با سپند سرخ بیامیزند و بخوردش دهند تا نیک شود **علاج دیگر** مغز و زهرهٔ بوم با مغز و زهرهٔ بز کوهی با هم بیامیزند و در بینی اسب کنند که نیک کردد و دیوانکی مادرزاد را هم نافع است **علاج دیگر** زهرهٔ کفتار بخوردش دهند و از بناکوش خون بکیرند سود دارد **علاج دیگر** پیه خرس برنج بال و بخوردش دهند که بکوشت و شموسی را ببرد

فصل چهارم در علاج سعفی که در چشم افتد

علاج دیگر

علاج دیگر

علاج دیگر

علاج دیگر

فصل چهارم

بگیر استخوان سر آدمی و نرم بسایی و بسرمه دود
در چشم اسب کشند تا نیک شود علاج دیگر بگیر بابونه
نمک طبرزد و دو درم سرکا و بجوشان تا که حل کرده و بر وی
کرباس تا لیک در چشمش بر بندند تا نیک شود علاج
دیگر بگیر کوزه سفالی نو و بول آدمی در او کن و سر
کوزه را به گل حکمت کن و در تنور نهاد کرم نه تا که
بول سوخته باشد بیرون آرد و مثل سرمه در چشم آن
کشند نیک شود علاج دیگر قند عسکری دو کنند هم
سرشته و در تنور بنهند تا بسوزد علاج دیگر بگیر پوست
خایه مرغ را و پوست خایه شتر مرغ از هر یکی یک جزو
و استخوان کهنه را خرگوش و صدف سوخته یک
درم و کف دریا یک درم و مشک و کافور از هر یکی
نیم درم و جمله را چون سرمه بسایی و در چشم اسب
همی کش که سفید کهنه را ببرد علاج دیگر بگیر قند کمی
آب کند با پیه خرچنگ و بسایی و با انگبین
در چشم اسب همی کش که نیک شود علاج دیگر بستان
دو درم جوز بوا و دو درم ظاهر ان و یک دانک کافور

و دانگ

و دانگی فلفل سفید و جمله را بسایی و در چشم آن
کشند علاج دیگر بگیر چنگال خروس و در سایه خشک
کنند و بسایند و در چشم اسب کشند علاج دیگر بگیر
سرمه و بسایی و با انگبین معجون کرده مکرر در چشم
اسب کنند که آدمی را نیز سود دارد علاج دیگر بگیر صبر
و زعفران و کف دریا هر یک را برابر و نرم بسایند
و فتیله از پنبه ساخته در انگبین بگردان و در دوا
و دو هانیز بگردان و در چشم اسب کن او که نیک
شود علاج دیگر بگیر مشط جربی و با آمله آمیخته بدان
گوش نه که عجایب عمل است که نیک شود علاج دیگر
بگیر بچه موش چشم باز نکرده و بشکاف شکم او را
و را خیره در میان شکم است بر دارند و بر چشم اسب
بندند تا بهتر گردد و روز دوم بر دارند که چشمش را منفعت
دارد علاج دیگر بگیر سرگین خشک شده آدمی و بسایند
در چشم اسب همی کش بر بندند تا نیک شود و اگر سفیدی
از زخم تازیانه پیدا شود شیش جامه را گرفته در چشم
اسب افکنند و در بندند و یک زمان در چشم بماند

که سفید برآورده بود و اگر انگبین و شهد کوهی را
بکشند نیک است **علاج دیگر** بگیر عسل ابی را و نمک
طبرزد و سرکه این سه را برابر هم بهم سائیده هر صبح
در چشم اسب می‌کند نیک شود **فصل پنجم** در
معالجه اسبی که در چشمش سفیدی و ریش بود و آب
سیاه آید پوست جو را بروغن بریزند و بر کرباس
پاکیزه اندازند و در چشم ببندند و بعد از سه
روز باز نمایند و قدری پشکل طبرزد و دانه برابر
معجون کرده و دانگی زعفران و دو درم مشک سائیده
مدین معجون دهند بر کرباس اندازند و بر چشم اسب
بندند و قدری در چشم اسب دمند تا به شود و بعد
از آن آب بر سر و چشم میپاشند و بروغن گاو
چرب نمایند و قدری در گوشش چکانند اما باید
که آب از چشم فرو میریزد و چشم وی تاریک میشود
باید او را در آب دوانند چنانکه دو روز آب
گل باشد و توبره بر سرش بندند و سه روز تا مدام
تا شب ناشتا نگاه دارند که تا دیگر از چشمش برود **فصل ششم**

علاج دیگر — ف ۵ — ف ۶

در مهر

در معالجه که آب از چشمش میریزد علاجش این است که برگ
خطمی و بیخ آن هر دو را با هم بکوبند تا مثل دنبه ودکو تا آن
مالیده بجوشاب جگر گوسفند ترکنند و بر چشم اسب بندند
که دفع آن بکند **فصل هفتم** در معالجه شب کوری
علاج او این است که جگر گوسفند بپزند و خونابی
که از آن آید با خون کبوتر آمیخته کنند و باده روغن گاو
در آن کنند و چشم اسب را بدان بمالند و چند قطره
بر او زان کنند که مفید باشد **فصل هشتم** در تدبیر
ناخنه بر باید گرفتن و بعد از آن بروغن چرب کردن
و چشم اسب را بستن که نیک شود و اگر ناخنه چون
خون بود بگیر دو سه کژدم و خشک کرده چون سرمه
سائیده مکرر در چشم اسب کنند تا پاک شود و این
معالجه آدمی را نیز شاید و اما اگر از آن نریبه که ناسود
کرده بگیر زعفران و مشک و صبر و سنبل از هر یکی دانگی
و ملح عدد حلیلها زرد و با دو درم انگبین معجون کرده
و به میل چند بار در چشم اسب کشند که ناخنه را ببرد
علاج دیگر که از گرمی هوا چشم را گزند رسیده باشد

ف ۷ — ف ۸

بگیر حاشیه زنند و دندو چوبه و کف دو دانه و شکر طبرزد
از همه برابر و چون سرمه سائیده در چشم است کشند
ف ۹ تا به گردد **فصل نهم** در معالجه دیوانگی اسب علامتش
آن است که به دندان بگیرد و هیچکس را در پیش خود
نگذارد و علف حیوانی خورد باید او را بگیرند و بگیرند
محکم ببندند و از شقیقه اش رگ زنند و شراب
کهنه حقنه کنند و از علف باز دارند تا که آرام
ف ۱۰ کرده ساکت شود **فصل دهم** در بند پر اسبی که بسبب
علت علف نخورد و هر چند که زانند علف خوردن را
کم مینماید باید خیسانند مقدار شصت درم روغن
گاو تازه و سفید درم نمک به گلوی اسب فرو ریزند
و قدری به همراه کاغذ کهنه بود باشش تا علف بخورد
ع **علاج دیگر** بگیر روغن گاو و یک ... و نیمن شکر تا
بیامیزد و سه بامداد به گلویش فرو ریزند که علف را بخورد
بخورد و اگر اسبی از کم خوردن گلویش تنگ شود
بگیر یک کف سپندان و یک کف شبت و قدری
سیر پاک کرده در نیمان ده من آب جوشانده در ...
روز

نعوذ بده تا بخورد و به علف خوردن آید **علاج دیگر** قدری ع
پیه خوک یا پیه حیوان دیگر را بگداز و سرد نماید
و با قند و جو شراب کهنه آمیخته حقنه نماید و خوب
شود **علاج دیگر** بگیر شصت درم بول کودک نابالغ را ع
و در بینی اسب ریز تا که باصلاح آید و به علف خوردن
آید **فصل یازدهم** در بند پر که از علف خوردن بجا ف ۱۱
نماید علامتش آنکه شکم در طاهر بجوع کند و میان
باریک میشود بگیر مقدار دو کف حلبه و یک کف
سپندان و یک کف اسپیس خشک و مقدار ...
نیم آب دو روی دبیند خواه پیش از علف و خواه بعد
از علف که دفعه فربه میشود **علاج دیگر** ماهی تازه ع د
و ده درم بادام مهره و ده درم زعفران و قدری سپند
سرخ و ده درم کندش را همه را در آب بجوشانند
تا که یک کوزه بماند پس پالاید و سفید درم روغن گاو
بروی آمیخته در گلوی اسب بریز تا علت بگذارد
علاج دیگر بگیر یک سر گوسفند و بجوشان تا که مهرا ع د
شود و سه روز در گلوی اسب بریزد تا علت برود

علاج دیگر بگیر برنجاله فربه و بکش و از خون مقدار
یکصد درم و هم وزن آن شکر و یک درم زعفران و مقدار
دو سیر بگلوی او فرو ریزند البته به شود علاج دیگر
بگیر هلیله زرد پنج درم و شیلم و دو درم جو را
قدری حلبه و سبوس با هلیله بیامیزد با جو بدهد تا بخورد
که فربه گردد و اگر چنانچه ذاب داشته باشد بگیر صبر
و سپید از هر یک دو درم و پرسیاوشان از هر یکی
کنجد و سنبل و بابونه ده درم دوا و کوفته بیکبار در آب
دواها را در آب جوشانند و صاف کنند و در
گلوی اسب ریزند یک نوبت بعد از آن تا [illegible]
دهند تا به شود علاج دیگر اگر از خشکی و لاغری
فربه شود بگیر شیر و با اسفناج در آب بجوشانند و نای
اسب را با آن آب بشوی پس روغن و موم را بگداز
و چند روز بجست و بالش بمال تا درست گردد
فصل چهاردهم در تدبیر اسبی که گرما رسیده
باشد و تب گرفته باشد باید [illegible] و روغن [illegible] و گل
سرخ حل کنند بعد از آن پنبه را سوخته و [illegible] را

و ذاب کرده بخورش دهند نافع است علاج دیگر
بلیله سه برگ گز با آب سرد بخورش دهند تا نیک شود
و چون اسبی که اندر سرما سختی کشیده باشد و لاغر
و ضعیف و نزار شده باشد بگیر روغن کنجد را با دوغ
گاو نیم رطل و در یک هفته بخورد اسب دهند تا به
شود فصل سیزدهم در تدبیر اسبی که سرما زده باشد
بستانند روغن صد درم و یکدسته اسفاناج با هم بکوبند
و بدهند تا بخورد و دو درم خربق و دو درم نشادر
و پنج درم فانید معجون کنند و بعد از آن هفت حب
کنند و هر روز یکی را بخورد اسب دهند تا به گردد
علاج دیگر بگیر روغن گاو نیم من و سیر پاک کرده سی
درم بکوبند و در گلوی اسب ریزند تا سه روز به
شود و اگر همین سیر و روغن را دود کنند چند بار دود
دادن فصل چهاردهم در تدبیر اسبی که [illegible] شده باشد
علامتش است که سرش بزمین زند و چشمهاش
نتواند نهاد و بهر جا نگرد و هر چه چند چشم او
بر ندارد و آب از چشم رود و گوش و چشم را همه [illegible]

دهن نهاده و علامت آنست که سرها کوش را
پست فراغ کند و در خانه تاریک ببندند تا
وجو بدهند تا نیک شود دیگر هلیله سیاه و درم
نمک هندی و دو درم انگزه و ده درم زیره و دو
درم کافور و یک درم موم معد را بگداز و نادوها
سوده با موم بیامیزد و بگلوی اسب ریزد دیگر بگیر
ده حب مغز جو و دو من شراب کهنه و بجوشان و
در گلوی اسب ریز تا به شود و اگر چند روز دود
بدهند خوب است **فصل پانزدهم** در تدبیر اسبی ف ١٥
که سرفه شده باشد علامتش آنست که سر را در
پیش افکند و خوب نتواند رفت و همه روز سرفه
میکند **علاج دیگر** بگیر سکبینه اصفهانی و نرم بسای ع د
و اندر یک من نیم آب گرم کن و در گلوی اسب ریز
تا بهتر شود دیگر بگیر اسپس خشک کرده و خورده
بکوب و به آب سرد تر کن و یک شبانه روز بنهد و تازه
کرده و بعد از آن بدهد تا بخورد چند روز چنین
کنند تا به شود دیگر آنکه بگیر برگ درمنه پنجاه درم

بابکر

تا یک من آب بجوشان و چون بگدازد در آب سرد کن
تا ماند آب کهنه صاف شود و باز دهان بنای
و درو چندان شکر و روغن ریزد و در آب سرد بنکو
بتوی و سه روغن در چکی در گلوی اسب ریزد
تا به شود دیگر اگر سرفه از سردی باشد بگیر هفت
عدد تخم مرغ و در سرکه ترش کند تا یک شبانه روز
بعد از آن با اسب دهد تا به شود اگر سرفه از حرارت
باشد بگیر شیر تازه و همین شکر و پنج درم کشنیز با هم
آمیخته در گلوی اسب ریزند که نیک شود دیگر اگر
سرفه کهنه باشد بگیر همین شراب کهنه و همین روغن
گاو و هر دو را گرم کن و سه روز در گلوی اسب
ریزد دیگر بگیر مویز سرخ و سپندان سرخ از هر یک
سه درم و زیره و نانخواه از هر یک پنج درم و جمله را
کوفته با شیر تازه در آمیخته هفت حصه کنند و یک
شب اسب را از علف باز گرفته صبح آن دارو را
بناشتا در گلویش ریزند تا هفت روز تمام شود
نیک خواهد شد و اما اگر سرفه کردن باشد بگیر

هفت درم شنبلید و یک درم نمک و با هم بجوش کن
و مقدار ده درم در بینی اسب دمند تا مدتی پیش
از آنکه علف خورد و سر او را بالا بندند تا که پلیدی
سرش در یک جا جمع شود و بعد سرش را شب نگاه
دارند تا که پلیدی سرش پخته شود **علاج دیگر** ع د
اگر سرفه از خارش گلو بوده باشد برگ نی بدبو تا بجوشد
تنگ شود در یک پاره چوب کرده و در گلو کن چنانچه
در گلو و دهان و بینی او رسد پس روغن گاو در
در بینی اسب ریزند که تنگ شود **فصل [illegible]** ف ٤١
در معالجه اسبی که او را باد گرفته باشد اما علامت
باد گرفتگی آن است که خود را بزمین همی زند
و بوسه همی کند و یکبارگی گرفته بود و پوست
و گردن کشد و گردن راست نماند و بینی فراخ
کرده سخت نفس زند علاجش آن است که او را
در ساعت از چهار دک بگشایند و بن دندانهایش
و زبانش را بخشند و پس از آن سرش را به نفط بیالایند
و نیم آب بادیان در گلویش ریزند تا به گردد **علاج دیگر** ع د

انکه

آنکه یک شبانروز اسب را علف ندهند و در روز دوم
سرکه و روغن تازه را با شراب کهنه از هر یک یک من و
پنج مثقال خون سیاوشان خایه شتر نیم بکوب و با سرکه
و شراب بیامیزند و بجوشد تا لبده در گلوی اسب فرو
ریزند **علاج دیگر** بگیر روغن گاو و نیم و نفط و سپند ع د
ده درم و وزن آب بادیان و با هم بیامیزند و به گلوی
اسب ریزند اما اگر اندامش از باد خشک شده باشد
قدری پیه خرس در آب بجوشانند و بدان حقنه
کنند که نیک خواهد شد **علاج دیگر** بگیر یک من ع د
خرمای هندی و دو و نیم درم باشد و سپند
پنج درم سپندان سرخ و یک کف تخم کرفس تازه در
آب بجوشانند تا به چهار دانگ باز آید و صاف نموده یکبار
ناشتا شود پس در شب روز باشد من شراب بخورد که
به شود **علاج دیگر** بگیر روغن تازه با مسکه و بکوب ع د
اسب فرو ریز و افشار از سرش بگیر و آتش تیز بر افروز
از هیزم کن تا دود بوی برسد که به شود و این معالجه
خارش بالا در مراهم سود دارد و اگر سیر باد گیرد و ببا

بگیرند یک من شراب کهنه و بدان بکنند تا او سی درم حنا
و شیر همه بیامیزند و بدهند که به گردد و اسبی که سست
اندام بود جاوشیر از وی دور دارند که بیکبار خواهد
شد و اگر کوفته و از جستن رسیده باشد برهنه آب
و با نیمه پیمن باد گرفته باشد نفط با نمک باید جوشانیدن
و بدان موضع طلا باید کردن تا به گردد و دیگر اسبی که اگر
پای بدیم و یحک بکند و دم کج کند و موی ویحک بریزد
بگیرند دهن روغن سپیداجبه و نفط سفید و در شرا
بیالایند و سپیداجبه را بخورند و دیر وی بدو کن که تنک
میکرده و دیگر بگیرند نفط سفید را با روغن کنجد و در تخم
سپیداجبه را از سر تا پای او بمالند و نیمه از او دور کنند
و قدری بر جبین او بمالد و مقدار شش درم سپید
بکدا ذرد و بگلوی اسب دریزند تا همه علتها ببرد

ف ۱۷

فصل هفدهم در تدبیر اسبی که از ذات در دابنا
مخالف افتاده بود و علامتش آن است که سر و گردن
پیچیده دارد و استخوان در تن همی لرزد و چشم او
تاریک کرده و گوش را افکنده دارد و اندامهاش سرد

بود

ع ت

بود و سر از هر دو سوی میکرداند. علاج حبس البول
که بگیرند شیطرج و سنبل الطیب و جاوشیر و کندر
از هر یکی دو درم و قاقله چهار درم و زعفران و زرده
چوبه از هر یکی سه درم تمامی را کوفته و در پنج من آب
بجوشانند تا بیک دو نیم آید و سه روز بگلوی اسب
فرو ریزند تا به گردد اما اگر بهره و مثانه افتد گرفته
و در بعد و در شکم اسب را باید فراغ کردن
تا که تنگ گردد و چون تنک شود پنج روز جو از وی باز
گیرند و کاه و اسپست دهند تا تنک شود دیگر بگیرند
زرده چوبه و زیره بکوبند و با پنج عدد زرده تخم مرغ
و یک رطل روغن تازه با هم بیامیزند و باحتیاط در گلوی
اسب فرو ریزند که به گردد فصل هیجدهم در تدبیر

ف ۱۸

قولنج و قولنج چند نوع است اول اسبی که سرگین
نتواند انداخت و زمانی خوابد و زمانی خیزد

ع ج

علاج حبس البول که نواد چنین بود گرد فتیله کنند و یکی از این
طرف و دیگری از آن سو نگاه دارند و اندک اندک
بکشند و یکی از قفا بایستند و اسب را استادانه بزنند

تا اگر خفته باشد برخیزد بعد از آن دوا در اسب
بکشند تا نفسش گرفتگی کند بعد رها نماید تا اسب نفس
زند دیگر باره سخت بکشند و تا زبانه پیش زنند
تا آن زمان که اسب برنج آید و عرق کند بعد از آن
دوا در گوشش باز کشند و یکی بر نشیند و براند
تا که سرگین بیفکند و به شود **فصل نوزدهم** در علاج ف ۱۹
باد حرکات پرده اسب که در پهلوی جگر آن
است و چون نفس قطع می‌زند از آن پرده آواز می
بیرون می‌آید و در وقت فراغت زدن آن پرده را
سوی روده می‌اندازد و روده او بیمار می‌آید علامت
آنست که استخوان سر که در تا زیر اند دلها می
خوانند با دندان بجا برهاریزند آن دندان را بر
سر کله اسب و زیر ناف تنگ بمالند که بواسطه
این حرکات آن پرده باز بجای خود افتد و درد
ساکن گردد و اگر بار دیگر باشد همچنین است
که هر چه تیز نه داشته باشد و دوا غلبه بکنند و آب
از آن در حرکت آید به گردد دیگر اینکه قدری [illegible]
دوا همه

دو درهم
زرنیخ و اسپند و سرکه زنش معجون کرده با قدری
روغن زیت در گلوی اسب دهند که به شود ف ۲۰
فصل بیستم در تدبیر اسبی که با آنجه تقطیع علامتش
اینکه شکم و بج برآمده باشد و بوش آماسیده
بود و بر اندامش تا می‌جنب خو کرده بپا [illegible]
و [illegible] و کمتر [illegible] و نفس تند زند
علاج دیگر بگیرند یک من بول آدمی و نیم آب کامه و قدری ع د
طرف و همه را در آب خیار باد رنگ جوشانند و باد یا
و [illegible] و انگه از هر یک درمی دو دو در [illegible] و به
اسب دهد و بعد از ساعتی آن دو رگ که در میان
دو دست می‌باشد بگشایند بعد آب و نمک را
بجوشانند و بدان اسب را حقنه نمایند و دمش را
بروغن چرب کن تا به گردد **فصل بیست و یکم** در تدبیر ف ۲۱
اسبی که او را درد شکم بوده باشد علامتش آنست
که از بینی او دم آید و از دو چشم اسب دود و از علف
باز ایستد و سست گردد **علاج اینکه** که دهانش را ع ج
بگشایند و بنگرند که زبانش چگونه است اگر سپید

بود و کاویش کشته آن جا را فراخ باید و نیز باشد
نخست باید زدن با ویک با ویک تا هم آن ساعت بگیرد
بکند و در وی کرم بود و این علاج نیز خوب است بگیر
پنجاه درم حبة الخضرا و بکوب و روغن و بگلوی اسب
وی تا نیک شود و اگر اسب خاک خورده باشد روغن
آب و نیم من نمک در آن افکن و بگلوی اسب فرو
کن و سر اسب را بالا کن تا درست کرده آنگاه بیرون
و خوب بر آن تا هر علت که در شکم دارد و بیرون اندازد
کرده و چنانچه از همه دارو عاجز کرده اند دعا را
بر ورق خواند تا خدای عز و جل شفا باید و دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله و لا حول
الا بالله اشف انت الشافی و لا شافی الا انت
برحمتک یا ارحم الراحمین **فصل سی و دوم** در تدبیر اسبی ف ۳۲
که کرم داشته باشد علامتش است که موی بیکباره
برخاسته کرده و دندان برکشیده و پوست خشک شده
اما علاجش خوب خورم و کهنه و ابر و بواد تا لد
علاجش اینکه بکف حلبه شسته با جو بیامیزد و دو سه روز ع ج
بخورانش

بجو و دوش و هند تا نیک شود و هر گاه که در شکم
دارد چند روز **علاج دیگر** بگیر یک من خرما و در میان ع د
یک من نیم آب بجوشان چند آنکه یک من بماند پس
بگیر درم صبر و شصت درم روغن کنجد در وی بریز
در گلوی اسب فرو کن تا از همه عیبها پاک شود **علاج دیگر** ع د
بگیر یک من گندم بلجو و دو شراب کهنه بجوشان
تا یک شبانه روز در گلوی اسب بریز تا از همه علتها
پاک شود **علاج دیگر** بگیر روغن کنجد یک من و سنا ع د
کوفته پنجاه درم و هم بیامیز و در گلوی اسب ریز
که به میگردد **فصل سی و سیم** در تدبیر اسبی که او را علة ف ۳۳
بهوی باشد علامتش آن است که از خار خورده کشته
باشد و بدانی که او چه علت است بگیر دو من گندم
و سه من شراب کهنه و یک شبانه روز بجوشان و سه روز
در گلوی اسب ریز تا به گردد **علاج دیگر** سپیدان را ع د
نیم ... و با روغن در گلوی اسب فرو ریز و یک
شبانه روز آب و علف مده تا که خوب گرسنه شود
بعد از آن بجهفتر اسب بده و بعد یک من روغن کنجد

گرم کن تا که کف برآورد و بگذار تا سرد شود و در
عوض آب بدهند و اگر نخورد در گلویش بریزند و اگر
در تابستان بود روغن بادام تازه بدهد و اگر در زمستان
بود تا اشتهای خوردن داشته باشد بدهند و بعد
از اینها اسپست و کاه تر و برگ نی بخورد و ش بدهند و این
علت در تابستان مشکل بود **فصل بیست و چهارم** در بند کردن
اسپی که شکم او [illegible] علامتش آن است که سر را فرو کند و
اندامها سست شود و خود را در هم کشد و چهار
دست و پا مضطرب میشود و دمش گویا که در کار
هم بود و علف کم خورد و نشخوار دشوار کند و چشم
خوابناک باشد دارو بیخ کاهی گرم کاهی سرد بود
علاج جنس اول بگیرد ذاب ندهی و خون سیاوشان و بگیر
روغن مویز و اندکی شاه تره و پنج عدد خبازی و بادرنگ
و قدری گشنیز تر یا خشک این همه را در دو من آب
بجوشانند و پس در آن صاف نموده در
گلوی اسب بریزند تا به شود **علاج دیگر** بگیرد روغن
شراب کهنه و نیم نمک و قدری شیر و بگلوی آن

بریزند

ریزند و بعد از چهار دست و پایش ریشه ادرار و مثانه
سمن را پاک کن و نفط و نمک بهم یکی آمیخته و بند
و پای اسب بریزد و جو از وی باز گیر تا سه چهار روز
که نافع است **علاج دیگر** باید روغن جو باز گیر
و نیم من مویز و پانزده درم شاه تره و قدری خبازی
بادرنگ و قدری گشنیز و ده درم بادیان بر پنج
من آب بجوشانند تا بیک من باید آنگاه اجزاء را در
میان آب بمالند و صاف نموده بگلوی اسب فرو
ریزند که سبک شود **فصل بیست و پنجم** در معالجه اسپی که
تشنگی داشته باشد علامت آن است که اسب
باد بکند و از علف باز ایستد و سینه آماس کرده
باشد و خویشتن را سخت فرا گرفته **علاج جنس اول**
که یک دو روز علف از وی باز گیرند و بعد از آن
روغن گاو و موم تازه از هر یکی قدری بگلوی
اسب بریزند و آن روز آب ندهند تا عصر پس آبخور
خنک تا آن روز دست به اسب دهند و موی [illegible]
سوخته و زهره باشد که فربه شوند و به اسب دهند

ع د | که بهتر شود علاج دیگر بگیر برگ سنا درخت و بگیر نیم
بیه تازه و نیم من و سپیده دم شکر و روغن شیرخشت
ف ۲۶ | همه را در هم بیامیزد و به روز بخورند فصل بیست و ششم
در معالجه ثاء الفاد علامت این رنجت آنست
که همه اعضاء اسب عرق کند و سر فرود انگنده
باشد و چشم او از جای خود گردیده چنانچه سیاهی
وی نگر باشد و بیفتد و برخیزد و اگر استخوان
خرما با سنگ در بینی و گوش وی انگشت سعی کند که
ع ت | سفید کنند و از آب خوردن باز دارند علاج آنست
که او را از زیر گوش چند جای داغ زنند و بعد از آن
اندک ساعتی و اطراف آن را داغ کنند و برنک
برکشند و سنگ با آلت نگاه بکند در مشک با سنگ
کهنه بسایند و در بینی او چکانند و داغ هم بزنند
ف ۲۷ | که مفید است فصل بیست و هفتم در ... که تا بود
کرده علامتش آنست که در زیر خایه اسب ورمی
ع ت | پدید آید که اسب از آن لاغر گردد علاج آنست
بگیر موم و ... موی ... و زاو ... ناسور ببندد

بنج شش روز

بنج شش روز بس چو ذبونا وان روز در دکن که
ع د | بو امیر را سفید کنند و تا یک مرده سازد علاج دیگر اینکه
بگیر روغن گل و روغن دنبه و با هم بیامیزد و در
کلوی اسب بریزد بعد از آن نیم شکر و بادی در
میان یک شب تازه کن و قدری خرما هم داخل
کن و بعد در دهن در کلوی اسب ریزد که نافع است
و اما اگر ذکر اسب او مجنه باشد این رنجش بزنب
حبسهاست و چنین سبو را نشاید نگاه داشتن
ع آنکه | اگر درد نکه و وعده که بود علاج آنکه ذکر او را چند
بار به درون کنی و سرکه و نمک بشوئی و به روغن گاو
ف ۲۸ | ببندند تا بجای خود در که فصل بیست و هشتم در زهد برسم منه
و علامت رسنه مانند ناسور بود و اسب آماس
گرفته بود و از علف باز ایستد و اگر نهاد با انجح
فرج وی غنسیده بود و خشک و چشم تیره و در
ع | شنیده دارند علاج دیگر بگیر کبر و شراب کهنه را
با هم بیامیزد و در کلوی اسب ریزد چنانچه ...
شود و آماس کرده بگیر هفت عدد سنگ ...

گوش اسب همی افکن تا اسب سر خود را بجنباند تا که سنگها را
بیفکند و از این قرار حرکت نماید نیک شود

ف ۲۹

فصل بیست و نهم در تدبیر چشم اما علامت چشم آنکه
چشم درون اسب سپید آید و حوالی آن آماس [illegible]
و در آفتاب و پلید عنا آید **علاج آنکه** بگیر روغن
گاو و نمک بکوبد و [illegible] و سپیداب بر آن بمالد تا در آنجا
که چشم حشم است و چشمها را از آماس برکنی [illegible]
بکند و هفته فوت دهی تا نیک گردد **علاج دیگر** آنکه
چشم حشم را [illegible] ادمنی کن و صبر و [illegible]
و سپیده سنگ از هر یک دو درم نرم بکوب و بیز
و با سبوس [illegible] همی تا بخورد به شود **علاج دیگر** از آنکه
حشم بر [illegible] میباشد بکشاد تا خون [illegible] برود و
فوت علت کم شود [illegible] خواهد شد و اگر
[illegible] بر سبوس افکن و با [illegible] بخورد
دهی به شود و اگر [illegible] و سپیده سنگ و حنا بر
سبوس افکن تا بخورد اصلش برود **علاج دیگر** بگیر
[illegible] و همچنان [illegible] و [illegible] در [illegible] افکن

و برابر

و به آب بجوشان تا [illegible] گردد تا چند آنکه آب او
[illegible] من بماند و بکشد [illegible] شود و چون آن
کشته گردد همین آب را تا بخورد و چنانچه نخورد به اکراه
در حلقش بریزند تا چشم به شود و اصل چشم که بیاید
چشم بود و [illegible] منفذ بود بیرون باید کردن
و [illegible] کردن نافع است

ف ۳۰

فصل سی ام در تدبیر [illegible]
که در [illegible] خارش بدید آورده باشد [illegible] در
[illegible] افتاده باشد بگیر [illegible] را [illegible] آتش بود آن
آنگاه از آتش بیرون کن و چون سرد باشد در
ظرف آب افکن و [illegible] کن و بدو تا بخورد
که خارش او به گردد **علاج دیگر** بگیر [illegible] و روغن کنجد
و [illegible] و [illegible] چندان [illegible] گرم کن
[illegible] تا به شود و این علاج آدمیزاد را نیز نافع است
علاج دیگر اسب را با آب [illegible] بشویند و دست
[illegible] بمالند تا نیک شود و موی [illegible] و اگر
[illegible] هم بمالند خوب است

ف ۳۱

فصل سی و یکم در [illegible]
[illegible] که خارش داشته باشد [illegible]

روغن تازه و سپیدان کرفته باهم آمیخته بمالند
که خارش را ببرد علاج دیگر بگیر قند و عفص زاج و بوره
حل کن تا چون نفط شود آنگاه بر یال و دم سود بجا
که خارش را خواهد برد و اگر موی یال و دم وابیفکند
بگیر پیه خرس یا خوک یا کفتار و بر یال و دم او بمالد که
واشنان بکوب و بدان پیه جمع کرده و دیگر
اگر موی دو رفته و لاغر شده باشد بگیر پنج عدد تخم
مرغ و شیر روغن شیر بخت تازه و یک من شراب
کهنه و باهم بیامیزد و در کلو اسب فرو ریزد که همه
علتها را ببرد و فربه گرداند و اگر موی دم ریخته باشد
تکه هست در و در دم بباید کشودن و داغ کردن
که نیک شود

فصل بیست و یکم در معالجه اسبی که

پشتش آماسیده بود استادان چنین گویند که
اگر در سفر باشی و خواهی که اسب را پشت نیاماسد
و کوفته نگردد در هر دو فرسنگ که براند باید فرود
آید و تنگ را سست کردن و زین را جنبانیدن
و باز تنگ را قایم کشیدن و بر نشستن تا کوفته نگردد

و چون

غ د

ف ٣٢

و چون بمنزل فرود آید و اسب گرم کند اگر در تابستان
بود زین باز کیرد و مراغه دهد و باز زین کند و اگر
در زمستان بود تا عرق خشک نکند زین باز نگیرد
و پوشیده دارد تا از علتها ایمن باشد و اگر اسب را
پشت برآید و بیاماسد بگیر پاره جنبک کهنه و آتش
گرم کن و در پشت او به بندد که بهتر شود اما سخت نه
باید بست و سه شبانروز بر روغن چوب میباید
کرد بعد باید کشاد و باسبکرم بنوعی که معتدل باشد
و اگر نباشد به پوستین کهنه همچنین خوب است
و دیگر دو عدد خایه مرغ در او کن و نمک بنه که
آماس ببرد و اگر زیاده آماس بد بد آید پاره صبر
و فلفل آن بباید سودن و با روغن طلا کردن تا نیک
شود و اگر در وی خشک شده باشد سرکین اندازند
که معتدل باشد و اگر ... باشد گاه بود که پشت
برآید پنج شش نشتر بدان موضع باید زدن که خون
بیرون آید و هر چون در آن موضع کرده آمده باشد پاک
بعد از آنگاه زین بر نهند و برانند و اگر در سینه داغ نشسته

باشد و بر پهلوهای وی از آن دعث رسیده باشد
به نفط سفید طلا باید کرد و با قدری نمک آب گرم
بتوی چند مرتبه به شود و اگر از زین یا پالان بود
بگیر پاره نمد چنانچه هنوز گرم بوده باشد و قدری
خاکستر در او دربند و بر موضع آماس نهند و یک شبانه
روز بگذارد و در زیر پالان که به می‌شود و چنانچه از
زین شده و کهنه شده باشد آن را با آب نمک
بایک شست پس کهنه کوفته باید ریخت و بست
و بگذارند خشک کردن تا که اصلا ماده که در او در پاک
شود **فصل سی و سیم** در بند پر اسبی که از سواری پشت — ف ۳۳
زخم شده باشد علاج آن است که برای اسبی را
خورد و تای و بر بالای کاریش بپاشند تا یک
شبانه روز تا که گوشت مرده را بردارد و با روغن
بمالند تا که گوشت مرده بریزد بگیر زنگار و اشنان
و زرم بکوب و با روغن گاو تازه بریز تا گوشت مرده را
ببرد و چون گوشت مرده زایل شود تخم بزرک و مغز
پنبه دانه بر روی زخم نه تا نبات شود **علاج دیگر** — ع د
چوب

چوب سپید تر و پوست خر زهره هر دو را با هم بکو
بسوزان و خاکستر را با آب نمک طلا کن و بدان موضع
بند که به شود و باید که هر روز دو بار بگذارد و ببندد
که با استخوان میرسد و استخوان را هم بخورد **علاج دیگر** — ع د
بگیر قدری نمک درمنه و پاره موم در روغن بگدازد
و مرهم سازد و بدان موضع نهند تا به شود و اگر
ریش هوا دار بود چنانچه زیاد و کم نشود بگیر حلبه زرد
و پوست انار شیرین و زاج و اسپند خورد بکوب
و بر ریش بریزند به شود **فصل سی و چهارم** در بند پر پشتی — ف ۳۴
که از جراحت سباع پدید آمده باشد بهترین
مداوای این جراحت آنست که در تابستان
و زمستان هر وقت که باشد به آب سرد بشویند
هر روز چند بار که هیچ مداوا بهتر از این نیست
اما جراحت پلنگ را خاصه مداوا آنست که ضفدع
بگیرند و شکم بشکافند و بدان جراحت باز بندند
که نیک شود و اگر از جای افتاده باشد و پهلو
و پشت زخم شده یا افراشده باشد سبات

قدری سنگ آهن ربا که از امغناطیس خوانند
و با آب سماق و بوره طلا کن چند بار که سپید شود

ف ۳۵

فصل سی و پنجم در معالجه جراحتی که از تیغ و تیر رسیده
باشد کرم سرخ که در زمین می‌باشد بگیرند و خشک
کنند و بعد از آن بر جراحت پراکنده کنند که سود
مند باشد و اگر پیکان با استخوان در جراحت مانده
باشد بستانند پاره پنبه و قدری آب کامه بر جراحت
نهند تا آن پیکان از استخوان بیرون آید و اگر
آب کامه نباشد ماهی شور همین عمل کند

ف ۳۶

فصل سی و ششم در معالجه ریش خشک و این معالجه را
وقتی باید کردن که ماده تمام ریخته باشد بگیرند
خشک سه و پنبه و موم چهار دانگ و سرکه دو
و نیم و در دیگ سفالین باید پختن و بعد از آن
مرهم ساخته بر روی ریش گذارند که سودمند
خواهد بود و مرهمی که ریشهای زشت را سودمند
خواهد بود بگیرند شب یمانی و در انگبین کن بعد
از آن فتیله ساز و بجا در که نافع بود

ف ۳۷

فصل سی و هفتم
در [illegible]

در تدبیر کرمی که در ریش افتد اول با آب کند تا
پاک شود بعد از آن شادورج آب ندیده و قلقطار
که نوعی از زاج است هر دو را راست سازند و بر
و بر جراحت پراکنده کنند که کرمها بر طرف خواهد
شد بعد از آن پوست انار و خشخاش را یکشبانه
روز در شراب سباه نهند تا نرم شود و خوب بسابند
و اندکی روغن زیت در آن کنند و بر سر آتش
نهند و قدری شب یمانی در کنند و کوفته بر او در ریزند
و بپزند تا بقوام عسل باز آید پس از آن پاره سرکه
کهنه در او در ریزند و بر روی ریش نهند تا به گردد

ف ۳۸

فصل سی و هشتم در تدبیر اسبی که سستی بندگاه دارد قدری
شادورج در دیگ کنند و قدری شراب کهنه بر وی
ریزند و بر سر آتش نهند تا سوخته گردد و بر بندگاهها
مالند و استخوان زیتون در آب کردن و معجون
ساختن و بر بندگاه مالیدن سود دهد

ف ۳۹

فصل سی و نهم در تدبیر گربه این علت ستامبان را از حرارت
و خون سوخته است که بر مزاج غالب شود و

ع ج

میکنند و بظاهر پوست می اندازند علاج آنکه
اسب را نخست در گرمی رگ بگشایند و از هر دو
دست نیز هم چنین و اگر علف تر باشد او را میباید
داد و بعد از آن آن موضعی که کرم میبندد آماس [illegible]
و خاکستر درش باید کرد که اگر فضله باشد بیرون رود
همانجا بواسطه نیز خاکستر درش نکرد و جو را در روغن
زیت میباید خوب جوشانید و بر جایی که مالیده باشد [illegible]
شود پس یک پاره چه پلاس را برداشته با موضع بمالد
تا درش شود بعد از آن نیز روغن زیت و [illegible]
الخال و قطران همه برابر با هم بباید آمیخت و گرم
و باب انگبین حل نموده در گلوی اسب ریزند
که به گردد و اگر اسب کوه بود [illegible] و طلا و اگر [illegible]
باشد [illegible] است دو رطل یا [illegible] بحسب قوت
اسب باید داد و روغن زیت را با شونیز کوفته
و نمک باید آمیخت و بجوشانند و بگذارند تا سرد
شود و بر جایی که بمالند که نافع بود و بگو روغن شیرج
و گوگرد و سفیداب و نمک و روغن زیت با هم

آمیخته

آمیخته کنند و بر آنجا بمالند که به گردد و دیگر علاج
دوا [illegible] بمالند و یا ده روغن زیت و [illegible] بجوشانند
تا سیاه گردد بعد از آن بر پشت و دم بمالند که

ف ۴۰

به بود فصل چهلم در دوای [illegible]
آن است که چیزهای پلید از دهن او بیرون

ع ج

میاید و بوی دهنش ناخوش بود علاج آنکه قدری
[illegible] باشد و [illegible] روغن گاو باید آمیخت
و [illegible] با هفت [illegible] در گلوی
اسب ریزند و بعد از آن [illegible] با شراب شیرین
و شیر در هم آمیخته در گلوی او ریزند و اگر شیر
نباشد در عوض آن آب جو کنند نافع است

ع د

علاج دیگر [illegible] و [illegible] و چهار [illegible]
میباید کرد و پخته با شراب یا آب مویز در

ف ۴۱

گلوی اسب ریختن نافع است فصل چهل و یکم
در بند بر اسبی که آب نگاه داشته باشد چون
خسته شود علامتش آن است که چون از آخور باز
ماند سر [illegible] و دست و پای او سست شود اما گاه

از زحمت حمر بود و چون باد در زاه برود بر گردد
و چون خواهند بگردانند بیکبار بر گردد علاج جنبی
است که سینه او را بروغن گاو بمالند و رایکبار
و در آب روان بان دارند که دو عرق او بطرف
بالا باشد فایده دهد **فصل چهل و دویم** در وندپیس
داء البغر و این زحمت سختی است که باسب میرسد
و کلویش اماس کند و مخاطره است علامتش آن
که سرگین او سیاه گردد و گند بوی شود بگیرد قدری
سماق و با سرکه خوب بکوبند و بخورد اسپ دهند
و در شب جو و دو کندم و نان را ترش بیامیخته
و کلوله نموده هر کلوله شد بچاه دو دم و آن کلوله را
در کلوی اسپ اندازد که نافع باشد و اگر این
علت در خابه دست دهد که این را دو هفته
مهر بن مدارا آن است که همچنین که از راه آمده
و هشته باشد او را اب دهند تا حمر گردد که اگر حمر
گردد غالب است که از این زحمت خلاص یابد
زیرا که معالجه حمر کردن آن است و او را بر دو
رکین

سرگین خشک میباید داشت و اگر سرگین تر باشد
بهتر است پس اگر اسپ را آب سیاه داده باشند
تا دو روز او را اب ندهند و هرچند روز او را آب
جو میباید داد و جو را بکوبند و بعد از دوغ
پیش از آب قدری نان و جو با هم کوفته در
آب گذاشته گرم نمایند تا غلیظ شود و بخوردش دهند
تا به شود **فصل چهل و سیم** در تغیر آب و استسقا
علامتش آن است که شکم اسپ اماس کند و بنا
گوش و چون دست با اماس نزد انگشت فرو رود
و هر چهار دست و پای اسپ اماس کند و بناگوش
و پشت بهمین طریق اماس کند **علاج** اول باید
که اسپ را جل نمایند و در آفتاب به بندند تا که
خوب عرق کند و بعد اعضای صو را به پارچه
صوف بمالند و او را علف برگ ترب و برگ کرفس
و گیاه تر اگر باشد بدهند و از پهلوی ناف تخمینا
دو انگشت سوراخ باید کرد که قبل دوا اینجا تا آنچه که
جمع شده بیرون آید و این خراب بعد از آن که اب

دارو نمانده باشد مرحم نهند تا نیک شود بعد
از آن او را دم میباید نمود و برانند که اگر چیزی مانده
باشد به تحلیل رود و چون اسب را آب میدهند
باید لگام را از سرش نگیرند تا آب بسیار نخورد

ف ۴۳ **فصل چهل و چهارم** در تدبیر چنبه خشک و علامتش آنکه
دست و پایش گرم و اندام و شکم گرم بود و سرگین
ع — بد شوار بیندازد **علاج** آبرا با روغن زیت را
و انگبین و قطروف بیامیزد و باسب دهند و بعد
علف سبز باید داد و اگر نباشد علف خشک را
با آب انگبین تر نمایند و بدهند و شراب شیرین
با نطرون در گلویش دریزند و اگر کاهو و چغندر داشته
باشد بدهند و از همه بهتر است و بعد شراب
با انگبین در گلویش ریزند و شکمش را بحبث مالند

ف ۴۵ تا به شود **فصل چهل و پنجم** در تدبیر چنبه و آن زحمتی
بود که در معده اسب باشد علامتش آنکه
اسب را از آخر باز نماید نتواند رفت و دست
و پا هم بر هم آید و بهم زند و چون زمانی برانند

را انکه

فاسد کرده و ملیکند و این از اثر زحمتی بود که بشو
دسیده است **علاج** آنکه گوشت خوک نمک خورده
ع ج — در آتش کنانند تا جوش بر آید و بهمان جوش بر شکنبه
اسب بمالند و پس از آن دواب چنبه را بر او بربایند
انداخت تا اشتا کند که به خواهد شد و اگر رگ هم
بزنند خوب است

ف ۴۶ **فصل چهل و ششم** در تدبیر بادی که
از آن پیدا میشود که اسب را پیش از طاقت سیر بنشنند
و کارهای بسیار دشوار میفرمایند از آن جهت از آن
زحمت به بروشنه ای میرسد و چون او را در
اوایل علاج نکنند مثل کرمی کرده و بدنما سخت
کرده مانند استخوان و از آن چند نوع علاج گفته اند
بکبر نمک کوفته و بیخته و در هاون کرده و بدنما
آب بر سر آن دعبه بکوشند و باشند تا آن قدر که
خوب کوفته کرده و بعد از آن دو پاره کرباس تمام را
بهمان نمک باید آلوده و بر پی باسب بندند و
هر روز سه نوبت بآب تر کنند تا سه روز نکذرد
ع ق — به شود **علاج دیگر** بکبر تراشه چرم و تراشه ادیم و برنج

هر سه را بباید سرشت و بر پی اسب بباید بند و
و کرباسی بر او پیچیده باید و روز دیگر برود و چون
میخواهی که کرباس را بگشایی اول اسب را در آب
برانند تا وقتی که آن کرباس بجنبد بعد از آن کرباس را
بردارند و اگر نجنبیده باشد و خواهند که بردارند
تا موی پلک پوستش به همراه آن کرباس خواهد
آمد و دیگر هرگز از او پلم نیاید و زود چون خواهند
که آن رگ را بزنند باید احتیاط بسیار کرده باشند
که نیشتر از رگ نگذرد که مبادا عصب بریده و چون
رگ بزنند اسب را ابتدا اسلوک کرده هموار برانند
تا خون و ماده که در آنجا جمع شده بیاید و بعد از آن
پاره قطران در مغز کنند و باید در علف دادن
و قدری پودنه خورد و بهم جوشانند تا آنکه پخته شود
پس کرباس بهر چوب به پیچد و آن را دو هفته اگر
گرم است اسب سر بندند و بر عصب دست
اسب ببندند تا سه روز دیگر این نوع باشد و چون
این مداوا نباشد باید که اصلاً نکنند که اسب را
دست

بجنبد

دست رسد که اگر دست را بر چیزی بمالد یا بخارد
خراب کرده و چون سه روز بگذرد در آنجا آنجاگاه را [illegible]
کنجد خوب بمالند و بعد از آن درمیان [illegible]
و درمیان وصلها برانند بهمین طور نیکی ست علاج
دیگر آنکه چون اسب را این علت پدید آید [illegible] را
در سرکه [illegible] که با سرکه آمیخته شود بر علت
گاه اندازند و روز برود تا که از [illegible] علت کم
گردد و دیگر یک [illegible] قدری دنبه و درمیان کلیم پاره
[illegible] و در پی اسب [illegible] تا آن [illegible] را [illegible] کرده
سر بند گاه ایستاده بود پراکنده شود و اگر [illegible]
سرد هم [illegible] مگر آن اماس زایل کرده علاج دیگر
چون اسب را این زحمت پدید اگر در همان موضع
داغ نمایند ولیکن باید جای عصب نزدیک نباشد
که دست اسب ناقص کرده و باید داغ با استخوان
نرسد و نوعی نمایند که پوست اسب [illegible]
دارد و قطران بر جای داغ بمالند و بعد از داغ
تا آب بجای داغ باید مالید تا جای داغ

کرده آماباده موی و قیر و پیه خوک و روغن زیت
وهم وزن همه نمک تا یک یکی بیامیزند و بجا بجاه داغ
کذارند تا هفت روز و بعد از ان همان موضع را
باب خاکستر و روغن زیت باید شست و بعد از آن
شراب و روغن زیت برانجا مالند و باید بسیار
احتیاط باشد که بدندان دست خود را نخاید و اسپرا
که داغ کرده‌اند هیچ چیز سودمند نیست از آب [illegible]
ف ۴۷ که ان موضع را بشویند **فصل چهل و هفتم** در [illegible]
که آن را بزبان ما اشکالک گویند و آن چون مهره
میباشد در اعضای اسب و بیشترش بر دست
ع ج و ساق کاه بدید آید **علاج آنکه** اول آنکه از اسب
در روز بدست باید مالید تا به شود و یا بخادانند [?] همان
ع مهره قدری شرب کذارند **علاج** دیگر آنکه دو جزو
از بیاض نرگس و دو جزو از کوهان شتر هر دو را
حل بکوبند و بعد از ان با هم بیامیزند و معجون
باشند و کرباسی را قبله کنند سطری و بعد از ان همان
مهره حلقه حا زند و در پیرامون مهره نهند و همان
معجون را

معجون را در میان حلقه بر سر مهره نهند و برک
درخت بر بالای آن را دو عقاده تا کرباس پیچیده بکذارند
در روز سیم باز کشایند چنانچه مهره نرم شده
باشد فیها و الا دیگر باره همین دارو را ترکیب کنند
و باید که بیاض نرگس از کوهان شتر زیاده تر باشد
و بعد از دو روز دیگر بکشایند اگر چنان نشده
باشد که اگر انکشت فهمیم آن باشد که بر کرد در
ان وقت بنکافند و خوب بمالند تا هر چه ماده که در آن
باشد بیرون آید بعد از ان سفیدی تخم مرغ بر پشت
و چند روز بر انجا بجاه نهند و بربندند که نیک شود
ع د **علاج دیگر** بکیرند قدری نمک [?] خوب و بکوبند و با تخم
کاو معجون کنند و بر ان مهره کذارند و بعد از بر داشتن
همان موضع را خوب بهمراه دست بمالند تا که به
شود و در حین دست مالیدن این دعا را بخوانند
بسم الله الرحمن الرحیم اسکن بعظمة الله اسکن
بقدرة الله اسکن بجلال الله اسکن باذن الله لا حول
ع د و لا قوة الا بالله العلی العظیم **علاج دیگر** بکیر خردل

سرخ و پوده کرباسی از هر یک ده درم و با آب برگ
چغندر معجون نموده طلا نمایند و بگذارند که از جا
همان مهره تجاوز نماید که مبادا موی و پوست این
خراب شود و گر با سحر آن سنبدند و بکشند بگذارند
زحمت را ابا کرده علاج دیگر آن است که چون اول ع د
بدید آید و نرم شود آن را بشکافند و بعد از آن به
نیشتر کارد بمالند تا که آن مهره بیرون آید و بعد
از آن بنمک بمالند تا اگر چیزی مانده باشد بیرون
آید و اگر مهره بزرگ کرده باشد حلقه از آهنین یا
باندازه همان مهره بکنند و از دو طرف حلقه
سند محکم ببندند و همان حلقه را بر سر مهره بچیند
و تا دو روز بگذارند و بعد بگشایند و باز تمامت
مهره را بکارد بشکافند و از نیشتر کارد بمالند
تا چیزی از دوا نماند و دیگر باره همان حلقه را گرم
کنند چنانچه نسوزاند و به کرات کرده مهره هند تا به
کرده فصل چهل و دوم در معالجه شریانه و آنکه شریانه ف ۴۲
ماده باشد که بخود در گاه دست و پا افتد و تا نند
شقاق

شقاق بود و آب زرد از او می آید و بواسطه آن بلکه
علاج دیگر آن است که اول او را با آب نطرون به ع ج
گرم بشویند و بعد از آن روغن زیت و موم
و زنگار بمالند و هر روز سه بار و بعد از آن اسفیداج
و اقاقیا را با آب بمالند تا بسته شود و دوا بجا بمالند
تا بهتر گردد و وقت این علاج نگذارند که دست و پای
خود را با آب نهد علاج دیگر بگیرند آب کشنیز و انگبین ع د
و هر دو با هم زده بر موضع شریانه بمالند و دیگر سرگین
خوک خشک شده بسایند و بدان موضع بمالند
که بهتر گردد و دیگر چنین با روغن بخورد بدهند و بعد
پیه جوال روغن بخورد بدهند و بعد پیه جوال روغن
و شش من یخ دران افکنند و بگذارند تا یخ آب شود
و چهار دانگ دیگر و یک من از و ... در میان آن
نموده و اسب را تشنه نگاه دارد و بخورد بدهد
که نافع است و این دوا بجهت هر اسب خاصیت دارد
و با اسب گرم هیچ بدنهاده که او را وقت هر ابرش چند آن
نمی بیند و [illegible] باد در دو گاه باشد که مفلوج شود

و چون اسب خایه ها را روغ و دنبه داده باشی
در همان روز او را علف نباید داد و کاسنی و خیار
هم باید داد تا بهتر گردد **فصل چهل و نهم** در دندبر خورده

ف ۴۹

و علامتش آن است که ریش خورده بر اسب پیدا
میشود و بر کوه افتاده باشد و از او گوشت خورده
هیچ فانه دانه پیدا شده باشد و گاهی میشود که
ریش بر دم افتد و اگر علاج نکند غالب آن است
که دم او بیفتد **علاج** آن است که از زنج زرد

ع ج

و آقاقیا از هر یک سه وزنه و اشنان فامل
هر یک چهار وزنه همه را جدا جدا بکوبند و بعد
از آن با هم معجون کنند و با آفتاب نهند تا خشک
شود پس خورده بکوب و گر با سیر آب آب زنجو که
داروی سوده را بر آن بپاشند و بر زخم نهند
و چند نوبت همچنین کنند غالب آن است که به
گردد و اگر جائی که گر باشد را داد را انجا شوان ...
را دو داد را انجا بپاشند و برگ درخت بر روی او
نهند دیگر مغز پنبه دانه را کوفته و پخته بر اینجا بنهند

سود کند

سودمند باشد دیگر زنجفر و زنج سرخ از هر یکی
ده درم زاج شش چهار درم هر یک را جدا جدا
بکوبند و بیزند و در سرکه کنند و بهم بزنند و در سایه
خشک کنند و در جائی که خورده را افتاده باشد
در سرکه تر کنند و این داروها بر وی افشانند تا بهتر
گردد **فصل پنجاهم** در دندبر اسبی که کشش غلبه کرده

ف ۵۰

باشد علامتش آنکه از دست و پا عصبها الدو بهم
پیچد و چشم خوابانیده دارد و بکنجش سرخ و ترش
آماسیده و نفسش باد باد بود و آب نتواند خورد
علاج اکبر بگیر و بکوبند اسفناج و قدری نمک بادیه

ع

و نرم کوبیده در بینی اسب کنند و یک دو زاب بکند
و روز دیگر سفیده تخم مرغ و روغن گاو از هر یک
درم با هم بکر بیامیزند و در گلوی اسب کنند تا بخورد
که بهتر شود **علاج دیگر** بگیر زعفران و نوشادر و ...

ع د

جویه از هر یک دو درم و نرم کوفته در گلوی اسب
ریزند تا بخورد که نافع باشد و این بهتر و معالجه کشش زرد
و اگر کشش سیاه باشد بگیر ... درم نوشادر و ...

و تا بکشن کودکان به گلوی اسب فرو دهند که نافع باشد

فصل نهم در معالجه اسبی که دستهای او ورم باشد
علامتش آنست که او را باد گرفته باشد و تا (?)
بود می‌جنبد و می‌خیزد و سرد و چشمش تیره و کرده بر
کرد اماسیده شود اما اگر باد نیان بود آن علامت
ناسور بود اما دستش همچنانکه ماند که سست باشد و در جای
تمثال و سرد خفته است علاج آنکه روغن زیت
با پیه مرغ بیامیزد و هفت روز تا بمالند پس روغن
کنجد با روغن جوز اندر آب بکن در گلوی اسب
بریزند که به گردد و اگر این آزار به مادیان بود بدانکه
فرجش از جایگاه بیرون آید او را تا سود کوبند
علاج آنکه فرجش را در روغن تا سرکه بشویند و بادروغن
بمالند تا صحت حاصل آید

فصل دهم در تدبیر آنکه
خصیه علاج آنکه که زیره و آرد مویز بساید و با فلفل
با هم بسایند و به عسل و روغن زیت معجون کنند
و بمالند که فایده دهد و چنانچه اماس زیاده شود
روغن زیت گرم کرده بر او بمالند تا به گردد

فصل یازدهم

ف ١٥ — ع ل — ع ل — ف ٥٢ — ع ج — ف ٥٣

یازدهم در تدبیر آنکه قضیب او بیرون آمده باشد
بعضی گفته‌اند که او را بعضا (?) باشد و پاهای
او را بالا برد و آرند و قضیب او را بیست تا بمالند و اگر
سرکه را با اندکی نمک آمیخته بر ذکر اسب بمالند
که به گردد و اگر آب در پا باشد بهتر است علاج دیگر
آنکه ذکر اسب را (?) بربندند و سرکه شد (?)
او ریزند که نافع بود علاج دیگر (?) مشک و دو جبه
چند سپید سنه و اندکی شراب با هم باید آمیخت
و در سوراخ ذکر باید ریخت تا نافع شود

فصل دوازدهم
در تدبیر جذام و علامتش آنکه زبان اسب سیاه بود
و آماسیده و چشمهای او سخت فرو شده باشد
و آب (?) برود علاج آنست بگیرد روغن گاو سپید دم
و دو که عدس بریان کرده در روغن مذکور بجوشانند
چنانچه طعم (?) از وی ببرد و بعد روغن را
صاف نموده در چهار روز در بینی اسب بریزند تا
که به گردد دیگر سود را آب نیم باید داد مگر اندک
اندک تا به شود و قبل از آنکه دوا را در بینی او بریزند

ع د — ع د — ف ٥٣ — ع ج

آب باید داد اما فرق نیست در میان جذام و سلاق
الا آنکه در جذام سیاهی زبان که در سلاق زبان سرخ
و آماسیده بود باید دو روز موبز و حلبه را با روغن
ف ۵۵
تخم مرغ بپزند که به کار برد فصل بیست و پنجم در [illegible]
سم
شکافتن سم اسب و آن را مله کویند و شقاق
ع ج
نیز کویند علاجش آنکه با نمک و قطران و نفط در
روزی دو بار بمالند بعد از آن داغ بباید نهاد و نگذارد
که اسب حمام باشد باید او را سوار شد و کرد نباید
چه اگر بازایستد هر چند همان زحمت بهتر شود
و چون بر نشینند دیگر باره شکافته شود و اگر در
اثناء مداوا بر نشینند و براند خوب است هر چند
در زمان سواری مالند نقصان نخواهد کرد
ع د
علاج دیگر دنبه و قطران گداخته و بآن بچکانند
و بعد از آن روغن بادام تلخ چند روز بدان
ع د
باید مالید تا که نیک شود علاج دیگر آب خیار
دشتی را جوشانیده در سمش بچکانند تا به گردد
ف ۵ۀ
فصل بیست و ششم در معالجه درد اکحلیل و این علتی است
که بهم

که بهم رسیده باشد و چون موی خورده کاه آب
بگیرد به اسب در دم پشت و دست او را جای برداد
ع
و هم را جا بجای گرم باشد علاج چند روز نفط سیاه
در آنجا بمالند و بعد از آن نفط و دنبه بر آنجا بندند
ف ۵۷
و روغن گاو نیم گرم در آن بمالند که نافع بود فصل بیست و هفتم
در تدبیر اسبی که سم بزرگ کند و برون باشد یخ خطمی کل
او را با هم آمیخته در آب بجوشانند و بر دست
و پای اسب بمالند تا سمش نرم شود و روز دیگر بمالند
و بعد از آن پیه کهنه را بگدازند و سیر را کوفته
با هم بیامیزند و بر اسب ببندند و از طرف شیب سم
بکشاد چه پوست جسته آتش داد و روی سم نگاه
داشته تا که گرمی بدان پیه و سیر رسد که زیاده
اثر کند و بعد از آن اسب را بر روی مرکب خشک
نگاه دارند و زیاده در زیر رون ننشانند تا سمش بر دوام
ف ۵۸
فصل بیست و هشتم در تدبیر پوده شدن سم اسب اگر
اسبی را سم پوده بقلی سوده کرده بگیرند قطران شامی و نفط
سفید و روغن تازه و بجوشانند و نیم گرم بر سم اسب

فرو برند تا سمش فربه گردد و روغن چکانند
نیز نافع است علاج دیگر بگیر جوز هره و شیرخشت ع د
و سناء مکی با هم بکوب و در آب بجوشان و بعد
از آن بر کرباسی کرده بر سم بندد تا به شود دیگر بگیر
آبگینه و نرم کوفته و به این داروها آمیخته بر سم
اسب بندند که به گردد فصل [illegible] در تدبیر اسب ف ٩
منقرضه ذات بر چند قسم کهنه بجوید فصل اول ف ١
در تدبیر اسبی که در سینه اسب ... علاج ع ج ت
آن است که از دم او ملث موی بگیرد و بر اسب را بدان
موی پنج روز به بندند و روز ششم باز نمایند
و از روی [illegible] زبان دور کنند که به شود دیگر
پوست صنوبر بپزند در آب چندان بیامیزند و دوا آنجا
مالند که به گردد دیگر اگر اسب در سینه حصبه اش نزدیک
شده باشد او را در آب روان باز دارند که فایده
تمام دارد دیگر پیه گاو و قدری موم و اندکی فلفل فلفل و
که بوره ارمنی گویند به هم آمیخته در اسب برد کنند
و در آنجا مالند که به شود و اگر اسب در باشد بهتر است
فصل

فصل دوم در تدبیر پیش که در اسب افتاده باشد ف ٢
بگیر گوگرد و کوفته در میان آب و روغن زیت بیامیزند
و بر همه اندام اسب بمالند و روز دیگر اسب را به
آب خاکستر بشویند و باز همان دارو را طلا کنند
تا به گردد علاج دیگر بگیر زاج سفید و نرم کوفته با روغن ع د
زیت بیامیزند و در اعضاء مشوش بمالند و بعد از آن
اسب را در آفتاب نگاه دارند تا که عرق کند و بعد
بشویند که به گردد فصل سیم در تدبیر اسبی که ف ٣
خورده خورده باشد در مغز تا ... آب در
دیگی باید کرد و خوب بپزند تا آب به نیمه آید و بعد
دیگر از آن آب ... بیارند و خرما را همراه ...
در بدن و دهان اسب بمالند به گردد و قدری
بخورانند علاج دیگر باده بیخ سوسن باشه چندان ع د
شراب کهنه بیامیزند و بجوشانند و صاف نموده
در دهان اسب بریزند و هر اسبی که کاه ... بخورد
در حلق همین دارو را در گلوی او بریزند که دفع
مضرت کند فصل چهارم در تدبیر ... ف ٤ عین

ع ج ث که در سم اسب پدید می‌آید علاجش آن است که اشنان
و نمک را بکوبند و با روغن گاو آمیخته بمالند و باز
ع د به صابون بشویند که به شود علاج دیگر کنجد و سرگین
آدمی را بهم آمیخته مرهم ساخته در آن موضع نهند
ع د نیک شود علاج دیگر پوست سیر نیک بطال کرده پیه را
گوسفند در پای ستور ببندند و باز سرگین بشویند و
و چون شکاف پدید آید دنبه و شمع که گداخته و مغز گاو
و نیک در دم زعفران حل به را بهم آمیخته و مرهم ساخته
سه شبان روز را غاسنند و در وقتها که دم بشویند
ف ه که به گردد فصل پنجم در تدبیر سرطان علامتش
آنکه اسب سر خود را پیش طرف نگاه میدارد
و سرطان خورده بود که در پیوند اسب افتد و بسم
رسد و ظاهر نگردد و اگر زخمی باشد بانگ کند و اگر
این علت در جای دیگر اندام پدید آید عجب باشد
که دستکار را یابد پس بنگرد اگر سمهای اسب اثر
کرده باشد و از سم دیگر زیاده بود آن را سرطان
گویند و علاجش را اگر گوید و اگر [illegible]
بود

بود آن را او حش خوانند و علاجگاه او پیش سم است
بخش باید زدن و احتیاط نمایند که بخش بیاد
پایین زهد و اگر بحث و قائم بود داغ کنند و اگر
قدری آبگینه را نرم بسایند و با برگ خطمی بیامیزند
ف ۶ و بر آن موضع نهند نافع بود فصل ششم در تدبیر سیلان
و علامتش آن است که گوشها را فرو هشته بود و چشمها زرد
ع ج ت مغلوب گردد و پوست بر وی خشک شود علاجش
آن است که روغن گاو تازه قدری در گوش اسب
ریزند و شش روز پوست اعضا ایشان را بروغن گرم
بمالند تا که به گردد اما علاج سفیدی که در چشم
واقع شود بگیرد حنظل و بکشند و در کوزه سفالین
نو اندازند و سر کوزه را بگل محکم نمایند و در تنور گرم
نهند تا سوخته گردد و پس آن خاکستر را با روغن
بیامیزد و مکرر بر آن موضع بمالد تا به شود و این علاج
ف ۷ آدمی را نیز شاید فصل هفتم در تدبیر نفاس ذات
مثلا ازار زکام است اگر در زمستان باشد تریاق
و کافور و زعفران بهم آمیخته پیوسته سه روز در

وقت عصر به هضم فرو ریزند و اگر در زمستان
بود روغن در در هضم فرو ریزند و بهین دارو در
ف ۸ تابستان هم خوب است **فصل هشتم** در ریزش چرخشگاه
واین آزار هم بیرون است و هم اندرون اما
علاج بیرونی آن است که روغن گاو و دود و تالله
و چوب گز در زیرش دود کنند تا ماده پخته گردد
پس بگشایند تا هر چه درو باشد بیرون آید اما
اگر اندرون بود علف نتواند خوردن و هر چه خورد
ع از آب و علف از بینی او بیرون آید **علاج** بگیرد
روغن گاو و خرمای استخوان بیرون کرده و در
هاون کوفته و بجوشد در گلوی اسب ریزند و قدری
هم بمالند تا که به گردد و به این آزار اسب بسیار
ف ۹ میکند **فصل نهم** در تدبیر جراحت و جراحات
که زبان و دهن اسب بلجام زخم شود بگیر لعاب
ف ۱۰ خطمی و بر آن موضع مالد تا که به گردد **فصل دهم** در
علاج سفیدی که در چشم اسب افتد بگیر کف
دریا و کبر اسب و نمک طبرزد از هر یکی قدری باهم
بسایند

بسایند و به حریر بیخته در چشم اسب کشند و اسب را
ع د نگاه دارند تا که آن دوا بگذارد **علاج دیگر** ماش دم
فلفل و نبات و تخم نمک بهم سحق نمایند و با پیه دم آرد
جو بیامیزند پس خمیر نموده در تنور گذارند تا سوخته
گردد و سیاه شود بعد سحق نموده مثل سرمه در چشم
ع اسب کشند **علاج** ریش چشم آن است که نیمچه زیره
با انزروت بسایند و در چشم اسب کشند که به شود
ع د **علاج دیگر** فلفل و شکر و تخم شاهتره بهم سحق کرده
ف ۱۱ و حریر بیخته در چشم اسب کشند که به شود **فصل
یازدهم** در علاج اسبی که علف نخورد و فربه نشود
بگیرد پیه خرس قدری و بگدازند و به اسب بنوشانند
به اسب دهند که فربه شود و اگر بچه خوک را بکشند
و جگر اسب را بخون او تر کنند و بخورد اسب دهند
فربه گردد و علامت آزارش آنکه آب از بینی
ع ج ت و چشمش برود دوا اما علف را خورد **علاجش [illegible]** که
بگیرد روغن بنفشه و نمک و تخم اسپند از هر یک
پنج مثقال و بکوبند و بدان روغن در گلوی اسب ریزند

واگر از پیچیدن اسب بلیدی آید بگیرد نوشادر و زعفران
و عرق کاسنی از هر یک دو درم و در منخرهاش بچکانند
که به شود و اگر اسب شاخش رنجور شود علامتش
آنست که دهانش گشاده دارد و شکمش بپیچد و
ع ج ث — دم میزند و دستش بلرزد عوذ جنس اوست که دو بیتما دو کود
اسب سبدند و سر ترا اسرا در نباشد پس بهر طلک غن
کاف باصد درم روغن شیرج حقنه کنند و ده قد
آرد جو هر روز تا ده روز بجو دوش دهند که به شود
ع ج ث — عوذ جنس اوست که بهر خایه که کوفته باشد و لایزبندد
و باده آرد جو با خون خوک آمیخته و مرهم نموده در
کرباس کنند و بدان خایه که کوفته باشد طلا نمایند
که نافع بود و اگر اسب را خون بگیرد علامتش آن
است که شکمش آماس کند و پاهایش لرزان شود و هر
دم میخسپد و برخیزد و بول کند و سر کج افکند
ع ث — و نفس سرد میزند عوذ جنس اوست که پیاز کهنه دکان
و نیم من پیاز بهم بجوشانند و قدری تخم زیاد بانه
بهم کوفته با روغن شیرج ممزوج کنند و همرا دد

کلوپیش

کلوپش ریزند و سوا و شده نرم نرم بر اسند و با
بدست بکشند و در دهان هر روز استر ولی بزنند
و اگر پاره نمک در دهان شش و ظاهر آب بگذارند
و صاف نموده بدان حقنه نمایند نافع باشد و اگر
خواهد که زبان اسب سفید شود بگیرد ماهی و مرداد
سنگ از هر یک قدری و شب حدد ماذوج حمله دا
بکوبند و با شراب بسرشند و در آب مالند که رنگ
سفید گردد و اگر اسب را گزنده شود بول کودکان
و کاسنی در گلویش ریزند که نافع باشد و اگر مادیان
در سوا در آید این آیه را هفت نوبت بر او خوانند
که به شود انشاء الله أولم ير الذين كفروا أن السموات
والأرض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء
كل شيء حي أفلا يؤمنون وبالحق أنزلناه وبالحق نزل
إذا السماء انشقت وأذنت لربها وحقت وألقت
ما فيها وتخلت وإن يونس لمن المرسلين إذ أبق إلى الفلك
المشحون فساهم فكان من المدحضين فالتقمه الحوت
وهو مليم فلولا أنه كان من المسبحين للبث في بطنه

الی یوم یبعثون

ف ۱۲ **فصل چهاردهم** در معالجهٔ یوسف
و این جهت مانند شقاق باشد که به موی دست
و پای اسب میرسد ازابدا آب گرم بشویند و باید کرد
و دوا انجا باید پیچید و مقدری انجیر و سرکه باید کرد تا
چند شبان روز بماند تا که بسیار ترش شود و بعد ازان
انجیر را چون مرهم درانجا ببندند که نافع باشد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

۲ مثال بیشتر دیگر جا ... ازآب و روغن

به الموفق المعين

هذا كتاب فرحنامه

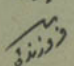
بسم الله الرحمن الرحيم

از سخن حمد بی ثنا زحضرت صمدانی واری فرسوده
لك وثنا زساننده بهانه که عنان بکران عزیب از
این سو تاخته کبت اشك کلکون مصحفه رخسار
روا شده از دعوی عجز وانکسار بلکه مطربین صباحها
وانفاد پیره عجلی عرصه فصحای فصاحت مصلی
مسجد افصاحی رسالت یکه تاز عرصه براق برق
سیر سبحان الذی اسری محرم هانحانه فاوحی
الی عبده ما اوحی صلی الله علیه وآله المعصومین
سیما القائد الغر المحجلین بوده حیانکه سفرنا بد
تا عرفناك حق معرفتك انداه اعتراف نبادستانی
دفصود فوس سخن بدراد کاه آرمیده کی دشد
ودر اشهب فرمان لادم الادغان پادشاه دین پناه
خورشید رکاب ظفر انتساب کوهر عرفجبین شاه
بهاره

چهره کرده وسبحان الذی ذهب شهرباد مملکت
صورت ومعنی که برهنا بی اختر سعادت اشتمال
ظواهر بوده بر توستحس بقلوب وبواطن صبا فکند
ونخست عدالت بر صحیفه زمین منقش اند واز مزرع
سبز آسمان سنبله مقصود مید دو در حلقه اطاعت
شرعیه عزا بکوش جان کشیده کردن سرکشان
روزکار مطوق شده کی میکشانند وسجده نیاز
معبود مجیب نیاز عزه ناصیه همت بوده سرانجاد
بعرش برین میرسانند قصب السبق از کدشتکان
ربوده کان دبوده وابواب خزاین بر دخاد
خواهندکان کشوده فروغ زهره مشتری سعادت
جبینش بخورشید وبه دسید عطارد و بهرام صولت
نکنجش تا بام کیوان کشیده کهربرف تیغش جباهی جنود
هنود دوده وشعله رمح ز آب حیات مخالف
سیر کشته از هیبت شوکتش رنك اندوه هر روم
دوم و فرنك رفته از غلغله صیتش صدای زنك
کرفته هما ظلك فرسای اوج سعادت واقبال

شاهباز بلند پرواز دودمان جاه و جلال فارس
مضمار شهریاری شهسوار معرکه تاجداری عرصات
فرمانروایی بسیط ربع مسکون عقده کشای بساط
سپهر بوقلمون فرخنده بخت همجسته منظر فرخ طالع
بلند اختر شیر گیر رزم دلیری ثابت قدم عزم جهانگیری
کرم کشای کارخانه عالم قبله مقصود امم نخبه
نتیجه الشام امهات و آبا مهین مرجع سلاطین
فرمانفرمای کره و قادر آسمان رفعت مرکز و قادر مدار
ثابت و سیار مرآت چهره نیر اعظم زبده از دواج
حوادث حلقه کش گوش قیصر و خاقان وارث ملک
کسری و سلیمان خلاصه سلاله سید البشر با هتمام
طریقه اثنا عشر یگانه درگاه سرمدی معرب
بارگاه ایزدی محیط فیوضات نامتناهی مصدر
آثار ظل اللهی **نظم** سپهر کرم خسرو دین و
دولت ۵ فروزنده چهره ملک و ملت ۵ محیط
نظام مرکز عدل و دانش ۵ بلند اختر مطلع آفرینش
ستاننده تاج خاقان و قیصر ۵ برازنده تخت دیهیم و افسر

نظم


فروزنده

فروزنده چهر صاحبقران ۵ شه ملک و دین شاه عباس ثانی
که عالم زصیتش پر آوازه گشت ۵ بهار جهان از رخش تازه گشت
ز اقبال او چشم بد دور باد ۵ و ز عدلش جهان معمور باد
نهال عمر ابد پیوندش به او ان استیلا طارم عرش
رسیده و غلغله صیت جهان گیریش از نه پایه
فلک بالاتر گذشته که با وجود جمعیت اسباب کامرانی
از مشاغل طبیعت گذشته پیوسته افکار ابتهاج فرمای
شرح انور صرف مانکان در مقام اختلاف مذاهب
قدم از مرتبه تقلید فرا تر گذاشته بیگ وی و ولی
روشن میفرمایند در عموم حقایق و معارف که منظور
نظر اقدس گشته به تقریب کاوش به معنی مشرب
عذب تحقیق میرسند و جمیع مسالک و طرق که بنظر
اکسیر اثر رسیده بوسیله آن وجه فلک فرسای
همت بلند بپایان میرسانند از آنجمله در این وقت
که حنبلی از نجد بی نژادان آهوئیست شرکام مجنون
وش لیلای حرام به انجام عشاکی مضمون نام زد شده
معروض نظر همایون اشرف میگشت به این تقریب

تا آنکه در غرایب صنایع ایزدی که در عموم حیوانات
وخصوص آن پری وشان زیبا جلوه چه مخفی وجه
ظاهر است نموده و فرمان قضا جریان سپاه انجم
خوان در سپاهان نهم و خرد نظام الدین احمد صادر
شد که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث
وخلاصه بیتوا این فن و سایر آنچه از فرس
نامها و کتب معتبر سنجیده میزان قبول باشد زیرا
الشام جمع دران لآلی گران بها از رشته تحریر
کشیده نخبه محفل فردوس مشاکل شاه در سواد
نامه فرمان معلی مرتبه دیده امید کشند غنچه دل
کل کل شکفت و هزاران عقده گشاده همیان
همیان صحبت نثار بساط شکر گذاری شد بحمدالله که
توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی ذات
خامه تکاور مقصود کرد و این رساله شریف
بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این فن
از اسباب و آلات عده جنگ و جهاد است
چنانکه قسمت جوهر باقسام خمسه مفروز شده است

نسخه نفیسه نیز بر مقدمه و سه مرحله که بمنزله قلب
و جناحین و خاتمه که بجای ساقه است اشتمال
یافت امید که چند خاطر از فیض املا کشند و روزگار
فرخنده آثارش نظم دولت حضرت صاحب
الزمان علیه صنوف الصلوة من الملک المنان
پیوند دو که دولت و سعادت ذات جاودانی حضرت سلطنت
وشوکت و شادمانی روز بروز متزاید و متضاعف
گردد **مقدمه** در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث
رام شدن و اقسام اسبی که در میان عرب یافت شده
بر ضمایر ارباب اولو الالباب پوشیده و مستور
نماند که اگر چه ذات بخش حکمت ایزدی بحث نکند سهولت
بر کردن صعاب و دواب انگند بحث بندم مدبر
انسان این راه دشوار چگونه سر آید بحث و این بار
گران چه سان بمنزل رسید بحث هوشیار خردمند
بکمال قدرت و نعمت بی مثل که آدمی ضعیف
نهاد را بر حیوانات توانا و تسلط داده و اکثر انواع
از وحشتگاه خود رای بمعموره انقیاد کشانیده

مقدمه

از فوائد ایجادشان بر نوع بشر در شان تشریف
منت نهاده چنانکه در مقام امتنان میفرماید
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة یعنی
آفریده ایم اسبان واستران والاغان را از برای
آنکه سوار شوید وزینت بوده باشد وشک نیست
که این آیه دلالت میکند که در روزنامه علم ازلی
که مجاری کشتی هستی حیوان مقرر شده که منافع
وجود این حیوانات به انسان راجع گردد وچون
فایده سواری ظاهر وعمده است از آنجهت مطرح
شده ودر تفسیر ثعلبی از سرور کاینات صلعم
روایت شده است که چون حضرت حق سبحانه
وتعالی آفرینش اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود
که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که او را موجب عزت
دوستان خود وذلت دشمنان وزینت بندگان
وفرمان برداران گردانم پس باد گفت اسند خداء آفرینش
آن نموده حق تعالی قبضه از آن باد گرفت واز آن
اسب آفرید وخطاب به اسب کرده فرمود ترا عربی

آفریدم

آفریدم وخیر وبرکت در موی وکاکل تو بستم
تا بعد تو باشد وغنیمتها را بر پشت تو قرار دادم
وتوانگری را با تو بستم هر جا بوده باشی ومهربان کردم
دل خداوند ترا بر تو وچنان کردم ترا که بی جناح پرواز
کنی پس توجه طلبیدن هر چیز وگریختن هر چیز
شایسته خواهی بود ودور تو باشد که در پشت تو
متمکن سازم کسانی را که تسبیح گویند مرا وتحمید وتهلیل
گویند مرا پس تهلیل گویند هرگاه تهلیل گویند
وتکبیر گویند هرگاه تکبیر گویند وچون ملائکه صفت
اسب را شنیدند وخلقت آن را دیدند گفتند
بار خدایا فرشتگانیم تسبیح میکنیم ترا وتحمید میکنیم
وچه چیز مثل اینچنین جهت ما آفریده پس خدای
تعالی از برای ایشان اسبی چند بر مثال ابلق آفرید
که گردنهای ایشان مثل گردن شتر بود وچون خدای
تعالی اسب را بر زمین فرستاد وقدمهای او بر زمین
قرار گرفت شیهه کشید پس ندائی آمد که مبارک باد ترا
ای جهاد را که خوار میگردانم بسبب او از تو کافران را

و شکسته میگردانم گردنهای ایشانرا و پیچ دادم
گوشهای ایشانرا و میترسانم دلهای ایشانرا و در
کتاب نکات بحر الفقه از منبع حقایق و دقایق
امام جعفر صادق ع مرویست که کانت الخیل وحوشا
فی بلاد العرب فصعد ابراهیم و اسمعیل ع علی
ابی قبیس فنادیا یعنی ایشان وحشی بودند در بلاد
عرب و هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس
ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح علیهما السلام بر ابو قبیس
که کوهی است در شرقی مکه بر آمدند و آواز دادند
که آگاه گردید و رام شوید و بیایید پس نماند اسبی
مگر آنکه داد اطاعت خود را و واگذاشت موی
کاکل و مراد ازین دو عبارت تسلیم و فرمان
برداری است و این حدیث نیز در کافی منقول است
و اندک تفاوت در بعضی الفاظ دارد و از آن جمله
بجای ابو قبیس جبل اجیاد وارد و آن نیز کوهی است
در حوالی مکه شرفه و در بعضی از فرسنامه ها بنظر
رسیده که اسبان در دریا میبوده اند و تا هفت
شرط

شرط با ایشان نکرده اند بیرون نیامدند اول — ١
آدم جنب و زن سوار نشوند دوم با دسنگین نکنند — ٢
سیم خود را کش بقید احتیاج نزنند چهارم — ٣ ٤
در خواب پاکیزه نگاه دارند پنجم نعل بر چهار — ٥
دست و پا بندند ششم موی یال و دمش نزنند — ٦
هفتم گوش و پیشانی را معیوب نکنند و زخم دار — ٧
نکنند و در باب اول اسبی که در میان عرب یافت
شده در کتاب کافی چنین مذکور است که طایفه
از عربان بخدمت حضرت سلیمان ع آمدند و مسئله
چند از امور دین خود پرسیدند بعد از آن که
جواب شنیدند و کار ایشان ساخته شد اراده
باز آمدن نمودند بخدمت آنحضرت اراده معروض
داشتند که ولایت ما بسیار دور است و توشه
ما کم شده امر فرما که تا آنجا توشه بدهند که
بولایت خود برسیم پس حضرت سلیمان یکی از اسبان
ابلق خود را بایشان داده فرمود که این توشه شما است
هر منزل که فرود آمده اید یکی از آدمهای خود را

سوار نمایند و نیزه در دست او داده شما خود مانع شوید
بفرمایید هنوز هیزم نسوخته باشد که آن شخص
شکار بجهت شما سوار و در پی آن قوم بهر منزل که فرود
می آمدند بفرموده عمل مینمودند و چون مکرر تجربه
نمودند و اعتقاد جازم بقول آن حضرت آورده بودند
آن اسب را زاد الراکب نام نهاده اند یعنی توشه
سوار و آن اول اسبی است که در میان عرب پیدا
شده و تا حال اسبان از آن اسب بهم رسیده اند

مرحله اول

مرحله اول در ذکر محامد و در نام و آنچه شگون شناختن
اسب را در و این مرحله بر سه باب مشتمل است

باب اول

باب اول در ذکر آیات قرآن و احادیث که دلالت
بر شرافت اسب میکنند قال الله سبحانه و اعدوا
لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون
به عدو الله و عدوکم یعنی آماده سازید از برای
کافران آنچه از آلات جنگ که لشکریان قوت
دهد توانایی یابد و اسبان بسته دارید که بترسانید
بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد
از

از دشمن کافرانند و نیز بترسانید طایفه دیگر
از دشمنان خود را که شما ایشان را نمیشناسید و خدا
میشناسد و مراد منافقین است که دشمن اند در
لباس دوستی میکنند و در بعضی روایات وارد
شده که شخصی از حضرت رسالت پناه شکوه
کرد که سنگ در خانه او میاندازند چه آنکه کسی
دیده شود آن حضرت فرمود که اسب مجنب در
خانه خود ببندید و فرمود که مراد از کافران که شما
نمیدانید و خدا میداند جنیان اند پس آن مرد
بفرموده حضرت عمل نموده آن سنگ انداختن بر
طرف شد قوله تعالی و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله
یوف الیکم و انتم لا تظلمون و هر چیز در راه خدا
بدهید خواه جنس نفقه و خواه جنس اسب
و اسلحه عوض آن میرسد به شما و مظلوم نخواهید شد
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سرور کاینات صلعم
در تفسیر آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
مراد علف اسب فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف

علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنانکه میدهند مال خود را
شب و روز پنهان و آشکارا پس ایشان راست اجرهم
در نزد پروردگار و هیچ گونه ترسی نیست ایشانرا
و اندوهناک نمیشوند و چنین وارد شده که نزلت
فی النفقة علی الخیل یعنی این آیه شریفه در باب
نفقه دادن بر اسب وارد شده و این تفسیر
اگرچه بحسب ظاهر منافات دارد با نچه شیعیان
و سنیان روایت کرده اند که این آیه در شان
حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و قصه آنکه
چهار درهم بود یکی را در روز و یکی را در شب و یکی را
مخفی و یکی را آشکارا تصدق نمود اما دفع منافات
چنین کرده اند که قواعد اصولی مقرر شده که
هرگاه آیه قرآنی و یا حدیثی در مقامی وارد شود
هرچه در آن معقول باشد در آن حکم شریک خواهد
بود و شک نیست که این آیه اولا در باره حضرت
امیر المؤمنین ع وارد شده و هرگاه توسعه اسبی
متضمن صواب داشته باشد و شب و روز
پنهان

پنهان و هویدا نفقه با آن اسب دهد در حکم
این آیه شریفه خواهد بود و در بعضی از روایات
بنظر رسید که حق سبحانه و تعالی بعد از آنکه آدم را بیافرید
و حقیقت هر چیز را به او فهمانید و فرمود از مخلوقات
من چیزی اختیار کن پس حضرت آدم ع اسب را
برگزید حق تعالی فرمود بعزت خودم که عزت فرزندان
تو را در اختیار اسب قرار دادم مادام که باقی باشند
بر روی زمین و در کتاب کافی از گوهر بحر مفاخر
امام محمد باقر ع مرویست که الخیر کله معقود فی نواصی
الخیل الی یوم القیمة یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع
در موی کاکل اسب بسته است از این جهت خیر
و برکت هر چیز تا آخر دنیا است یعنی نفع
اجر و صواب در نشاه آخرت یا دنیوی یعنی خیر
بالذات مر اینها را و قسم آخر بر دو وجه میتواند
بود اولی بالذات که منفعت جدا از آن چیز باشد
مانند خورش و پوشش نسبت به مأکول و ملبوس
و ادراک و احساس نسبت به مدرک و محسوس بالعرض

باب عهد

چون ارباح تجارات نفیسه براس المال محصول و
تولدات نفیسه بر ارضی و مواشی و مرتب از
این دفتر بر دو گونه مثابه چه انتفاع با آن مستلزم افنای
آن متاع است و با ابقای آن نیز متصور است
و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات از
اسب مستثنی نخواهد از اینجهت که در قسم اول
وسیله جهاد که عمده عبادات است میکردند
و همچنین در ایام مشاهدات مشرفه و دیدار
برادران مؤمن بآسانی صورت میپذیرد و در
سائر اقسام عموم لذات خاصه مشهود و چون
خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه
صورت و جمال و سرعت حرکت و انشراح و نشاط
بر نشستن در معارک و خلاصی از مخاوف که لا یخفی
و سود خریدن و فروختن ساختن و کره و نتاج گرفتن
و از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر آن
در کلام عرب شایع و متعارف شده و در قرآن
مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان برین

لفظ

لفظ مذکور شده که در آنجا که میفرماید نعم العبد انه
اواب یعنی بنده خوب بود سلیمان بدرستیکه
او رجوع کننده بود بسوی پروردگار اذ عرض علیه
بالعشی از این جهت معروض شد بر او در وقت
عصر که هنگام نماز بود در وقت الصافنات الجیاد
اسبان خوب که در ایستادن در دست و یک پا
دو دست را فرا میدارند و اسبهای عربی که بغنیمت
بر زمین میکشانند و در وقت آمده که حضرت
سلیمان مشغول ملاحظه اسبان شد تا وقت نماز
گذشت و آفتاب غروب کرد فقال انی احببت
حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب
پس گفت بدرستیکه من برگزیدم دوستی خیر را
از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در مغرب مخفی شد
و مراد از دوستی خیر محبت اسبان است که بسبب
اشتغال بآنها از نماز غافل شد بعد از آن امر کرد
بموکلان ملائکه و گفت ردوها علی باز گردانید
آفتاب را پس فطفق مسحا بالسوق والاعناق

پس شروع کرده در مسح کردن بنا نهاد و کرد تنها
همراه آن حضرت و همراهان آن که به این تقریب نام
شان فوت شده بود و این مسح کردن بجای جنود
ساختن بوده در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق
که به صیغه جمع وارد شده اشعار است این
است تفسیر این آیه چنانکه از ائمه معصومین علیهم السلام
وارد شده و ممکن است که مراد از لفظ کلمه در
حدیث مذکور جهاد با دشمنان باشد که اسب
ایشان از جمیع عبادات مقدم است و چون در
جهاد هیچ مانند اسب باعث توانایی و ایمنی
از دشمن نمی گردد پس گویا کل خیرات منحصر
در آن و از این جهت در قسمت غنائم پیاده را یک
سهم می دهند و سواره را دو سهم یا سه سهم
بنابر اختلاف مذاهب فقها و در این مسئله که
اگر شخصی دو اسب داشته باشد جهت هر یک جدا
حصه می دهند و احتمال دیگر در این مقام است
که چون اسب موصوف است به میمنت چنانکه

از روایات

روایات شریفه دیگر مستفاد می شود و معنی میمنت
آنست که در هر باره مستلزم نوعی از منفعت
باشد پس مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و در
کتاب مذکور از آن حضرت منقول است که شبعه
اعتاد الرديف مع صاحب الدابة يعني هر وقت
غلامرا اگر ردیف کنند نیز سهم از آن مخصوص
صاحبان چهارپایان است و نیز از آن حضرت روایت
کرده که خطاب بیکی از اصحاب فرموده اشتر را بخر
فان منفعتها لك و وزرها على الله يعني خریداری
کنید چهارپایان بدرستیکه نفع آن از تو خواهد
بود و وزر آن بر خدا است و نیز از آن حضرت نقل
کرده که من سعادة المؤمن الدابة يركبها في حوائجه
دابه
ويقضي عليها حقوق اخوانه يعني از جمله سعادتهای
مؤمن آنست که چهارپایی داشته باشد که سوار
شود و او را در کارهای خود و برادران و بر آن حقوق
برادران ایمانی خود را و مراد آنست که در بیابانها
و امثال آن سفر و سایر مواضع متفرقه بدن ایشان

دوند و در کتاب کافی و تهذیب از حضرت (?) روایت
شده که من اشتری دابة کان له ظهرها و علی الله
رزقها یعنی هر کس خریداری کند چهارپا و نفع پشت (?)
او از برای او خواهد بود و روزی او بر خداست
و در کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از آن
حضرت مذکور است که خطاب بشیعیان فرمودند
اتخذوا دابة فانها زین و تقضی علیها الحوائج و رزقها
علی الله جل ذکره یعنی بگیرید و نگاه دارید چهارپا
بجهت آنکه زینت است و کارها بسبب آن
ساخته میشود و روزی آن بر خداست بزرگ است
نام او و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام
رضا مرویست که من ربط فرساً عتیقاً محیت عنه
ثلث سیئات فی کل یوم یعنی هر کس ببندد اسب نجیب که پدر
و مادرش عربی باشد محو کرده میشود هر روز از نامه اعمال
او سه بدی و نوشته میشود بجهت او یازده خوبی
و هر کس ببندد اسب هجین یعنی آنچه پدرش عربی
و مادرش نباشد محو میشود از او دو بدی و نوشته
میشود

میشود نه خوبی و هر کس ببندد یابوی بقصد زینت
و یا غزا و یا دفع دشمن محو میشود هر روز از او یک
بدی و نوشته میشود شش خوبی و احادیث (?)
وارد که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات
خوب که در اسب میباشد و بعضی از احادیث
دیگر که مناسب است در جای خود مذکور میشود

باب دوم

باب دویم در شناختن سن اسب از دندانها بدانکه اسب
نجیب را از روز پنجم تولد تا روز نهم شروع در برآمدن
دندان میشود شش زیر و شش بالا برمیاید چهار
از آنجمله که در میان واقع است که از پایین دو و از
بالا دو در لغت عربی آنها را ثنایا میگویند و چهار
دیگر را واسطات و چهار دیگر که بر اطراف است
رباعیات گویند و در سال اول مجموع دندانها
کوچک و نرم و سفید میباشند برنگ صدف و در
سال دویم مایل بزرد میشود و در واسط سال سیم
شروع در افتادن ثنایا میکند تا آخر همین سال
بجای آنها دندانهای بزرگ برمیاید و در سال

چهارم بر همین منوال واسطات افتاده عوض
بر آید و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر
سال ششم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده
عوض آنها مایل بزردی بر آمده باشد و تا اینجا به
مایل بکثرت و تواتر تجربه و دلالت علامات
معلوم شده است اما مراتب بعد از این که
در کتب این فن مفهوم میشود این است که چون
شش ساله شود سرهای دندانها سیاه شوند و در
سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسلی میشود و در
هشت سالگی واسطات بدان رنگ شوند و در
نه سالگی رباعیات و چون ده ساله شود رنگ
انگبین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند و در
یازدهم واسطات چنان شوند و در دوازدهم
رباعیات و در سیزده سالگی همچنان باشد و چون
چهارده ساله شود و دندانهای بالا از رباعیات
سفید شوند و در سال پانزدهم مجموع رباعیات
سفید باشد و در شانزده و هفده واسطات

و ثنایا را

و ثنایا را بترتیب رنگ کردیده و در هجده سالگی
تمام دندانها سفید باشد و در سال نوزدهم ثنایا باید
برنگ خاکستری نماید و در سال دیگر مجموع دندانها
خاکستری شوند و از بیست و سه سالگی تا بیست و
پنج سالگی زردی زیاده شود بترتیب که اول
از ثنایا شروع شود و آخر برباعیات رسد و بعد
از سه سال کجی و سستی در دندانها پدید آید و بهمان
ترتیب و سه سال دیگر جنبش و حرکت کند تا از
بنیان ترتیب و در سی و دو سالگی مجموع دندانها
سفید شود تا از علف خوردن باز ماند و نادر حسابی
که اسب باین سن برسد و در باب این علامات
اختلاف از نسخه ها بنظر رسیده آنچه باعتقاد
زیادتر بود نوشته شد و ظاهرا در این معنی اسبها
نیز مختلف میباشند و در اکثر اعتبار جزم
نمیتوان کرد و اسب را دندان چند غیر از دوازده
دندان میباشد چهار از آنجمله از رباعیات
سوتر است قوادح گویند و شتر را اضراس و چون

وچون احوال اینها مضبوط نیست از این جهت مذکور
نشد وغایت قوت وکمال اسب در رنگ سمند و زرده
وچون از این مرتبه گذشت شروع در تدریج کرد
وچنین مشهور است که اسب را خصی کنند در
هر رنگ باشد بیان نشانها بماند و رنگ اینها
متغیر نبود **باب سیم** در ذکر رنگها چهره بود که
از حقایق گوناگون چنین تصور کرده اند که الوان
دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره
تر نباشد و دیگری سفیدی بحت که هیچ شائبه
از رنگ دیگر نباشد ومیان این دو طرف رنگها
بسیط ومرکب غیر محصور مسطور است که بعضی از
آنها در بعضی لغات مسمی باسمی معین شده اند
مانند بنفش وسبز وبعضی را چون نامی معلوم
نبود هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد نسبت
دهند مانند عسلی وجوزی ونحو آن واین حروف
اصل رنگها در اسب پنج است سیاه وسرخ وزرد
وکبود وخاکستری وسفید و باقی رنگها با اینها باز
گردد

باب سیم

باینها باز گردد وبا از اینها مرکب میباشد چنانکه
از ملاحظه تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه که
عرب آن را ادهم گویند آنچه در کمال تیرگی وهمچنین
برنگ نیل وکاومیش باشد خوب میباشد یکی
بعضی را که سرخی در چشم داشته باشد که در آن
صورت دیوانه ولگد زدن وسرکشی خواهد بود
وآنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی داشته باشد
وشکمش زردی زند که عرب آن را احوی گویند نیز
خوب میباشد واز رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی
وبال ودم آن سیاه باشد که آن را کمیت گویند از همه
رنگها بهتر است ودر کوهها وسرما وگرما ودویدن پیشه ونکو
وزنبور وکیک وگرسنگی وتشنگی ومرض وسختی
از همه صبورتر میباشد وآن چند قسم است
بعضی بسیاهی مایل وبعضی بسرخی وبعضی بتیره
وضابطه جمیع اقسام آن است که هرگاه یال ودم
آن سیاه باشد خوب است واگر سرخ ویکرنگ وبالها
سفیدی باشد آن اشقر است وبهترین رنگها

اشقر است که به کلی ادمی شبیه باشد و اسبان
اشقر تند و دونده میباشند اما سم و کمر ایشان سست
میباشد و صبر و دکر سنگی و تشنگی ندارند و انچه
از کمیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل کل سرخ که
از آن کلاب گیرند و اگر هیچ شایبه از رنگ دیگر
نداشته باشد خوب است و از رنگهای دیزه که
سمند گویند انچه زرد و رنگ تخم مرغ ماند و کلها نقد
و دیم از اصل بدن کم رنگ تر داشته باشد و انچه
برنگ حسک لحیه ذانو و سم و یال و دم سیاه باشد
و بر پشت از یال تا دم خطی کشیده باشد بسیار خوب
است و اسبی که سبز و سیاه باشد خنگ و کبود
نیز گویند و رنگ ان مرکب از سیاهی و سرخیست
یعنی بعضی از تارهای موی ان سیاه و بعضی
سفید است خوب میباشند خصوص بعضی را
که کلهای تابل بسرخی نقد و دوبهی داشته باشد
و کبود و خاکستری که هر تار موی ان خاکستری گون
است سست و این پنج قسمی است که از جمله اصول
خمسه

خمسه الوان شمرده اند و از اسبان سفید که
اشهب گویند بعضی که دهن و پیشانی و دست و پای
و چشمها و سم و یال و دم ان سیاه باشد بسیار خوب
و مبارک است و اگر دست و پا و سم ان سفید
باشد ضعیف و سست میباشد و از رنگها انچه
ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک مخالف رنگ
اصل بدن داشته باشد چندان خوب نیست
و همچنین مدبر یعنی انچه بجای نقطهای کوچک
نقطهای بزرگ باشد خوب نیست و ملمع یعنی
انچه بجای ان نقطها کلهای بزرگ مثل کلهای
بدن پلنگ باشد و همچنین ابلق را خوب نمیدانند
و چنین مشهور است که اسب نجیب عربی ملمع
و ابلق نمیباشند این است خلاصه رنگها و عربان
بجهت هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات
کرده اند و هر قسمی را اسمی قرار داده اند و چون
در خوبی و بدی هر قسمی چندان ذکر کرده اند
از این جهت مذکور نشد و مؤلف کتاب اقوال کاتبه

چنین نقل کرده که شیبان ابن عبد العزیز بعد
از آنکه با مروان حمار جنگ و جدال بسیار نموده و اکثر
لشکر او کشته شدند و فرار بر قرار داد و لشکر مروان
از پی او میرفتند و در اثناء کریختن غلام خود را
فرمود ببین که از لشکر مروان کسی جدا شده و با
نزدیک رسیده یا نه غلام گفت مردی بر اسب
سفید بی سوار و از لشکر پیش افتاده و با نزدیک
شده شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت
در جانب آفتاب بران که اسب سفید تاب مقابله
آفتاب نمیدهد بعد از ساعتی باز غلام را گفت
ملاحظه کن بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسب
سیاهی سوار است و از همه لشکر با نزدیک شده
فرمود در میان گل و زمین سست بران که اسب
سیاه در گل توانائی ندارد و بعد از زمانی
باز غلام را پرسید گفت سواری بر اسب اشقر
میرسد فرمود در میان سنگ و زمین صلب
بران که اسب اشقر سست میباشد بعد از لحظه

باز پرسید

باز پرسید غلام گفت سواری بر کمیت نزدیک
رسیده و بسبب اتفاق غلام نیز هم بر کمیت
سوار بوده چون شیبان میدانست که کریختن را
از کمیت معتبر نیست و هیچ گونه علاج نیست غلام را
فرمود که اسب مرا سوار شو و اسب کمیت را خود
سوار شده بطرف دشمن باز گشته آن شخص را
بقتل رسانیده باز گشت و فرار نمود تا که از بیم
دشمن نجات یافت باب چهارم در ذکر غره و تحجیل
و سایر علامات که از اختلاف الوان یافت شود
هر اسبی که یک رنک و بی نشان باشد آنرا بهیم
میکویند و مصمت کویند و سفیدی که بر جحفله
و یا لب باشد آنرا شهره و اسب را اشم کویند
و سفیدی پیشانی اگر بقدر درهم و یا کوچکتر باشد
آنرا قرحه و اسب را اقرح و اگر بزرگتر باشد آنرا
غره شادخه کویند و سفیدی که بر چهار دست و پا
و یا دو پا و یک دست یا دو پا و یا یکپا باشد آنرا تحجیل
و اسب را محجل کویند و چون ذکر بعضی از علامات

باب چهارم

در احادیث وارد شده چنان است که اول
شرح آن احادیث پرداخته شود و بعد از آن اقوال
علماء سلف مذکور گردد در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید و سرور کاینات علیه و آله صلوات الصلوات
چنین منقول است که الخیل معقود بنواصیها
الخیر الی یوم القیمة یعنی خیر و برکت در کاکلهای
اسبان بسته است تا روز قیامت و هر کس نفقه
دهد اسبان را در راه خدا مانند کسی است که دست
بصدقه دادن گشاده باشد و هرگز دستش را
نبندد و پس هر گاه خواهی اسبی از برای خود بها
نمائید آماده کنی آنچه افرح اشقر محجل الثلاثه مطلق
الیمین گفته باشد یعنی اسبی که پیشانی و سه یعنی
و دو پا و دست چپ آن سفید و دست راست
بهمان رنگ اصل بدن باشد و رنگ اصل بدن سرخ
گفته باشد بعد از بیان علامات سفر نماید
ثم اغر یعنی بعد از این مرتبه اسبی است
که غره داشته باشد باز میسر نباید تسلم و تغنم یعنی

اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته باشی
سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد و در کتاب
مذکور از صدر نشین مسند ارتضا یعنی حضرت
امام رضا ع روایت شده که فرمود اهدی امیر المؤمنین
الی رسول الله صلعم اربعه افراس من الیمن یعنی
هدیه آورد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی حضرت
رسالت پناه چهار اسب از یمن پس بخدمت آن
حضرت آمد و گفت ای پیغمبر خداوند هدیه
آورده ام از برای تو چهار اسب از یمن حضرت
فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت رنگهای مختلف
دارند پرسید آیا در آن میان اوضح هست یعنی
آنچه سفید بر پیشانی و پاهای داشته باشد
امیر المؤمنین گفت آری یکی از آنها اشقر اوضح
است آنحضرت فرمود از جهت من نگاه دار بعد
امیر المؤمنین ع فرمود دو کمیت اوضح هستند فرمود
آنها را بفرزندان خود یعنی امام حسن و امام حسین
علیهما السلام ببخش گفت چهارم ادهم بهیم است

یعنی سیاه یکرنگ فرمودند از بفروش و نفقهٔ عیال
خود نماید بهر نحوی که میمنت و مبارکی اسب بخصوص
در آنها که اوضح باشد و این حدیث در کافی نیز
مذکور است باندک تفاوتی و نیز از حضرت امام
رضا علیه السلام روایت کرده که بعد از شقرا ابلق بیست فرمود
مکروه و ناخوش است نزد ما آنچه یکرنگ باشد
از چهار دست و پا مگر الاغ و استر و ناخوش میدارم
نشانه سفیدی را در الاغ و استر و همچنین ناخوش
میدانم سفیدی پیشانی اسب را که تا سر بینی رسیده
باشد و خواه نرسیده باشد خواهان آن جنس
و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن امام معصوم
مرویست که هر کس بر بندد اسب اشقر فرحه با غره
پس اگر غره سائله داشته باشد و سفیدی در
دست و پای او باشد دوست تر میدارم آن را
و داخل خانه او فقر و احتیاج نبود مادامی که آن
اسب در آن خانه باشد و تا شخص مالک آن
باشد ظلم در آن خانه داخل نبود و این حدیث نیز

اگر

آن حدیثی است که در باب اول مذکور شد و نیز
در کتاب مذکور از آن حضرت منقول است که هر کو
از خانه خود و یا خانه دیگری از اراده جایی بیرون رود
و در اول روز بر خورد به اسب اشقری که سفیدی در
پیشانی و بر دست و پاهای آن باشد مبارک است
و نیک خبرش از روز نیکو خوشحال و بر هیبت آرد خدا تعالی
حاجت او را این است آنچه از احادیث مستفاد
شده و از کتب این فن چنین معلوم میشود که
که فرحه و غره و تحجیل مبارک و میمون است خصوصا
در اسب سیاه و همچنین اسبی که در پا و دست چپ
او سفیدی بوده باشد و دست راست بی رنگ بدن
که آن را مطلق الیمین گویند از هر رنگ بوده باشد
سیاه و مبارک است و اگر یکدست یا هر دو دست
سفید باشد و پاها سفید نباشد آن را اعصم میخوانند
و بد میدانند و اگر یکپا سفید باشد آن را ارجل
گویند و بد دانند خصوص اگر پای راست باشد
اما اگر با غالب پیشانی سفید باشد خوب میباشد

و دیر آشنا و عرق فی مدح از ذکر کرده اند و اگر
باش دست و یک پا بر خلاف یکدیگر سفید باشد
یعنی یکی از راست و یکی از چپ بد مبارک باشند
و از اشکال و اسب داغ که [illegible] گویند و دیگر
نقش بر شکال یعنی یکی از چهار دست و پا مطلق
و باقی محجل و بعضی یکی از جمله محجل و باقی مطلق
گفته اند و آنچه اول مذکور شد اصح میباشد و بعضی
گفته اند اگر شکال سفید بود و در پیشانی داشته
باشد مکروه نیست و اسبی که در سفیدی پیشانی
موی سیاه چند داشته باشد که از غره و با
قرحه شبها گویند و همچنین اگر بعوض غره خطی
سفید از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی
غره خط سیاه باشد که راه بیرون نداشته باشد
این هر سه قسم را بد مبارک دانسته اند و اسب چشم کبود را
خصوصا که یک چشمش کبود باشد از اخبث گویند
نیست و همچنین اسبی که در دو پایش خطی سیاه چند
یا اندرون دهان و یا در خصیه یا در سفیدی چشم

نقطهای

نقطهای سیاه داشته باشد یا بر سیاهی چشم نقطهای
سفید باشد یا بر خصیه موهای سیاه داشته باشد
و همچنین اگر بعضی از ناودانهای موی دم سفید
و باقی [illegible] دیگر باشد مبارک باشد و بعضی گفته اند
اعصم اگر همش سفید باشد عیب است و الا چندان
مکروه نیست و اسبی که بر جبهه اش [illegible] است
تا کمر یا پیشانی خط سفید باشد مبارک است

باب پنجم

باب پنجم در ذکر آنچه تعلق به هیئت اعضا دارد
گوش اسب مناسب ذات وی شد چون گوش آهو
و سفید و بلند نیست و آنکه یکدیگر دور و شاخ سوراخ
باشد و اندرونش پر مو نباشد و سر هر طرفش از هم
تا چپ مایل نباشد و بیخش سست نبیند که مایل
به افتادن نباشد نباشد و بلندی استخوان میان
دو گوش که محل رستن موی کاکل است از هر دو
طرف یکسان دور باشد و به یکی نزدیک نباشد
و موی کاکل بلند و پیشانی بی گوشت چون پیشانی
شیر و کاد پهن و دور فرو رفته که که سر استخوان

بالای چشم است تنگ و پر باید و برآمده که یاری
چشم زیاده بلند نباید و چشم هرچند سیاه و صاف
باشد مانند چشم آهو بهتر است و در وقت نگاه
کردن باید نظر را بلند و چشم‌ها گشاده را دور و تند
نگاه کند و هرگاه در وقت تعب و ماندگی چشم‌ها
چشم‌ها تنگ و نظر را افتاده داشته باشد چندان
عیب نیست و باید چشم نگاه کند و دور را بجای
آن چشم مایل داشته باشد عیب نیست و پلک
چشم رقیق و تنگ باشد و اگر غلیظ باشد بحیثیتی
که هنگام چشم بستن دشوار و بیکدیگر نرسد عیب
عظیم میباشد و باید که نور نظرش ضعیف نباشد
و شب کور نباشد و استخوان ابرو راست و بیکدیگر
باید و هیچ جا برآمده‌گی و فرو رفته‌گی نداشته
باشد و سوراخهای بینی هرچند گشاده و نزدیک
بیکدیگر باشد بهتر است و لبها باریک و بلند و
دهان فراخ و برآمدن دندانهای آخر یعنی
اضراس قوی و محکم باید و میان لب و چانه

هرچند

هرچند دورش و صفحه‌اش و کشیده‌تر باشد بهتر است
و مجموع سر و دماغ گوشت و نازک پوست و بلند
و افراخته و فرجه میان دو استخوان زیر گلو
فراخ باید چنانکه دو انگشت سراسر کنند و گردن
خانه که بسر پیوسته است که آن را قایق گویند بلند
باید که اگر آنجا بلند باشد تمام کردن مانند خواهد
بود و گردن هرچند بلندتر است بهتر است و موی
بالینش بلند باید و دو گوشت پاره که بر دو طرف گردن
میباشد آنجا که موهای ضعیف بالا برآمده هرچند
قوی‌تر باشد دلیل قوت کردن خواهد بود و گردن
قدری پهن باید نه زیاده و اسپی که گردنش کوتاه
و کج باشد معیوب میدانند و مجموع گردن آن
پشت افراخته‌تر و میانش از طرفین برآمده‌تر باید
و اگر اصل گردن با میانش افتاده باشد مذموم است
و برآمده‌گی که در آخر یال است بلند و از شانه دور
و شانه پهن و پشت کوتاه و پر گوشت و افتاده و محکم
باید چنانکه اگر دست زنند پشت را نرم و محکم

با پشت پیوسته و دو میان کوتاه و در اسب نر
بلند باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه
ذنبها از یکدیگر دور باشند و دو طرف کفل یکسان
و سرینه که هیچیک برآمده نباشد و استخوان دم
راست و کوتاه و موی آن بلند و مکروه است
که دم را بیکطرف دارد و اغلب به این عادت
باشند و همچنین مکروه است که دم از کفل دورادور
باشد و این در اصل خلقت می‌باشد و در گردن
آنجا که سینه بند می‌کنند پهن و اصل سینه نیز
پهن و گشاده زیر باید و دو گوشت پاره که از دو
طرف سینه بر می‌آید هر چند بیرون آمده تر باشد
بهتر است و برآمدگی یکسان باید و استخوانهای
پهلو فراخ و بیکدیگر پیوسته و شکم کشاده و کشیده
باید و دو خصیه مثل یکدیگر باشد و بسیار بزرگ
و آویخته نباشد و چنانکه بعضی بزرگتر از دیگری
و یا در اصل یک خصیه داشته باشد معیوب
خواهد بود و ذکر بلند مذموم و مکروه می‌باشد

دیگر آنکه

واستخوان بازو که در میان شانه و ساعد است
کوتاه و استخوان ساعد که پایین تر از بازو است
ذراع گویند فراخ و بلند و پر گوشت چون ذراع
سلت ناوغ باید و بادیجی که میان استخوان ذراع
است کوتاه و استخوان ساق پای نیز کوتاه و [illegible]
و بادیجی میان تر باشد و همچنین استخوان بالای ساق
بلند باید و چنین گفته‌اند که وسط ساق پا را اگر
از پیش ملاحظه کنند باریک باشد و اگر از پهلو
ببینند پهن باید و اگر از عصب نظر کنند متوسط
باید و زانوها در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر
ساق سیاه و نرم و خورده کان دست و پا که عرب
رسغ و ترکان بخولق گویند فراخ و کوتاه باید و
نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی بجانب
چپ مایل شود و این علت در پای پیش از دست بیشتر
و همچنین باید که بخاولق راست بر سم نباشد بلکه بعکس
خمیده کج داشته باشد و این را سموم پا چند اگر
عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سر سم

بطرف راست و چپ مایل نباشد و اگر پیش سر
و عقب سر تنگ باشد مذموم است و از ابن عباس
منقول است که گفت بهترین اسبان آنست که سه
عضوش دراز و سه عضوش کوتاه و سه عضو عریض
و سه عضو غلیظ و سه وسیع و سه صاف و سه
سیاه اما سه عضو دراز گوش و گردن و رانها است
و سه عضو کوتاه استخوان دم و عقاولوف و پشت
است و سه عضو عریض پیشانی و سینه و گردن است
و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست
و پا و رانها است و سه عضو وسیع سوراخ بینی
و زیر گردن و شکم است و سه عضو صاف موی
یال و پوست کفل و اصل سم است و سه عضو
سیاه چشم و لب و سم است

باب ششم

در بیان اتمام آنچه متعلق است به اندام و ذکر علامات نجابت
و شدت هر گونه اسبی که قابلیت تربیت داشته
مگر آنچه مهره چشم و بینی نداشته باشد و آن دو
نشانه است در دست و پا و دو جا از طرف باشد
چرمی

چرمی که آتش دیده باشد و سخت بهم کشیده و از
کتب این فن چنان معلوم میشود که این نشانها از
چشم و بینی است از آنجهت که کره وقتیکه در شکم
مادر است سر خود را در میان شکم خود میدارد و چنانچه
چشمها در میان دستها و بینی در میان پاها واقع
میشود بدین سبب بهم رسد پس اگر این علامتها
چنانکه مذکور شد نباشد معلوم میشود که در شکم
مادر در حالت طبیعت بوده و قابل تربیت نیست
اما در کتاب من لا یحضره الفقیه از حماد بن عیسی
منقول است که گفت از منبع حقایق و دقایق امام جعفر
صادق شنیدم پرسیدم که چرا اسبان در دست چهار
پایان دو نشانه میباشند بشکل داغ آنحضرت فرمود
آن موضع سوراخهای بینی است وقتیکه در شکم مادر
بوده و این حدیث تکذیب قول سابق میکند و بنظر
عقل دور مینماید که هرگاه چشمها در میان دو دست
باشد بینی میان پاها رسد و بالجمله علت علامت
آن هرچه باشد از دلایل نجابت است و اسبی که

خالی از این نشانها باشد معیوب و مذموم میدانند
و چنین گفته اند که دو استخوان که دو طرف زانوی
دست است باید یکی موازنه باید کرد اگر آنکه در زیر
زانو است بلندتر باشد از آنکه بالای زانوست
آن اسب البته تند و دونده خواهد بود و هرگاه
خلاف این یعنی آنچه بالای زانوست بلندتر از
زیرین باشد و این صورت اگرچه نادر و کمیاب است
و خوش نما نیست ملکه اگر عکس این باشد بنظر خوشتر
آید اما از جمله علامات تندی و دونده گی شمرده
اند دیگر از علامات نجابت آن است که بلندی
ما بین هر دو سوراخ بینی تا میان هر دو چشم
مساوی باشد و استخوان بازو از آن بلندتر باشد
و اهل هند در این باب اهتمام دارند و ابراز
[illegible] میدانند دیگر از علامات آنکه بلندی
گردن یعنی از محل موی رستن کاکل تا سر دوش
که آخر یال است مساوی باشد با مجموع پشت یعنی کمر
که از دوش تا سر [illegible] محل عزو دم است

دور

و سعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار نموده اند
که هر دو بینی از ده کمتر نفس زدن زود خسته نشود
و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت و اندر
علت شکافته بینی [illegible] هیئت کند و [illegible]
باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع گذشتن نشک
نزدیک شود اما [illegible] که سر [illegible] بلند نشود
ملکه او [illegible] باشد و چنین مذکور است که عبدالرحمن
حکم [illegible] که خالد [illegible] هزار اسب را در معرض
دوانیدن آورد و ابن [illegible] را که در اسب
شناسی معروف و مشهور بود طلبیده سؤال
کرد که از این هزار اسب کدام یکی سبقت میبرند
اشاره بمادیان اشقر کرده و گفت این اسب بر همه
سبقت میبرد اما همان لحظه خواهد مرد بعد از آن
که اسبان را دوانیدند همان اسب از همه پیش گذشت
و همان لحظه مرد از ابن [illegible] پرسیدند که بچه سبب
حکم کردی گفت که این مادیان از همه تندتر است گفت
دیدم که در رفتار یک شانه را بلند میکرد و دیگری را

میکذارند و مجموع دست و پای راست و همچنین
دست و پای چپ را بسرعت حرکت بدهد و در بعضی از
نظر بعضی رسیده است که به موضع کشتن تنگ نزدیک
میشد و اینها علامت حالتی و شدتی است که
پرسیدند که چون دانستی خواهد مرد گفت بود که
هیچ تنگ بود و در نفس زدن عاجز میشد

باب هفتم

باب هفتم

در دو دایره و شامه علامات هر چیزی که در
موی بهم رسد شباهت او را دایره گویند و این بد
چهار دایره با اتفاق قوم مذموم است اول میان
سینه دوم سر دوش و حوالی آن سیم دو طرف زیر آن
از راست و چپ آنجا که گاه گاه اسب دم خود را
میزند بعضی جای گاه چهارم میان پیشانی و چنین
گفته اند که اگر میان ناف دایره باشد خوب است
اما اگر دو دایره باشد بسیار بد است و دیگر دایره
که در اسب میباشد بعضی مکروه میدانند و طایفه
از متاخرین گفته اند که اگر دو استخوان که از طرف
راست و چپ زیر گوش است دایره باشد بد است

در بالای

و در بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد
خوب و اگر یک دایره باشد یا اصلا در آن موضع
دایره نباشد بسیار بد است و چنان است که اسب
یک چشم و یا بی چشم باشد و اگر در عرض گردن
دایره باشد اگر به دوش نزدیک است مکروه میباشد
و اگر بسینه و یا بسر نزدیک تر است خوب است
و در زیر گردن بر اطراف سینه اگر دو دایره باشد
مبارک است و در پهلو آنجا که پای سوار است دایره
مکروه خواهد بود خصوص جانب راست و بدتر آن
اگر از طرف بیرون پا اندرون دایره باشد بعضی
مکروه داشته اند و اسب و تنکه بسته است
اگر بدو جانب راست و چپ حرکت دهد بد
میدانند و اسبی که بدو جانب گردن یا سینه چون
دو بادام فرو رفته کی داشته باشد مبارک است
و از اهل هند منقول است که دایره زیر موی
کاکل را خوب میدانند و همچنین اگر بر لب بالا
دو دایره داشته باشد نزدیک بیکدیگر خوب میدانند

واسبی که برد و سینه اصلا ظاهر نداشته باشد
بد میباشند و هرگاه در زیر چشم یاد بر دانو بحث
و یا از طرف اندرون یا بر لب زیرین دایره باشد
نکوهیده میباشند و دندان نابند که از لب بلندتر
باشد یا آنکه دندانش مانند دندان نابند بلندتر
باشد و همچنین که بیهوده دست بر زمین زنند
بد میباشند و بعضی علامات دیگر گمان دارند
و خوب میباشند و دعوی میکنند که اگر کسی
اسبی متصف بدان علامات داشته باشد
هرگز بیمار نشود و پیر نگردد و نمیرد و از این مقوله
سخنان که هیچ عاقل در تکذیب آن تامل ندارد
میگویند و حکایت غریب در این مقام منقول است
که طایفه از اهل هند موسم آمد و شد کشتی در
عمان بودند و شخصی اسبی در معرض فروخت
داشت مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت
تمام بخریدن نمودند و بها دو چند بل بیشتر افزودند
و اسبی تمام خریدند شخصی از ایشان سوال کرد
که این

که این اسب چه خوبی دارد گفتند هرگاه پادشاه
اسبی به این علامت داشته باشد صد سال
عمر میکند و هرگز بیمار و پیر و غمناک نشود بعد از آن
بجانب هند روان شدند پیش از رسیدن نزد پادشاه
خود یکی را بمژده فرستادند و از جانب او نیز احکام
و نوشته ها مشتمل بر سعادت و خدمتکاری آن
اسب رسید تا وقتیکه به خانه پادشاه رسیدند
و او را خبر کردند از غایت خرمی و خوشنودی
باحضار مجلس با شنفتن غنا فشاند و چون به درخانه
رسید با مجموع نعمای آن اسب را سجده کردند پس
متوجه ملاحظه یکان یکان اعضای او شده
وقتیکه به عقب او رسیده که کفل را ملاحظه نمایند
استعمال کند عیب جنبه پادشاه زد پنهان لحظه رسیده
جنبانت که تبرا ده البتام نقش و بدن است که بجنبه
شد آن خرمی به سوگواری مبدل گشت و این تحفه
نجنبه است بجهت آنکه بعضی گمان و توهم این قسم
اعتقادات نباید داشت و سپرد لیل عقل با حجت

شرح فریفته سخن خود را بیان نباید شد و چون
خدای را سجده نباید کرد **باب ششم** در بیان
اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین اقسام
اسبی است که پدر و مادرش عربی اصیل باشند
و اسبان طوایف عرب چندانچه با یکدیگر تفاوت
ندارند و از همه بهتر است که جاعونی باشند که در
حوالی کوه در زمین صلب سنگ ناشته باشند
و از این جهت که دست و پای ایشان از آغاز تولد به
سنگلاخ و زمینهای سخت عادت میکنند و سم
و پا صحت میرسانند و این قسم اگر عربی خالص باشد
عتیق گویند و از دو بدن از همه اسبان در بیشتر
و در اقسام جنگ و تازی کردن محتاج بجز کهنه
مخالف نباشد اطاعت و فرمانبرداری بیشتر از
سایر مراکب مینماید و شکل و حرکتش در نظر از همه
خوشتر جلوه گر است و در مطلب هر گونه خواهش
و کره صحنی از همه قسم مکروه سایر مراکب بکربتر
نرسند اما چون نازک اندام میباشند و اکثر اینها در

باب ششم

مور

در صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته پرورش ها
و نخیرها چندانی صبر ندارند و در دویدن نیز چون
زود از نفس می افتند زود عاجز میشوند بخلاف اسبان
ترک که بعربی برذون گویند چون در اصل خلقت
کوتاه خانه و گرد جثه و درشت استخوان میباشند
هر چند که در نمایش و تندی و پیچ و خم حرکت
مراسب تازی نمیرسند اما تاب ریاضت و صبر
در زحمت بیشتر دارند چون مولد و منشا و موطن
ایشان اکثر به کوهستان و زمینهای صلب است
از آغاز تولد دست و پای ایشان به سختی خو گرفته
و استخوان ایشان کمال صلابت میدارد و بعضی
همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی
بسیار و در عربی کم است از این جهت که پدر و مادر با
در وقت ازدواج اگر کوه و دشت و بیشه و آب
و سبزه و این قسم امور رنگارنگ در نظر دارند
نطفه نیز بالوان مختلفه صورت می بندد و اگر
همین رنگ در آن یا صحرای هموار ریگستان در نظر آید

نطفه نیز جز یک صورت نمی‌بندد و گفته‌اند
اگر کسی رغبت به عضیلا ابلق یا ملمع یا محجل داشته
باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگا
رنگ به هیئتی که اسب را به او الفت باشد به
طریقی که خواهد در نظر اسب بدارد که این معنی
وسیلهٔ اختلاف الوان است و استیلای شهوت که
اکثر را هوا و در صحبت اند بعضی شند و در وقت
مجبور شوند چنانکه نقل کرده‌اند که یابوی در دو شب و
یک روز صد فرسنگ تاخت کرده اما اگر شر
کند و کاهل نباشند و عرب مطلق مرکب گویند
خصوص یابو را نیز کودن میگویند و آدم کند ذهن را
باعتبار تشبیه به یابو کودن میگویند و قسم سیم
آن اسب است که پدرش عربی و مادرش کودن
باشد آن را هجین و قسم دیگر عکس این باشد
یعنی پدر کودن و مادرش عربی مقرف گویند و این
دو قسم در بعضی صفات به پدر شبیه و در
بعضی به مادر مانند و در حدیث صواب واقع شده

هجین

هجین و برذون آمده و چنانچه در باب اول از این
مرحله مذکور شد و نیز در کتاب کافی از ابن طیفور
روایت شده که پرسید از آنحضرت حضرت امام موسی
کاظم ع که برچه سوار میشوی گفتم بر الاغ فرمود
بچند خریده آن را گفتم بسیزده دینار و فرمود
دینار یک مثقال طلای سکه دار است فرمود
این اسراف است که الاغ را بسیزده دینار خریداری
نمائی و یابو نخری گفتم ای سید و سرور من خرج
یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود آنکه مئونت
و خراج الاغ را میدهد همو خرج یابو را نیز میدهد
میگویند اشتهٔ که هر کس چهارپائی ببندد که از آن
توقع اعانت در معاملهٔ ما یعنی جهاد در رکاب
امام زمان داشته باشد و خشمگین سازد بسبب
آن دشمن ما را آن کس منصوب باو از شیعیان
باشد هر آینه حق تعالی با چیزی بیاند روزی او را
و گشاده میگرداند سینه او را و او را میرساند به
آنچه میخواهد و مدد دهاست آن چهارپا جهند

اسراف خ

برآمدن حاجات او چنین ظاهر میشود که این
طیفور قدرت بوجه بداری اسب عشق نداشته
بابو و اگر نه آن حضرت او را بجز بدین امر منکر بود و
باب ششم و بجبلت اسب عشق امر صعب بود باب ششم
در فرق میان مادیان و فحل و بعضی اوصاف
و ذکر بعضی از صفات ذمیمه آنچه قبل از این مذکور
شد از اشکال و علامات مشترک در میان هر دو
قسم است مگر بلندی دست و کوتاهی کفل چنانکه آنجا
بیان واقع شده و هم چنین کوتاهی کردن در مادیان
انفع و عیب نیست که در اسب و میان دو دست
مادیان تنگ بهتر است چه اگر فراخ باشد پستان
سست خواهد بود و نکو بینا دخفتن در مادیان
عیب است و اسب فحل اگر بینا دخوابد و در
خواب ناله کند پسندیده است و هم چنین در
علف خوردن فحل باید آهسته آهسته خورد
و شاعت شاعت سر برداشته زمانی توقف
نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام

بخورد

بخورد که توقف ننماید و در ترجیح یکی از این دو قسم
بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق
عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده از این
جهت که هم منفعت سواری حاصل میشود و هم کره
میآورد و یکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند
که در روز جنگ هرگز بر اسب فحل سوار نشد
از سبب آن پرسیدند گفت فحل بجنب در اثنای
حرکت ولادا محبوس میدارد و گاه باشد که بدین
علت بترکد بخلاف مادیان که هر گاه ضرور شود
آب میاندازد بدین سبب اسب تر را نمی تند و
و بعضی مطلق فحل را بهتر میدانند از این جهت که
توانا و صبورتر می باشد و آنچه بتحقیق پیوسته و از
قدما منقول است که در غارتها و شبیخون و سایر
مواضعی که اخفا و پنهانی مطلب باشد و شیهه مادیان
چون کمتر باشد بهتر است و در جنگ صف
و با قلعه گیری فحل مناسب است چه قوی و جهنده

ترسنده میباشند و در مشقتها و زحمتها اسب
خصی بهتر است از این جهت که صبر و تحمل محنت
و زحمتها بیشتر دارد و اکثر اقسام اسب خصوص
فحل گاهی اخلاق ناخوش پیدا کنند که بعضی از آنها
به معالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج نیست
و چون در شناختن اسب معرفت آن عیوب
ضروراست مجملا در این باب مذکور میشود و از
آنجمله کرهی و کندیست باید معلوم میشود که از آوازها
و اشکال مهیب متاثر نشود و اگر باد و باران را
هیچ شبهه نکند و از جمله عیوب یکی آنست که
چپ باشد یعنی در داخل شدن یا بر آمدن جاهای
مانند دست چپ را پیش کذارد و این عیوب
اکثری در اصل خلقت میباشد اما آنچه در اکثر گاهی
میشود اول حرونی است که از همه عیبها بدتر است
و آن چنان است که در موضعی بایستد هر چند
تازیانه زنند حرکت نکند دیگر ترسنده که در
اکثر اوقات از چیزها بترسد دیگر دندان گرفتن لگد

زدن

زدن و گاه باشد که چون سوار شود دیگری برکشی
چنانکه دهنه و لجام بدندان گیرد و هیچگونه باز نایستد
و گاه باشد که هر گاه عنان ناخوش کند و سوار در مترف
بر افتادن کرده اند دیگر آنکه در رفتن باد و بدن بجانب
راست یا چپ میل کند و گاه باشد که بهر دو طرف
رود و هیچ جهه درست نرود و دیگر شموسی و آن
منع کردن است از سواری گاه این معنی نسبت
بایک شخص خاص باشد بسبب عداوت و بعضی
همه کس را مانع میشوند دیگر منع زین و لجام کردن
و مضایقه در نعل بستن اما اکثر اسبان بد نعل
قوی و سخت سم میباشند و تاب ریاضت سوار
و دیگر عثار که سکندری گویند از سستی دست
و پاها از کاهلی است و گاه علت امراض سحجه
باشد دیگر جفتک در آب باریک باریک دطان
دیگر بیادافتادن دم بر اطراف و گاه باشد
که در آلوده کج بودن و سایر کلفتها این حرکت پیدا
واقع شود و هر چه از عیوب مذکوره علاج پذیر است

معالجه آن در موضع مناسب مذکور خواهد شد
و بعضی احول را از جمله عیوب شمرده‌اند اگرچه بد است
اما اسب احول را مبارک میدانند و میگویند که
دلدل احول بود مرحلهٔ دویم در ترتیب و شرح تابعه
و ذکر تمامی مراکب و آن نیز به ده باب مشتمل است
باب اول در شناخت ازدواج و ترتیب کره
تا هنگام سواری فحل و مادیان هر دو نجیب و خوش‌رنگ
باید و مادیان را پیش از آنکه به سن چهارم رسد
فحل نباید افکند از این جهت که مغز و استخوان در سن
سیم تمام میگردد پس اگر در این حال آبستن شود
هم مادیان ناقص میماند و هم کره ضعیف و بیقوت
خواهد بود باید که اول مادیان را چند روز سواری
نمایند چنانکه اندک مایل بلاغری کنند بعد از آن
فحل و مادیان را مکرر بیکدیگر نمایند تا هنگامی که
آثار رغبت از هر دو جانب ظاهر گردد و بعد از
افکندن یک هفته صبر باید کرد بعد از هفته
اگر رغبت باشد باز بجهانند و هم چنین تا سه
نوبت

ابواب مرحله دویم

باب اول

نوبت پس اگر در یکی از این مراتب بار گرفته باشد
بعد از چهل روز مستحکم میشود و علامتش آنست
که رغبت ندارد و فحل را مانع میشود و علامت دیگر
آنکه سر پستانهایش سیاه میشود و چنین گفته‌اند که اگر
جانب پستان راست شروع در سیاهی نماید کره نر
خواهد بود والا ماده و از دهقانان منقول است
که در وقت اجتماع اگر باد جنوب بوزد کرهٔ ماده
صورت می‌بندد و نیز از ایشان نقل شده که
بهترین اوقات جهت افکندن فحل چهار ماه کانون
اول و آخر و شباط و آذر و نیسان است که پنجاه و یک
روز بعد از تولد حملی بانجام رسد و فارسیان
اعتقاد دارند که بهترین فصول از نیمه دوم آذر ماه
تا نیمه دوم اسفندار است که مجموع سه ماه
و یک روز و آخرش روز ده روز است و ظاهر
این معنی بر رعیت و کره‌ها نسبت بلاد متفاوت
میشود و ضابطه آن است که ملاحظه حال کره نمایند
که در وقت اعتدال هوا و اول رسیدن علف

متولد شود و مدت حمل باتفاق کمتر از نه ماه نبود
و اکثر بی خلاف آن گفته اند بعضی گفته اند یازده
ماه و هشت روز می کشد و جمعی یازده ماه و یازده
روز و طایفهٔ دوازده ماه تجویز کرده اند و کره هر
چند جثه درشتکی باشد فربه خواهد شد باید که
در آخور مادیان را بند زنند و سواری بسیار
نکنند و بهیچ وجه زحمت نرسانند و بعد از تولد
بهتر آنست که شیر مادر بخورد و چنانچه بسبب البینی
مادیانی دیگر شیر مادر بهتر نبود شیر حیوان دیگر به کره
دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر خواهند
بزودی فربه و قابل سواری شود و زبان بدن خوش تر
صاف کرده شیر گاو دهند که اگر غرض سبکی و دوندگی
باشد شیر گوسفند و اگر گوشت و سختی استخوان
مطلوب باشد شیر شتر دهند و بعضی بدین چند
روز اول به علف عادت دهند و بعد از آن
که استخوان قدری سخت شده باشد جو میدهند
بدین جهت که از شیر و جو بسبب تر و بهتر
بهتر است

و بعضی ذرت میدهند از اینجهت که قوت بیشتر
دارد و استخوان را زودتر قوی میگرداند و بدین
سبب هر قدر جو تواند خورد اگر ذرت دهند نصف
آن باید و بهترین ترتیبها کره آن است که در زمین
سخت و سنگلاخ افکند که بسیار دشوار نباشد
از عقب مادر بدوانند که سم و استخوانش بصلابت
و سختی گراید و اگر متوسط الخلقه یعنی بسیار
قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری نباید
کرد بعد از هر چند روزی شروع در سواری
کنند چه اگر قبلا از این سوار شوند پشت و دست
و پاست و ضعیف میگردد و از آن مرتبه چنانچه
تاخیر کنند سر سخت و حرون و مست و بی باک
سرکش شود و بعضی گفته اند که مادیان را در
چهار ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف
و یا قوی باشد تقدیم یا تاخیر سواری جایز است
باب دوم در آداب سواری اول که زین بر
پشت کره گذارند هر چند تند و بدخوئی کند

باب دوم

پسندیده است از این جهت علامت سختی و توانایی
است و اگر در وقت تند خوی باشد سست و کاهل
خواهد بود و اگر زیاده سرکشی کند چلاو بر دست
مکند بر گردنش افکند و اگر روی زمین هموار نیست
شود میان دو ده عمیق برده بجلاو وکند مقید
سازند و دو سه روز او را چنانکه کسی سوار نشود
قدم زدن راه بکردانند و هر روز مقدار آن را افزایند
آنگاه شخص کوچک صاحب وقوف سوار شود
چه در اوایل اگر سوار سنگین بر او نشینند دست
و پا و پشتش سست شود و چند آنکه رنج بکشد
و باید که آهسته براند آن مقدار که دشوار نباشد و روز
بروز قدم زدن بر مسافت زیاد کند و بعضی روزها
استراحت فرمایند و سوار نشوند و این امور
نظر بضعف و قوت کره مختلف میشود و عنان را
درست باید گرفت که به هیچ طرف مایل نباشد
و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید
و با کره مبتدا و اعتقاد سوار بر ران و رکاب بر خشش
باشد

باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارند و
و از هر چه کره رم کند آهسته آهسته نزدیک آن
باید برد و گاه باشد که درشتی نیز باید کرد و از
مواضع بلند مانند حجاوب و غیر آن بجهانند
و در اثنای رفتار باو نرانند که باعث حرونی
میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا ممکن باشد که
رفتار ابیه که در میان ترکان معروف است
قائم شود و علامتش آنست که پاها را بجانب دور
رسانند یا کذارند و هر چند پیشتر کذارند بهتر است
و چون در این رفتار ثابت شود گاهی باید دوانید
و در دوانیدن تعلیمها باید کرد که از راست و چپ
بکردد و به اندک اشاره بایستد بعد از آنکه در
ابیه مسلط شد و در دوانیدن را بحد کمال رسانیده
باشند تعلیم یورتمه باید کرد و آن مرتبه ایست
از دویدن نه بحد کمال و تندی زیاده و نیز کرای
دو باید آموخت و آن میانه رفتار و دویدن
است و این دو قسم در ستانها و دورها قطع

آن بعد از مطلب باشد ضرر میشود از آن
جهت که دوانیدن در آن قدر بسیار باعث
هلاک اسب میگردد و به رفتار هموار و راندن
فرصت وفا نمیکند و قسم دیگر که عربان آن را عجله
عجله و ترکان یورغه گویند روش استر و یابو است
و در اسب عربی نادر میباشد مگر به جهت رفتار
و دیگر تعلیمهائی که در جنگ ضرور است باید
یاد داد مانند گریختن و ایستادن و فرار و هر یک
در جای خود و آن تعلیم چنانچه است عنان
از آن جهت که به هنر پیوسته است و رکاب چون
و ران بهانه اما در این به عنان راه درست باید داد
و گاهی با رکاب یا تعلیم اندک اشاره باید کرد
که همیشه خبردار شود و قدری شد گردانند و اگر
در روش غلط کند به اشاره عنان آگاه گردانند
و در یورغه این در اشاره زیاده نباید که پیوسته
بر رکاب و تعلیم قدر اینجا بیفزاید و به عنان هموار
شود و در کردن دو پا از آن بر میخیزد و بند تو ورود

پویه

پویه و تاختن چندان احتیاج به عنان نیست
و اکثر اوقات از مهمیز تنها مقصود حاصل میشود
اما در قسم ثانی گاه باشد که محتاج شد تا زیانه شود
و در تاز تاختن مدار بر عنان است و اسبی
که اخلاف بد داشته باشد لجامهای مختلف
بر کنند که ممکن یکی از آنها در تعلیم بیشتر معتبر باشد
و عمده آداب سواری آنست که در وقت
پا گذاشتن به رکاب بگو بسم الله و لا حول و لا
قوة الا بالله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الذی
سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و در رکاب کافی
از سید کائنات علیه و آله افضل الصلوات
مروی شده که هر کس در وقت سواری این
کلمات را بگوید محفوظ است او و چهار پای او
تا هنگامیکه فرود آید باب پنجم در ازاله
اخلاق ذمیمه آنچه قبل از این از صفات و اخلاق
مذموم مذکور شد چون اکثر از تأدیب نکردن سوار

باب سیم

خادم مجبوب چاره ای نیست که بلا تهمت و وجود شخصی
در وضع آن گویند تا که آن خادم بالکلیه فراموش
نماید و بعضی اسب که حروف و آن مجبوب از وفا
نمایند امر باده گرم کنند و بر بر ناف ذکر
گذارند که بریده شود و شیخ جلیل القدر علی ابن
طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل
کرده که این امر را نمی پسندند و بر کردن اسب حرون
شده اند و هم چنین گوش او بعضی اسند اولم یروا انا
خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون
و ذللناها فهم لها مالکون و ذللناها لهم
فمنها رکوبهم و منها یاکلون و سرکشی و دندان
گرفتن اگر بر عیب زایل نشود و چاره آن کندن
دندان و خصی کردن است و بعضی استادکارا
گفته اند که یک مهره پشت زیاده بر اسبان دیگر
زاده که در وجود و اینست آن مهره بد که تا بد و چند که
بد و در که سوار را نخورند اند و این قسم قابل علاج
نمی باشد و خوشخوئی بز بخیر از لطایف تدبیر است

تاثیر

تاثیر میکند و چنین روایت شده که در شب
معراج جناب رسالتمآب صلعم را اراده سواری
نمود براق شموسی کرد پس جبرئیل دست بر یال
او گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی بخدا
سوگند که سوار شده است بر تو بنده از بندگان
خدا پیش از محمد صلعم و عزیزتر و گرامی‌تر نزد خدا از
او پس عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد
و ساکن شده حضرت بر او سوار شد و بعضی
اسبان که مانع السرج و بعضی در هنگام فرود آمدن
حرکتهای ناخوش مینمایند که مانع فرود آمدن
محبوبند و اکثر علتش آن است که شاید زخمی در
پشت داشته باشد و هنوز چرکش پاک نشده
باشد و ماده چرک بجا مانده باشد بجهت خارش
پشت او حرکت سوار در پشت خود خوش میآید
و علاج آن سبب مانع فرود آمدن سوار وجود علاج
آنست که موضع زخم را بشکافند و کثافتهائی که
اندرون دارد بیرون آورده بعد بمعالجه جراحت

او گوشت تا پاک گردد و اسبی که بد نعل است
اگر علت آن بی وقوفی و ناشایستگی نعلبند است
معلوم نباشد و الا اگر سببش خشکی و سختی سم
باشد سه روز چرب باید کرد تا سمش بدست
و دشوار نباشد و نعل کنند و زیاده از قدر ضرورت
نتراشند و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر سم
اسب یکطرف نابرابر باشد از آن طرف زیاده بگیرند
و از جانب دیگر کمتر و نعلی که اطرافش زیاده باشد
و تفاوت داشته باشد نبندند و در سکندری
اگر علت آن کاهلی باشد البته زجر و تنبیه
باید کرد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حضرت
امام جعفر صادق ع مروی است که نزنید چهارپا
را در سکندری خوردن و بزنید در رم کردن
از اینجهت که چیزی می بینند که شما نمی بینید و در منع
از لجام مکرر و دهنه زدن اسب رکبید و در کافی
منقول است که هرگاه اسب رم کند یا بترسد از جایی
باید این آیه را بر گوش او باید خواند افغیر دین الله

یبغون

یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه ترجعون **باب چهارم** در آداب و علف دادن

باب چهارم

چون اکثر اوقات ترجیح اسب و دوا و اپلهها را انجام
می باید و سبب ناخوشی سواری و لاغر شده علف
ندادن باید داد تا فربه گردد و در هر حال اقلا چهار روز
علف دادن اخلاط فاسده را دفع میکند و رنگ
بدن و موی را صاف و روشن میکند و باید که علف
جو بادیانه باشد چه اگر هر شب و یا ماهیانه بکنند
باشد چندان فایده نه دهد بدین سبب علف را
در مواضع مختلفه که هوا بعضی گرم و کاهی سرد
باشد باید کاشت باد در عجم کاشتن تقدیم و تاخیر
نباید که مرتبه بمرتبه میرسیده باشد و پیش از بر آمدن
آفتاب بدروند که شبنم بر آن باشد و کم کم بزنند
آفند و کرمیکند ست توان گرفت بدهند چه اگر
یکنوبت بسیار دهند زود سیر و دل زده خواهند شد
و هر چند روز قدری نمک باید داد که باعث گوارایی
و سبب بسیار خوردن علف می شود و اگر نمک نخورد

بجو و جو بدهند و بعد ایام علف خوردن سواری
بسیار که باعث رنج و ماندگی شود نباید کرد و بعضی
روزان ایام جو نمیدهند اما بهتر است که هر روز
چیزی ده یک و یا هشت یک آنچه عادت داشته
جو را در آب بخیسانند تا شام و آنگاه باسب بدهند
و نادر است بیشتر نمیخوانند را و بعد از ایام علف
دو هفته هر روز مقداری بوجه دیرکرده که با نصف آن
کاه بیامیزند و بدهند اما اگر سرمازده باشد بوجه
نباید داد که زیان دارد و اگر بعد از ایام اسب
را فربه کنند جو نیم کوفته را در آب بخیسانند
و اندک اندک با بوجه خشک آمیخته بخورد اسب
بدهند چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش
میگردد و اسب رغبت بآن نمیکند بعضی بوجه
تر و خشک را با هم آمیزند و نصف مجموع جو بجه
داخل کنند و باسب دهند و چنین یا گویش جواز
این جهت است که زودتر از معده گذرد و هضم
شود و بوجه اگرچه زود فربه میکند اما در هوای
گرم

اما در هوای گرم باعث امراض دیگر میشود پس اگر
ضرور باشد در جای خشک به بندند و آب بر
بدن و خصیه بریزند و در وقت تشنگی اسب برف
و یخ بدهند و گفته اند که هیچ چیز اسب را چنین
فربه نمیکند که گوشت مغز را ابنه نباشد و با برنج
پخته آمیخته اندک اندک بدهند و در وقت جو
نزدیک دو منت جو باید داد که با ذکر رفتن در هیچ
حالت خوب نیست و اگر مغز از گوشت خورده
باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده اسب را که
مراعات باید کرد چه اگر زیاده دهند اعصاب
سست شود و اگر کم دهند احتیاط کرده د
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان اگر
میسر شود از صبح تا شام سه چهار مرتبه آب باید
داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث
قولنج میشود خصوص اگر بعد از آن سوار شوند اما
اگر اسب را چنان عادت داده باشند آهسته
آهسته آن عادت را باید گرفت که اگر یکبار قطع

کند تا باشد که حکمش خشک شود و فکر کند واکر
چنین شود بعد از آن اندکی آب باید داد و تا نشاط
آید وگاهی اندک اندک آب باید داد تا آنقدر که خواهش
تمام داشته باشد و هر چند کم خورد هست بهتر است بسیاری
آن تا دیگر چشم وگاهی را هم دو دو کرباس و سرما چه تاب
و درد راه دو روز چه صبر کرده باشد بخلاف جو که یکبار دادن
بهتر است و بهترین او قات او در شب است و بعضی بدروی
وقت عادت کرده‌اند و آن باعث امراض میشود اما
گاهی که شدت عادت را تمام نخورده باشد اگر نیمه آن را
با خاک و منده شاید و اگر زحمتی رسیده که تا بتدا است نیم
جو را کمتر باید داد خصوص در اسبان فربه و هر اسبی را
که بسته باشند و چندانی حرکت ننمایند در هفته یکبار
جو کمتر از عادت باید داد که نفع بسیار دارد

باب پنجم

باب پنجم در طریق خدمتکاری و قواعد نقیر از
جمله آداب که در بیته اسب ضرور است پاکیزه کردن
موضع و تیمار صبح و شام است و در مقدمه اشاره
مجملی با تفصیل شد اکنون به تفصیل مذکور میگردد
باید

باید که زیر دست و پا خشک و نرم و نیکو باشد
یعنی موضع پا را بلندتر از موضع دست سازند تا
همگی ثقل و اعتماد بدن بر دستها باشد و هر روز
دو مرتبه تیمار کنند بنوعیکه هر کثافت و گردی که
در آن مو باشد زایل شود و در ضابطه اسب علف
اهتمام تمام نمایند و در ساعت چیدن از جو هیچگونه
کاه و علف نه دهند که جو را برغبت تمام بخورد و
در هواهای مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما
باک نداشته باشد و در زمستان هر چند روز قدری
چوب گز صحرایی در اصطبل باید سوزاند چنانکه
دودش به دماغ چهارپایان برسد که نفع تمام دارد
و از جمله قواعد عربان در باده اسب آنست که
هرگاه اراده اسب دوانی و گرو بستن نمایند بود
سعی میسازند و چهل روز پیش به یکبارگی جو را اعلام
نموده که شروع در تربیت اسبان سکتند بدین طریق
که در جاهای گرم میبندند و جلهای متعدد
می پوشانند که عرق کند و در آن ایام بکاه و یونجه

خشک و جو پرورش نموده که اصلا علف تازه ندهند
و هر روز سه دو روز سواری نمایند و مرتبه بمرتبه
بر آید و سواری افزایند و اگر دو سه بار از که جهت
آنکار معین شده سواری کنند بهتر است و این
قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند و نیز
موضع بستن اسب را در آن مدت مضمار گویند و باید
که نوبت سواری را چنان قرار دهند که یکنوبت با روز
وعده مطابق افتد و در عرب مرسوم بوده اند که کار
سعی باید کرد تا حدی که اگر صد چهار صد
قدم بدواند مضطرب نشود و نفس را شد نکند و باید
و چون اثر تربیت بمرتبه کمال رسد در روز وعده
نیز بمیدان آیند و پیاده باید شد و حکید و کف آن
بر داغ و دهن اسب باید زد و لجام را باید گرفته
چند قدم باید کشید آنگاه برا زانچه که قبل از این
مذکور شد سوار شده باید تاخت و بعد از روز لجام
و سایر آلات سبک باید و زین نمدی بیان برکت پشت
اسب بدان عادت کرده باشد و زمینی که سوار خوا

گرفته

گرفته باشد چه اگر نمد زین با آنک تازه باشد آب
میز شده و نمد تازه مجوق و همچنین اگر سوار از آن
زین بیگانه باشد حرکات ناخوش میکند و باعث
زحمت اسب میگردد و سوار هر چند سبک باشد
بهتر است و عربان در این باب مضایقه نیاد
دارند تا حدی که اگر سوار سبک تر آنکه یکی باشند
بعید دو تفاوت جدا نظر کرده در پیشانی اسب
میبندند و در سایر اوقات خصوصا وقت تاختن
هر چند لجام و زین و دیگر آلات سبک باشد بهتر است
اما بعد از اتمام ایام تربیت اگر بجهت دوندگی
جنان آلات سنگین بر اسب قرار دهند که بجای تیر
نامد چه در آن روز محتاج پوشانیدن چیز چند بجهت
دفع تیر و شمشیر میشود و نیز شمشی چند از طلا و نقره
و یا اسطرلاب بر دوام لجام میبندند که از آسیب محفوظ
باشد و در تاختن هر چند قدم سر اسب را با هنگی
نکشند که باعث تندی میشود و آنچه از شرایط که بعد
از این مذکور میشود کمال مراعات نمایند و در کر و فر نیز

حیله و فریب بخاطر رسانند که خلاف شرع و مقتضاء
فتنه و فساد باشد و در اخبار چنین نظر رسیده
که در میان دو قبیله عمده از عربان بشرط بندیکه
در اسب دوانی واقع شده بود جهل سال آتش جنگ
و جدال اشتعال داشت و چندین هزار کس هلاک
شدند **باب ششم** در بیان معنی سابقه و الفاظی
که در این مقام مذکور میشود سابقه در لغت عربی
پیشی گرفتن بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دوانیدن
اسبها بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک دونده
تراند و سبق باسکون حرف با گرو بستن و بفتح
مالی است که بدان گرو بسته میشود و در حدیث
وارد شده که لا سبق الا فی نصل او خف او حافر
پس اگر لفظ سبق در این حدیث بسکون با وارد شده
مراد آن است که گرو بستن جائز نبود مگر در نصل
یعنی پیکان و خف و آنچه در دستش بجای سم است
و مراد سر دست و پای است یعنی سم و اگر بفتح با است
چنانکه میان فقهاء مشهور است آن خواهد بود
که دادن

گرو دادن و گرفتن مال اگر جائز نبود مگر در سه موضع
بنابر احتمال ثالث گرو بستن بی آنکه داد و ستد مالی
در میان باشد در غیر این مواضع نیز جائز خواهد بود
مگر چیزی چند که حرمت آن از شرع بدلائل بهمرسیده
است مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون این
سه چیز آلت جنگ و جهاد اند که عمده ارکان اسلام
و از فروع عبادات است و گرو بستن در اینها داعی بر
شجاعت و توانائی خواهد بود از این جهت سنت
شده و اگر کسی بقصد قربت کند اجر و ثواب
مرتب شود و نصل را شامل تیر و شمشیر و سایر آلات
حرب گرفته اند و خف را اعم از دست و پای شتر و
و فیل پنداشته اند و حافر را در اسب و الاغ و استر
جاری داشته اند و این قسم گرو بستن را در مرغان
مثل پرواز کبوتر جائز نمیدانند و همچنین در دویدن
آدم و در شنا کردن در آب و کشتی گرفتن از این جهت
که داخل هیچ یک از آن سه قسم اول نیست و ممکن
که گرو بسته شود ممکن است که آن مال را اجرت عوض کرد اسب

مسدود باشند بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه
مثل آنکه پنج کس باشند و هر یک هزار دینار بدهند
یا پنج هزار دینار را یک کس یا دو کس از ایشان بخصوص
که هر اسب دو اسبش سابق باشد و این همه بقسم
بحسب شرع مستحسن است و به مکان سبقیان در کرده
نشن وجود محلل ضرور است و مراد از محلل شخصی است
که با جماعت سابق باشد بشرط آنکه اگر اسب او
سبقت برد مال گرو را بگیرد و اگر نکند دو چیز نه دهد و
و چون گرو را بجهت او حلال می‌سازند او را محلل یعنی
حلال کننده میگویند و باعتقاد اکثر علمای شیعه
بی او نیز گرو جایز نیست پس اگر همراه دو کس گرو
بسته و هر یک مبلغی حاضر نموده و یا بر ذمه خود قرار
داده و محللی دخیل خود کرده باشند اگر همه بکبار برسند
برسند یا آن دو کس همراه برسند و محلل پس ماند
در این دو صورت هر یک مال خود را متصرف شوند
و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از آن دو
کس پیشتر آید ربع مجموع مال از محلل و سه ربع و یکی از
رفیق

رفیق او است و اگر یکی از آن سه کس زودتر برسند
مجموع مال از آن او است و در لغت عرب هر یک از اسبان را
باعتبار پیش رفتن و پس ماندن نامی تعیین نموده اند
و چون ذکر آنها فایده نداد از این جهت مذکور نشد
و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش اسب یا
گردن او کردن و گوش پس اگر اسبی گردنش بلند و
گوشهایش از دیگران پیش رفته باشد اعتبار نکنند
و از دوش حکم نمایند **باب هفتم** در شرایط بعضی

باب هفتم

چون سابقاً مذکور شد که مسابقه عقدیست از
عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی بشخصی
میشود مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه موقوف
است بشرطی چند و آنچه از کتب فقه معلوم میشود
و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند و دارد چهار است
که اگر در یکی از اینها خللی واقع شود گرو را باطل میدانند

اول

اول آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که ابتدا
سبق واقع شود معلوم باشد و غایت مقدم و تا آخر از
آخر مسافت باید پس اگر در ابتدای راه یکی از اسبان

پیش افتد یا پس افتد اعتبار ندارد و بعضی گفته اند
مجموع سواران باید برابر باشند و بعد از آن شروع
در دوانیدن کنند اما اکثر فقها را اعتقاد این است
که ایستادن بعضی پیش و بعضی پس بر عنای سواره
دوم
موقوف است و سبب شروع ضرر نیست دوم آنکه
مسافت مرتبه باشد که چهارپایان قطع آن بتوانند
نمایند نه آنکه اگر هم حکم بنمایند شدن اسبها در
آن شکاف کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات
زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمیکردند که پنجاه هزار
سیم آنکه
گز بذراع شرعی بوده باشد سیم آنکه چهارپایان
مشخص و معلوم باشند مثل بطریقی که یکان یکان
دیده شوند یا بنام و صفتی که احتمال دیگر نداشته باشد
چهارم
مذکور گردد چهارم آنکه احتمال پیش رفتن در هر یک
از چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیادتی
بعضی از آنها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد
پنجم
پنجم آنکه همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع
اشتر باشند و بعضی فقها در این شرط آنقدر
اهتمام

اهتمام ندارند که در دوانیدن اسب عربی را با یابو
جایز نمیدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی در
هر یک باشد از یک جنس بودن لازم نیست و
بنابر این مذهب دوانیدن اسب با الاغ و شتر
ششم
و فیل جایز خواهد بود ششم آنکه تعیین کنند که آن
چهارپایان سوار دخول پس اگر چه آنکه کسی سوار شود
هفتم
میدوانند کرده باطل است هفتم آنکه همه سواران
بیکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچیک پیش از دیگری
هشتم
ندوانند هشتم آنکه آنجماعت عاقل باشند پس
اگر دیوانه یا سفیه کرو بندند باطل خواهد بود
نهم
نهم آنکه جمعی باشند که ورزش جهاد و شجاعت
از ایشان پسندیده است پس اگر زنان کرو بندند
دهم
جایز نیست دهم آنکه مالی که از آن کرو بسته میشود
خواه نقد و خواه جنس معین و معلوم باشد و قابل
یازدهم
نزاع نتواند بود یازدهم آنکه کرو را مطلق نمی‌بندند که
در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر مال را بجهت
بیگانه قرار دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر

کلّ آن وجه را یا حصه بیش از آن را جهت کسی که از همه
عقب تر باشد مقرر کنند جایز نیست اما اگر حصه
کمتر جهت او مقرر شود جایز است دوازدهم آنکه گرو
مشتمل بر شرط فاسد نباشد مثل آنکه بگوید اگر ببازم
فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز بر اسب سوار نشوم یا آب
خود را بکشم و این وجه التزام شرع معمول نیست و چون
شرایط گرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدانکه
تیراندازی نیز موقوف خواهد بود به تعیین گرو
و تعیین مسافت و نشانه و آماج و تیر و کمان و عدد
انداختن و زدن و دوش خوردن تیر بر نشانه بعضو
شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط یا بر کنار
و گذشتن تیر از آماج یا فرا گرفتن و زان و بالجمله
عقد گرو بعنوانی باید که خصوصیات آن معلوم باشد
و قابل نزاع نشود که وسیلهٔ منازعت شدن
در هیچ باب پسندیده نیست و چون تیراندازی
از موضع این علم بیرون نیست بهمین چند کلمه
اکتفا شد و بتفصیل آن پرداخته نشد باب هشتم

دوازدهم

باب هشتم

در ذکر

در ذکر الاغ و استر از جمله مراکب یکی الاغ است
اگرچه بذلت و خواری مشهور است اما باید که فضایل آن
مشروح گشته و مذکور شده انبیا سوار میشده
اند چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام شهرت تمام
دارد و بدین سبب آن حضرت را راکب الحمار میگویند
و در کتب کافی از امیرالمؤمنین ع منقول است که
حضرت رسالت پناه صلعم الاغی داشت عفیر نام
با آنحضرت بسخن آمده گفت پدر آن من از جدم
که با نوح در کشتی بوده نقل کرده اند که روزی
نوح دست بر کفل او مالیده گفت از پشت این
الاغ بوجود آید که سید مرسلین و خاتم النبیین
سوار خواهد شد پس عفیر گفت شکر مر خدای را
که این سعادت مرا روزی شد و نیز در کتاب مذکور
از امیرالمؤمنین ع منقول است که روزی حضرت
رسالت پناه صلعم رحلت فرمود عفیر افسار خود را
پاره نموده بر سر چاهی دویده و خود را در آن چاه
افکند و بمرد و نیز در کتاب مذکور از معدن معارف

و حکایت از امام جعفر صادق علیه السلام که رغبت به
داشتن الاغ زیاد شده و بهترین اقسام مصریست
و الاغان وحشی اگرچه رنگ و صدای خوش دارند
اما قبول تربیت نمیکنند و از ازدواج الاغ با اسب
استر حاصل میشود و آن هرچند در جنگ چندان
بکار نمیاید و سواریش مناسب نیست مگر در وقتیکه
غرض اظهار شجاعت و عدم اظهار دولت داده کو نیز
در نظر خصم باشد اما در قطع مسافتهای دور دور صبور
میباشند و استراحت و سواریش بهتر از سایر
مراکب است و علما را استر نشان داده
اند و بهترین اقسام استرست که پدر و مادرش بهر بود در
مرتبه خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن اسب
بر الاغ حاصل میشود اگرچه رهوار میباشد اما اکثر
کوچک و بالاغ شبیه میباشند و از خواص استر آن
است که شناخت بیاد دارد و پیش اند و از آنجهت
اگر مادرش اسب باشد بهتر خواهد بود و از جمله
خواص استر آنکه منقطع النسل میباشند و بعضی روایت

از امیر

از امیر المؤمنین منقول است که از استر نیز باشند
حیوانات نسل حاصل میشد اما چون در فضل بجهت
ابراهیم از سایر جهاد پایان حاملین بود حضرت
علیه السلام نفرین کرد از آنجهت منقطع النسل شدند
و بعضی گفته اند هر نوعی که بترکیب دو نوع حاصل
شوند منقطع النسل خواهد بود پس بهتر است
که اگر نر باشد خصی کنند که فربه و خوش خلق میگردد
و آنچه در اخلاق بد از اسب مذکور شد در استر
بیشتر یافت میشود و از جهت در یافت محتاج بند بر
میشود و بعضی که بد سواری و قبول تربیت کند چندان
بر دست و پایش گذاشته میدارند و اگر بدان مرتبه
سرکش نباشد بعض آنکه چوبی یا دستمالی یا دستمال بر پایش
بندند فرمان بردار میشود و سر بر خود دکان
یا افکندن بر چند نزود چه رهوار میکردانند اما
بچه زاست میکند و بهترین رنگها سیاه و مگر رنگ
و کبود است و آنچه از علامات عزه و نجابت مذکور شد
در استر پسندیده است چنانکه قبل از این در جات

گذشت و اکثر احکام هیئت اعضا و عدد ابر و افکنند
و مراعات دندانها و معالجه امراض ایشان حکم ابد
دارد اما عمر اسب بیان شد و در کتاب کافی مذکور است
که معدن جواهر حضرت امام موسی کاظم ع را اسبی
سواد بود یکی از منافقین اعتراض کرد که چرا آن
اینچنین دارند که از پی دشمن نتوان رفت و در جنگ
هیچ کار نشاید از آن حضرت فرمود تطأطأت عن سمو الخیل
و تجاوزت قموء الحمیر و خیر الامور اوسطها یعنی از بلندی
اسب فرود آمده و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین
چیزها آنست که میانه باشد و نیز در کتاب مذکور
از طرخان نخاس منقول است که گفت میگذشتم در
خدمت امام جعفر صادق ع هنگامی که آن حضرت
در حیره که موضعی است در حوالی کوفه فرود آمده
بود پس پرسید از من که ما عملک یعنی چه چیز است
کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود
اطلب لی بغلة فضحاء یعنی پیدا کن از برای من استر
ماده فضحا گفتم فدای تو شوم کدام است فضحا فرمود
آن که

فرموده آنست که شکم سفید باشد و میان رانها
و لبهایش سفید باشد پس گفتم نخاس گفت که با این
صفات استری ندیده ام این گفتم و در خدمت آن حضرت
مراجعت نمودم پس همان ساعت داخل مسجد کوفه شدم
پسری را دیدم که قاطری را آب میدهد به همان صفت
گفتم از کیست این استر گفت از خداوند من گفتم
میفروشد گفت نمیداند پس از پی او رفتم تا بخداوند او
رسیدم و استر را خریده بخدمت حضرت آوردم
فرمود همین است آن صفتی که من میخواستم گفتم
فدای تو شوم دعا فرما بجهت من تا گفت اکثر الله ماله
و ولده یعنی خدا بسیار زیاده گرداند مال و فرزندان
ترا چنین منقول است از طرخان که در اندک زمانی
مال و فرزندان من بیش از همه اهل کوفه شود باب نهم
در ذکر شتر و فیل و از غرائب مراکب شتر است چنانچه
در قرآن مجید وارد شده افلا ینظرون الی الابل
کیف خلقت یعنی نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه
خلق کرده شده و این اشارت است به بسیاری از امور

باب نهم

غریبه که هر یک از جمله نعمتهای عجیب مشاهده است از
آنجمله با کمال توانائی نهایت اطاعت و فرمان برداری
و صبر بر گرسنگی و تشنگی دارند چنانچه از عربان مسموع
است که با نخ ظماه عشرا یعنی تشنگی شتر تا ده روز می‌کشد
و نیز پیمودن بیابانهای کم آب و علف بتواند کاری دیگر
آن ممکن نیست و بهترین رنگها سرخ است اما در
حدیث آمده که شتر سرخ کوتاه عمر و شتر سیاه که روی
آن مکروه و بد هیئت باشد عمرش دراز می‌باشد
و در باب این که عمر شتر را تا صد سال ذکر کرده اند
و در فکندن و برآمدن دندانها همان ترتیب که در
اسب مذکور شد منظور باید داشت اما اگر بیمار و ناتوان
خوار باشد باید که نحر تاخیر نشود چنانچه در سال
ششم مجموع افتاده عوض بر می‌آید و در سال هشتم
تا نهم دو دندان دیگر بر می‌آید و تمام دندان در طرف
زیرین می‌شکند و هم چنین فیل و حیوانات سم شکافته
در طرف بالا دندان ندارند و شتر چون اسب بر دو
قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسم
دیگر

دیگر یافت می‌شود که امروز در ولایت ایران مشاهده
خواهد بود و این قسم در کشیدن بارهای سنگین
کمال توانائی دارند اما رفتارش مانند شتر عربی نخواهد
بود و در هوای گرم زود عاجز می‌شوند و اکثرش چون
استر منقطع النسل می‌شوند و اگر نسلی بهم رسد بد
خلق و سفاهت خواهد بود و از جمله مراکب یکی فیل است
که با کمال قوت و تنومندی عجب باذل و فهمی و ترتیب می‌
پذیرد و فرمان بردار می‌گردد چنانکه در طریق صید
کردن نقل کرده اند که گودالی بر سر راهش کنده خس
پوش می‌کرده‌اند و چون در آنجا می‌افتد و یک دو روز
گرسنگی و تشنگی برا و غالب می‌گردد شخصی می‌آید
و با چوب و سنگ انواع رنج و آزار بد و می‌رساند و
و مقارن آن دیگری می‌آید و آن شخص را از او دور
می‌کرده اند و با او اظهار مهربانی می‌کند و آب و علف
می‌دهد و روز دیگر باز همان شخص اول آمده بعد از
رنج و آزار باز آن شخص دیگر آمده او را دور نموده
و دو باره اظهار مهربانی می‌کند و چون مکرر همین

معنی مخفی شود تا آن شخص بلطف الفت میکرد و در حرکت
و سکون پیرو او میکردید و با نیک اشاره او را مطلب
حاصل میشود و آن دو قسم است حبشی و هندی
و قسم اول در سر خرطوم دو دندان مانند انگشت
دارد و قسم ثانی یکی و هر دو نهایت قوت دارند
اما اگر آفتی بخرطوم رسد زود عاجز میشود و از این
جهت در وقت جنگ چندانی نفعی ندارد و گاه باشد که
مضرت عظیمی رساند چه اگر از لشکر دشمن زخمی
بخرطومش رسد همان لحظه باز میگردد و بسا که متوجه
قلب لشکر خود گردیده تمام سپاه را پریشان سازد
و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور شده که در سال
تولد حضرت پیغمبر صلعم پادشاه حبشه لشکر انبوهی
متوجه کعبه گردانیده و فیل میشوند که نامش محمود بود
بقصد خرابی اصل خانه کعبه بدان لشکر همراه کرده
چون بحوالی کعبه رسیدند شتران عبد المطلب را
در چراگاه بگرفتند و غارت نمودند این خبر که به عبد
المطلب رسید متوجه آن لشکر شد ایشان او را
باکمال

باکمال تعظیم و توقیر بمجلس شاه خود در آوردند و از
او سؤال کردند که بچه مطلب آمده گفت بجهة باز
خواست شتران خود آمده ام شاه را از ایشان در تعجب
ماند و گفت من بقصد خرابی خانه که اهل شما میپرستند
آمده ام و تو نزدیک من و سرکرده ای تا اگر التماس
خراب نکردن آن خانه میکردی قبول میکردم شتران
چه باشد که از من طلبی عبد المطلب گفت من خداوند
شتران ام و خانه کعبه خداوندی دارد که حفظ
کننده خانه خویش میباشد این بگفت و شتران خود
گرفته مراجعت نمود و در اثنای راه به فیل رسید
و او را آواز داد و گفت ای محمود میدانی که ترا بچه
کار آورده اند فیل با سر خود اشاره کرد که بلی
گفت ترا آورده اند که خانه خدا را خراب کنی آیا
خواهی کرد فیل اشاره کرد که نخواهم کرد و چون که آن
لشکر متوجه مکه شدند چون بحد حرم رسیدند فیل
بر ایستاد و هر چند تلاش کردند پیش نرفت ناچار
او را گذاشتند خود متوجه شدند چون نزدیک رسیدند

سپاه الهی در صورت مرغان هوا ظاهر و هویدا شدند
و هر یک در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ
و گل که از دانهٔ عدس بزرگتر نبود و بر سرهای ایشان
زدند چنانکه از میان پاهای ایشان بیرون رفت
و در یک لحظه تمامی آن لشکر کشته شدند مگر یکی که
گریخته خبر به حبشه برده چون این خبر و حکایت را
بانجام رسانید یکی از آن مرغان پیدا شد به اهل
ولایت سپرد که آن مرغان مذکور شکار بودند در آن
سخن بود که همان سنگ در سر او بر سر او زد و او را
نیز واصل جهنم کرد حضرت را درد شده که بر سر سنگ
در نام آن کشته شده نقش بود و اشاره به این
واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب به حضرت
رسول صلعم را در سورهٔ الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل. مرحلهٔ سیم در معالجات امراض که از تن [margin: مرحلهٔ سیم]
شنا است و بر نه باب باب اول در امراض سر [margin: باب اول]
و چشم. اما ناخنه پردهٔ سفید [illegible] بر اطراف
چشم که بسبب هوا زده [illegible]

[illegible]

و مجبوس باشد و چون از گوشهٔ چشم ظاهر شود قبل از
آنکه صلب شده علاج باید کرد به این طریق که اسب را
بر زمین نرم بخوابانند و سوزن در زیر آن پرده کرده
تا ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ ببرند و آن موضع را
روغن چرب کنند و پارچه بر چشم ببندند که
دو روز از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن
نمک کوفته بپاشند علاج دیگر که محتاج ببریدن [margin: ع د]
نشود زعفران و مشک صبر [illegible] از پوست انار [illegible]
یکدانه پوست [illegible] مجموع را نرم
صلایه کرده با عسل صاف معجون نمایند و مکرر [margin: سه زند خ]
با پر یا میل در چشم کشند و این معالجات سیاه
و سفید را نیز دارد [illegible] کرده اند. و اگر ناخنه سرخ رنگ [margin: و اگر ناخنه]
باشد یک دو گرم زاج [illegible] کرده [illegible] بند و چون
سرمه در چشم کشند و اگر بسبب [illegible] افتادن
یا خوردن [illegible] باشد بعد از خون گرفتن آرد
جو و تخم مرغ را مرهم کنند و بر چشم بندند و اگر
علت آشفتگی چشم گرمی هوا باشد پوست [illegible]

وکف دریا و زرده چوبه و نبات سفید مساوی
یکی یکی کوفته و بیخته چون سرمه در چشم کشند و اما علاج
لکه سفید که آنست که استخوان سر او پیدا آید
و سه روز در چشم کشند علاج دیگر جوز بوا مامیران
چینی از هر یک یک درم کافور و فلفل از هر یک
یکدانه صلایه کرده در چشم کشند علاج دیگر پوست
تخم شترمرغ پوست تخم مرغ خانگی از هر یک یک مثقال
استخوان کوردان خرگوش صدف سوخته کف
دریا از هر یک یک درم مشک و کافور از هر یک
نیم درم در چشم کشند علاج دیگر پنبه خرچنگ و آب
کنند با عسل آمیخته در چشم کشند علاج دیگر
صبر زعفران کف دریا همه مساوی صلایه کرده
فتیله از پنبه و عسل آلوده کنند و داروها را بر آن
فتیله پاشیده در چشم گذارند در معالجه جراحات
چشم دارو سیاه پوست جگر بریان را بر روغن
گاو بریان شوند و [illegible] در چشم آب بندند
و پنج روز بگذارند بعد از آن زنجبیل و نبات [illegible]

از هر یک

ع ق
ع ق
سفیده
ع ق
ع ق
در معالجه جراحات چشم

از هر یک نیم مثقال با یکدانک زعفران و دو جو مشک
معجون ساخته بخورند و نفع کلی به بینند و در این ایام
گوشت اسب را از بیرون و اندرون بروغن گاو چرب
کنند و اسب را در میان آب روان نگاه داشتن
آب سیاه را نافع است در معالجه شب کوری خوناب
جگر گوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته
در حوالی چشم بمالند و چند قطره در چشم چکانند
در معالجه سبل و آن چند گونه است اول آنکه
خلط فاسد در دماغ بهم رسد علاج آنست که
بدن خشک شود و پرهیز کنند و به آب خوردن چندان
رغبت نکنند علاج دیگر زعفران و نوشادر از
هر یک دو درم کوفته با پنج درم شکر معجون سازند
و چهار روز بخورند و شیر هند و [illegible] سیاه و نبات
و نمک پادشاهی از هر یک دو درم صلایه کرده [illegible]
[illegible] گذارند و در [illegible] [illegible]
که اسرار دوا تا مغز برسد آب در چشم ظاهر شود
و بعد از سه روز زرده تخم مرغ با روغن تازه [illegible]

در معالجه شب کوری
در معالجه سبل
۱
ع

دریزند و اگر سبب خلط سوداوی باشد علامتش آنست
که پیوسته چون آدم وسواسی سر بجنباند و چشم تیره
و تاریک میشود علاج شاهتره زرده چوبه نکو
سفید از هر یک پنج درم مویز و خارخسک از هر یک
پنج درم زعفران نیم مثقال از هر یک دو درم مجموع را
در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند پس
سه قسم نموده هر روزی قسمی بحلق بینی دریزند علاج
دیگر هفت روز هر روز چهار رطل شیر ماده با یک درم
شکر آمیخته بدهند و اگر بچه در توانگی رسیده
بیهوده لگد زند و دندان بکرد از بهر و شقیقه خون
بگیرند و پیه خرس را در شراب کهنه جوشانیده حقنه
کنند و پیه بزکوهی را با گلاب و کافور و بول الاغ
آمیخته بحلق اسب دریزند و تمر هندی و پوست
هلیله سیاه را در آب جوشانیدن و حقنه کردن
نیز نافع است و اگر پیوسته حرکت از پیش آید و در
افتاد دست و پا را بر زمین کشد قسط سفید و لبان را
در روغن جوشانید، قدری بگوش و دماغش
بریزند

خنطل

دریزند و شهد را بر روی ناف اعضا مالند و اگر با خلط
شانی چشم و دم را شسته باشد نارنج و سرکه و روغن
و حنظل از هر یک یک رطل با قدری سپستان و تنکار
کوبیده بجوشانند و بتمام بمالند و دو طرف شانه را
بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی آید پنج
درم اقاقیا باید بست و در دکام بهترین معالجات
آنست که دو چوب گز بید را عرش بشانند و روغن
در بینی بچکانند و زرده تخم مرغ با روغن آمیخته
بحلق دریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور
و روغن آن نیز داخل کنند و گاهی از آب با هوای
سرد بعید از حرکت باعث آن میشود که بر روی و طرف
لب و دو طرف سوراخ بینی دو برآمده کلی مانند استخوان
بهم میرسد و نفس تنگ میزند و میخوابد و اگر زود علاج
نکنند هلاک میشود علاج آنست که آن دو موضع را
شکافته آن دو برآمده کلی هارا بیرون آورند و نمک
پر کنند باب دوم در معالجه امراض حلق و حنجره
اما خناق علامتش آنست که زبان سیاه شود

وچشمها بجوشانند و آب از چشم آید علاج
ده دانه سپستان را دو سیر روغن جوشانیده
بحلقش بریزند و آب و جو کم از عادت دهند و اگر
زبان سرخ و آماسیده باشد موی زبان را بیرون
کرده و حلبه با زرده تخم مرغ بدهند و اما سرفه
اگر باعثش هوا زدگی باشد شبها زیاده میشود
و آب از بینی می آید علاج هفت عدد تخم مرغ
در سرکه شسته بگذارند تا پوستش نرم شود تا پوست
آن تخمها نرم و نازک شود پس در وقت گرسنگی
یکان یکان را بحلق اسب افکنند و چون تخفیف
یابد قدری موی زبان را بیرون کنند و بادام
و عسل و روغن کنجد معجون ساخته بدهند و این
علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد و اگر سبب سرفه
حرارت باشد در روز و هوای گرم زیاده میشود
علاج سه رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر ممزوج
نموده نیم گرم بحلقو بریزند و اگر علت سرفه آن باشد
که چیزی مانند پر یا غبار در علف بوده بحلقش
چسبیده

چسبیده علامتش آنست که پیوسته سرفه میکند
و دهان اسب را گشوده ملاحظه کنند اگر مرئی
باشد بیرون آورند و الا چند روز برگ نی و علف
تازه بدهند که نافع است و گاه باشد که هوا زدگی
باعث سرفه شود اما اندرون گلو ورم کند چون
خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که قدرت بر شیهه
نداشته باشد و این مرض را سقاوه گویند و اگر زود
علاج نکنند هلاک میشود و اگر در اسطبل گرم
سرعت که بیلاد سرد سیر آورند بسبب استنشاق هوای
سرد در وقت عرق حادث میشود علاج حوالی سینه را
چرب کنند تا ماده سقاوه بیرون کند و چون نرم شود
نشتر زنند تا هر چرک داشته باشد دفع شود و سر
داغ کرده مرهم گل و زاج کوفته بر کشند و قسمی دیگر
از هوا زدگی میباشد که باعث خشکی و گرفتگی
در گردن و گوش و سینه میشود و سر با هم نمی رسد
و گوش و چشم بسوی دماغ میل دارد و این مرض
گویند علاج سرهای گوش را هشت جا داغ کنند و بعضی

پشت گوش و سر و دوش و میان پشت و سر و استخوان
دم و ران به آهن گرم بر نشانند و در خانه گرم تاریک
ببندند و سرفا دادن و عرق جوشانیده به تمام سر
و بدن او بمالند و نمک هندی و حلتیت و تخم
کرمانی و کافور از هر یک دو دانگ و حلبه یک با
پنج درم کوفته با موم گداخته بیامیزند و بخورد دوش (?)
دهند و چند روز بعوض علف زردک را ریزه
کرده بر روی زمین بریزند تا گردن را بلند کرده
بخورد و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند
و باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش
عجب خود نافع (?) باشند اما چون پیش او را بگیرند و بعد
از لحظه رها کنند نفس تند زند و بر رهای پیش
بلرزد و اعضا خشک شده گردن بجانب راست
و چپ دشوار بتواند سرج دو رگ که میان دو
ران است بگشایند و نیز دو رگ که میان دو دست
بر بالای زانوست بگشایند و از چهار دو لاسفک (?)
دو رطل خون بگیرند و پیشکل گوسفند را در آب
حل کرده

وعلت پیش (?)

ع

حل کرده بجوشانند و به تمام اعضا بمالند و چهار رطل
بیاد را کوفته در آب بر آن بپاشند پس سفید تر ند (?)
و شیره را بحلقش بریزند و چون ضعف غالب شد بدهند
و اگر این حالت از جو خوردن بسیار باشد و پیش
جو به هم رسد علامتش آنست که سست و پیچیده (?)
شود و اگر حرکت فرمایند پاها را سکند (?) و عرق خود (?)
و بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش آید سرج
دو رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل خون
بگیرند و چهار رطل شیره بیاد را با یک رطل روغن
آمیخته بحلقش بریزند و آب سرد بر تمام بدن بپاشند
و چند روز جو باز گرفته علف سبز بدهند و اگر در
این حالت باشد که چهار دست و پای خود شود و حرکت (?)
سر خود را بر زمین رساند و قدرت حرکت نداشته باشد
و در سرگین فکندن ناله کند و این عبارت از مرض
است و علاجش آنست که او را بر جای بچوبی (?)
کنند تا چند قطره خون آید بعد از آن سرهای چهار
دست و پا را بتراشند تا جایی که خون ظاهر شود

ع

وچند عدد آجر را گرم کرده تر نماده و سرکه کهنه
بر آن آجرها بریزند و دو خرقه پیچیده بر بدن اسب
گذارند و شیر و سرکه را بر زمینی که با آتش گرم شده باشد
بپاشند و اسب را چادر کرده بر آن زمین بدارند
تا بخار و میان سم دود و باعث سیلان ماده بیرون
و باز شود و این عمل را مکرر بکنند تا آسوده شود و بعد از
آن از دو دوك بالای سم اسب بکر طاحون بگیرند
پس سمها را میان خاکستر گرم گذارند تا خون بنشیند
آنگاه زاج و مازو با قطران آمیخته نیم گرم بر سمها
ببندند هر روز آن را تازه کنند تا وقتیکه چرك منقطع
شود و دوا نهادن موقوف گردد تازه نهند باب هشتم

باب هشتم

در معالجه قولنج و نفخ باد بدانکه اکثر امراض که
از این مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی
روده خامت بهم رسد و شاید که خوردن خاك باعث
باشد علامتش آنست که بسیار بخوابد و غلطد
و نفس تند زند و ناله کند علاج و از دو عرق گردن
وکرا فکندن و باعث بسیار بکنند که

علاج

نفس

نفس بد تر اوردن زند و پیوسته حرکت دهند و خوام
برد بر دم و شکم زنند تا بجهد و اگر انداز دو بو سیله
عرق آن تازه دفع شود و مقعد را چرب کرده بپا زنا
سبی یا صابون یا چیزی دیگر که شدت داشته باشد
شیاف کنند و بعد از آن به تا چوب میان سوراخ
مقعدش گذارند که اگر نفخ کرده شده باشد زایل
گردد و اگر آن خشکی باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب با ندرون مقعد کرده بیرون آورند و اگر
معتبر نشود آب رازیانه و شیر و عسل نیم گرم علفش
دهند و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه کنند
و شکم او با روغن و زهره گاو چرب سازند و دو مثقال
تخم هلیلون را صلایه کرده در سوراخ بینی ریزند
و اگر به آب گرم حقنه کنند نافع است علاج دیگر
نیم رطل هلیله زرد با نصف آن مویز و قدری تخم
مهلك درده و رطل آب جوشانده صاف نموده
بخوردش دهند یا حقنه کنند و اگر با علامات تنگی
شکم زیاده باشد و پیوسته نظر بر پهلوها خود کند

ع د

شه و رطل شراب کهنه و یک رطل پیه گوسفند و دو
رطل آب جو و یک مثقال حلتیت در پنج رطل آب
جوشانیده صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال
زهره گاو را در یک رطل آب کشنیز حل کرده حلقش
ریزند و یک روز علف ندهند **معجون دیگر** مویز را
دانه بیرون کرده و بادیان و سعتر و... مجموع را
کوفته با عسل معجون کنند و بخوردش دهند و اگر
پیه خوک با زیت حل کنند نفع دارد و اگر با این علامات
خود بخود بی آنکه حرکت دهند تمام بدن عرق کرده
باشد دو رطل بول آدمی و یک رطل آب کامه
و نیم رطل آب برگ ترب و نیم رطل پیاز در آن افکنند
و تخم رازیانه و حلبه از هر یک ده مثقال اضافه
نمایند آنگاه جوشانیده صاف نموده حلقش ریزند
که بعد از ساعتی دو دنک که میان پاها است بکشایند
و با نمک و آب نیم گرم حقنه کنند و دست و پا
و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج
از چشم و بینی آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم
باشد

باشد پنج پره و گوشت ناخن کوچک بکشند و دو رگ زیر
زبان را به نشتر بگشایند و نیم رطل حبة الخضرا را با...
کوفته با یک رطل روغن اسفناج حلقش ریزند **معجون**
دیگر بادیان دو جزو شکر سرخ را صلایه کرده با...
کهنه آمیخته بخوردش دهند و گاهی قولنج از هوای
بسیار سرد بهم رسد علامتش اینست که گشادن
دهان بسیار دشوار میشود و موهای بدن را...
محکم نمیتوان کند(؟) و آب از چشم میآید **معجون** حب شهال
قسط ... با ... دانه ... کوفته در روغن زیت
بجوشانند و در تمام بدن اسب بمالند و اگر بسبب
قولنج حبس البول باشد علامتش اینست که هر دو
پا را گشاده به هیئتی که بول کردن معتاد است
و بسیار عرق میکند و میخوابد و میخیزد **معجون** مگر
ملح ... خالص آلوده نمایند و بو... ذکر
...ند و دست را گل آلوده کرده لحظه لحظه از
سرگوشت ... بمالند و اگر بادیان چنین شود
چرب کرده بنمک و ... آلوده سازند و اندک

انذک بفرجتی کند و در اسب غریز نیست چرب به
اندرون سفید کردن نفع دارد و اگر مثانه از وضع
خود کرمیده باشد در هیئت جوید و اگر بول اسب قطره
قطره آید بجای آب شیر و دوغ بدهند و در اکثر این
امراض از آب و جو پرهیز فرمایند و بعد از تشنگی
و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و جو کم از عادت
دهند و بهتر است که نصف قدر عادت گندم را
جوشانیده بعوض جو بدهند و هر روز قدری از آن
کم کرده و مثل آن جو افزایند تا وقتیکه بقدر عادت
رسد و بهترین معالجات در عموم امراض و خصوص
درد شکم باطنی است که بدعا و تعوید و توسل
شوند چنانکه شیخ جلیل الفقیه ابو القاسم علی ابن
طاوس علوی قدس الله روحه در کتاب امان
الاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر اسب
مرده خواند و بفضل الهی آن اسب باز زنده شد
اقسمت علیک ایتها العلة بعزة الله و بعظمة
عظمة الله و بجلال جلال الله و بقدرة قدرة الله

و بسلطان

و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا الله و بما جری
به التسلیم من عند الله و لا حول و لا قوة الا بالله الا
انصرفت **باب چهارم** در معالجه سایر امراض باطنی
اگر زحمتی به پشتش رسیده باشد علامتش آن است
که در سینه چنان کوفتگی بهم رسد که چون از جا
باز کنند راه رفتن برا دشوار باشد و دست و پای
بهم براید و چون چند قدم براند اغلب ترطرف
شود **علاج** خون بگیرند و نمک بر گوشت خوک پاشیده
بر آتش نهند تا جوش آورد آنگاه بسینه اسب بمالند
و دوا چه عمیق افکنده تا اشنا کند و اما شب کردن
علامتش آن است که سر فرود افکند و تمام اعضایش
گرم گردد و چشمها خوابیده دارد و دست و پا درد فرف
مضطرب باشد و پیچ گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف
کم خورد **علاج** نعل از چهار دست و پا باز گرفته
نفط و نمک بمالند و خون بگیرند و یک روز آب
ندهند آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد خیار
و نیم رطل کنجد و نیم رطل شاه تره را در ده رطل آب

باب چهارم

ع آما ملبکد

ع

بجوشانند تا به دو رطل آید پس صاف نموده بحلقش
ریزند و اگر خشکی بر اسب غالب گردد علامتش آن
است که تا ربک و نزار شود و سینه بیاماسد و پیخ
خشک شود علاج یک شب خورش باز گیرند پس روغن
گاو و روغن کنجد از هر یک نیم رطل بحلقش ریزند و گر
سبزه خاله را سوخته بسایند و به آرد خمیر کرده بخورش
دهند و چند روز علف تازه بدهند و اگر آبش
است که شود چنانکه علف نخورد با هر روز از قدر عاقر
چرمی که کند دود کاغذ بدماغش رسانند و روغن
بحلقش ریزند و تا پیه خوش و شراب کهنه کنند
و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال حلتیت
یک مثقال و هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره
کرمانی نانخواه صعتر از هر یک ۲ مثقال مجموع را
کوفته با شراب جوشانیده صاف نموده بحلقش
ریزند و این دوا را سه روز بکار برند و اگر اسبی
گرمی سرشکم داشته باشد علامتش آنست که
پوست بر بدنش خشک و موها راست شود و گردن
بو یار

بد بو دار تا لد و علف بسیار خورد و اما فایده او ظاهر
نشود علاج یک رطل خرما و یک مثقال صبر را در شراب
جوشانیده صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند
و بحلقش ریزند و یک رطل حلبه و نیم رطل سپندان
شنبلیله است
با جو یک کند بعد که در شراب جوشیده باشد سه روز
بدهند علاج یک رطل مویز سیاه دانه بیرون کنند
و یک رطل حلبه را به آب گرم شسته خشک کنند
و زیره کرمانی بادیان و کشنیز خشک و نانخواه
و تخم اسپاناخ از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته با دو
رطل آرد جو خمیر کرده بخورش دهند و در وقت
تشنگی آبی که کله گوسفند در آن پخته و محرار شده
باشد سرد کرده بحلقش ریزند و اگر از هوای اسب
گرم یا حرارت ضعیف شده باشد آرد جو و دو بوند
چیچ را با دوغ تازه بیامیزند و بدان حقنه کنند
و قدری کافور در گلاب حل کرده بحلقو
ریختن دفع حرارت میکند اما اگر دو بوند خراشیده
باشد دو مثقال باید داد و دو بوند زیاده از این باید

میمون را داد و اسبی که کره یا پیر باشد اصلا نباید
داد که باعث افلیج میشود و این از غرایب مسائل
طبی است که دیده‌اند در مزاج ایشان باعث حرارت
و غرایب علت برودت است و اگر سردی هوا
باعث ناتوانی شده باشد در جای گرم ببندند و بلوط
دو عدد [illegible] گرم و آب ناردانه بحلقش بریزند
و جو برشته بدهند یا علف سبز بدهند علاج در
بن [illegible] دسته اسفناج را در روغن جوشانیده و [illegible]
سعید و نوشادر از هر یک دو مثقال با پنج مثقال
شکر معجون کرده هفت حصه کنند و هر روز
حصه‌ای بخوردش دهند و اگر باعث ضعیف بودن
دندان زیاد یا بلندی بعضی از دندانها باشد
که بدان سبب علف و جو را خوب نخاید و هضم
نشده از معده گذرد علاج آنکه آن دندانها را
بشکنند و بعد از شکستن روغن گرم با آن بمالند و چند
روز از آب سرد احتراز نمایند و اگر اسبی علف
آلوده [illegible] با باد یا سایر حشرات خورده باشد
علامتش

علامتش آنست که زبان زرد شود و دست و پایش
مضطرب میگردد و در فشار می افتد علاج دو
رگ شقیقه را بگشایند خون ما بین زردی ظاهر
میشود امتداد که رنگ خون سرخ شود خون بگیرند
و نیم مثقال [illegible] در سرکه حل کرده بحلقش بریزند
و اگر آن دملها ظاهر نباشد سراسب را زهر آلوده [illegible]
ببندند باعث ظهور آن دملها میگردد و دیگر امراض
باطنی که در ظاهر علامت ندارد هر یک در موضع خود
مذکور میشود باب پنجم در معالجه اعضاء و دم
و چشم اگر [illegible] یا علف دیگر که در مزاج اسب
سمیت دارد خاصیت کند علاج آنست که از دو رگ
شقیقه با [illegible] خون بگیرند و کافور را در گلاب حل
کرده به دماغش بزنند و بیخ [illegible] را در شراب جوشانیده
بحلقش بریزند و آب که [illegible] و ذات جوشیده
باشد سرد کرده بدهند و اگر اندرون [illegible] ورم
کرده باشد آرد جو را با آب سماق که با ناردانه ترش
خمیر کرده بعوض جو بدهند اما ورم و دوش و پشت که

باب پنجم

اوکرنت سوادحب با هوای سرد در وقت عرق حاصل

ع ج

میشود علاجش آن است که اول نمک و سیاه دانه را
کوفته با روغن بمالند و با رچه خنک بیخ را بروغن
آلوده کرده یک شبانه روز بر آن موضع ببندند
و اگر برطرف نشود حلبه و لبلاب و اشق و مرمکی
کوفته با سرشیر مرهم ساخته نکو ببندند و در وقت
بستن و گشودن با آب نرم کرده باشند تا وقتیکه ورم
نابود شود و یک بار پس هر چرکی که داشته باشد
بفشارند و زنگار سوده بپاشند و بعد از آن مرهم ابا
زنگار ببندند چند روز تا وقتیکه چرک تمام شود
و اگر بعوض آن مرهم قطران و صبر صلایه کرده
با روغن بمالند یا خاکستر بابونه (?) [illegible] ممزوج کرده
بمالند نیز نفع دارد و اگر زیر دست مرتبه بعد
لیموت ورم کند بشکافند و هر چرکی و خون که داشته
باشد بفشارند و نمک را با برگ گل خطمی کوفته آن
زخم را پر کنند و دو روز [illegible] زاج کنند اما ورم

ع ج

خصیه علاجش آنست که در [illegible] عمیع و [illegible]

برانچه

برانند و نر بزه و با ملاحی خشک را کوفته با موبز (?) [illegible]
بیرون کرده و عسل و روغن زیت معجون کرده به
ببندند نافع است و درد و ورم ذکر بیضه مرغ را در روغن
زیت جوشانیده مکرر بمالند و اما استسقا علاجش
آنست که شکم و سایر اعضا آماس کند و چون انگشت
بر آن آماس گذاشته زور کند فرو رود علاج در

ع

آفتاب گرم بنشانند و حلوای بنفسه بپوشانند
چنانکه سر تا پا عرق کند پس زیر ناف را بمقدار دو
انگشت سوراخ باید کرد بعد از آن که فتیله کنجاره
داشته باشد تا زرد آبی که زیر پوست جمع شده
بیرون آید و بعد از آن حرکت نباید فرمایند که
[illegible] دفع شود آنگاه نفط سفید بموضع زخم بمالند
اما بعوض علف برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر
یافت شود نخود را در آب جوشانیده بعوض جو داده
و آن آب را سرد کرده در وقت تشنگی [illegible]
بدهند و اما ورم زانو علاجش آنست که دنبه
و حنا را کوفته بر آن موضع ببندند و اگر ورم بسیار

سخت باشد فندق حلبه بزر را ضماد کنند و بعد از آن
شیر دوغ که در وی کم نرم شده باشد بر نخشش بنهانند
و هر چرک و خون که داشته باشد بگشایند و اگر
بدین دارو ها نرم نگردد پیاز نرگس را کوفته بر بندند
و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند و اگر علت
دستش موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند
آب بیرون آید و این اکثر اسبهای که در زمین نمناک
پر آب و علف میگردد بهم میرسد علاج آنست ع
که زاج و مازو را کوفته با قطران گداخته بیامیزند
و بر تمام سم بمالند و حنا باده بشکل موزه بر سم
ببندند و اگر عضوی از اعضا بسبب گزیدن
مار یا سایر حشرات ورم کند سیر را کوفته با سرکه و آب
لیمو بمالند و روغن بید ناخش بریزند و با یکرطل
خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی سر باشد رگ
شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد از رگی که در آن
حوالی است بگشایند و سیر و سرکه و خاک باران دیده را
بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گرهی پیدا شود
چون مهره

چون مهره سخت و این اکثر در پس دست میباشد
ع علاج آنست که مکرر با دست بمالند و باندازه
آن قدری سریش را خمیر کرده بر آنجا بسبندند تا نرم شود
دو حصه پیاز نرگس و یک حصه کوهان شتر بکوبند و
در مرهم بسازند پس حلقه از آن هم که دور آن مهره را
بگیرد بر آنجا گذاشته و آن مرهم را در میان آن حلقه
بر سر آن مهره گذارند که نرم شود آنگاه شکافته
باب بیستم بفشرند و نمک پر کنند **باب بیستم** در معالجه جراحات
اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست و اگر بعجز
تمام علاج کنند باندک سواری عود میکند و طریق
معالجه آنست که پایین زخم را نشتر زنند که ماده
میل با آن طرف کند و مرهم بالای زخم نهند و اگر
کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم را
فرو گیرد و دارو های که گوشت نو میرویاند استعمال
نمایند و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش فاسد
شده باشد برگ بوته خشک و زنگار را صلایه
کرده با روغن مرهم بسازند و بر زخم گذارند تا یک

شبانه روز که گوشت مرده را زایل کرده اند و اگر
سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن
آمیخته بر زخم بندند نیز نفع دارد و اگر پایها را با
پوست تخم بزرگ و مغز پنبه دانه را کوفته بر بندند
علاج دیگر چوب سپید و پوست جوز و مهره را بسوزانند
و خاکستر او را با آب بر زخم مالند اما از نصف روز
بیشتر نگذارند که استخوان را نیز بسوزد و اگر کرم در
زخم بهم رسیده باشد اول با آب کنند تا بشویند
بعد از آن آهک آب ندیده و زاج صلایه
کرده بپاشند و چون کرم گوشت فاسد در اطراف
زخم نماند و غرض رستن گوشت تازه و ازاله زخم
باشد پوست هلیله زرد و پوست انار شیرین
و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته با سفیده تخم مرغ
بیامیزند و یک شبانه روز بر آن موضع ببندند بعد
از آن گشوده نمک و آب گرم بشویند و با دنبه و روغن
کنجد چرب کنند و چون زخم میل بخشکی کند قیر
و موم و کندر را در روغن کهنه پخته بهم بگدازند

٤د

و اما زخمی

و اما زخمی که از گزیدن سباع خاصه سگ و مجرب
علاجها آنست که هر روز چند مرتبه با آب سرد
بشویند و حلتیت را در روغن زیت جوشانیده
بمالند و در خصوص زخم پلنگ شکم صفدع را
بشکافند و بر آن زخم بندند و اگر بسبب افتادن
از جای یا صدمه عضوی زخم شده باشد سنگ
مغناطیس را با آب سایند و مکرر بر آن موضع بمالند
و با دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخ
که در زمین میباشد خشک کرده صلایه کنند
و بر آن موضع بپاشند و زراوند را صلایه کرده با عسل
بیامیزند و بمالند و هر گونه زخمی را از آب و هوای
سرد و بوی خوش پرهیز باید فرمود و دود چوب
گز با پوست خشخاش یا سرگین بدماغ و عضو زخمدار
باید رسانید و اگر پیکانی یا استخوانی در میان
گوشت مانده باشد پیه را با آب کاه تر کرده
مکرر بر آن موضع گذارند و دهن زخم را با پیه خوک
چرب کنند و هرگاه بعد از بیرون آوردن جای

آنرا بزرده تخم مرغ ونمك پر كنند نافع است ودر
جذب الاث حدید بحجر مقناطیس كمال تاثیر دارد
وهر زخمی كه بعد از التیام موضعش موی نیاورد
تراشند سم اسب سیاه را بسوزانند وصلایه كرده
با روغن زیت بر آن موضع بمالند واگر جائی از بدن
اسب بی سبب ظاهری زخم شود وخون آید نامش
كاو باحنا وخطمی آمیخته بمالند اما این گوشت را هر
چند علاج نكنند بهتر است از اینجهت كه باعث دفع
اخلاط فاسد وحفظ از سایر امراض است واما
ترکیدن سم كه اینرا شقاق ونمله گویند علاجش آنست
كه آن شكافها را با آهك ونفط پر كنند ودنبه
وقطران را گداخته جوشان بو بزنند وروغن بادام
تلخ بمالند ومكرر سوادج كنند وبگدوروز جو
ندهند وشكر وخشخاش وروغن با هم آمیخته به
حلقش بریزند وچون شروع در جو دادن كنند
مقداری از عادت كم كرده بعوض آن كشنیز
خشك اضافه نمایند وپیه در كرباسی پیچیده بر سم
ببندند

ع

ببندند كه از آنجا قطره قطره بسم میآمده باشد وصبر
وكندر وزاج وپوست انار ومغز بادام تلخ را صلایه
كرده با شیره عنب الثعلب وروغن نیم گرم آمیخته
چند روز بر پی وخورده گاه بمالند ومرداسنگ
سوده را با روغن گل طالیدن نیز نافع است واگر
سم از پی شكلی سوده باشد قطران ونفط مفید است
جوشانیده بر میان سم بریزند وآرد گندم را با پیه
گوسفند وآب كنند تا خمیر كرده سه روز به سم ببندند
وروز بر پایه سرگین خشك بریزند باب هفتم در

باب هفتم

معالجه جوشش وخارش ولكه اما اخشاد بر دانه
است كه بعد بر غدد با بزرگ تر گردد آب پیدا
میشود واگر زود دفع علاج نكنند تمام بدن اسب را
فرو میگیرد وباعث هلاك میشود واگر این مرض
از خوردن سوسمار گوچك در میان علف حادث
میشود علاجش آنست كه آن موضع را با نیش بشكافند

عج

وآن دانه ها را بیرون آورند وزخم را با برگ كتان(?)
كوفته پر كنند واگر روز دیگر هم چنین دانه بهم رسد

واین اگر در اسبان سفید مباشد علاج
آنست که بتکافند و آن دانه را بیرون آورند
و آب لیمو و نمک عکر و بمالند و اما سایر جوششها
که تمام بدن را گرفته باشد علاج آنست که سفید
ماش و طلحون بگیرند و همان خون را با لعاب خطمی
سفید آمیخته بر تمام بدن بمالند و اگر حوالی جو [illegible]
تمام بدن زرد باشد نمک را با روغن گاو آمیخته
بمالند و اگر چه هر آن جوششها کشاده باشد و آب
زرد منعفن بیرون آید زنگار و نوشادر و نمک
و قلیا را صلایه کرده بپاشند و صبر زرد و هلیله
زرد و گلنار و مهی از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته
بخورد [illegible] دهند علاج دیگر هدهد را بسوزانند
و خاکستر آن را در آب کرده بخورد [illegible] دهند گنج
در دم گوگرد فارس مثل آن نمک دیگر طلا و روغن
کنجد حل کرده بر بدن بمالند و با آب صابون و نارنج
بشویند و اگر جوششی ظاهر [illegible] بر ساق و [illegible]
دست و پای اسب حاصل شود و این نیز قسمی از [illegible]

علاج [illegible]

علاج آنست که اول فصد [illegible] خاکستر در آب ریخته
بآن آب ساق دست و پای اسب را بشویند و هر روز
مرهمی از زنگار و روغن زیت ساخته بمالند و دیگر
بشویند و نگذارند دست و پا را بآب [illegible]
منفعل شوند [illegible] که با [illegible] سرد کرده باشند
ریخته بخورد [illegible] دهند علاج دیگر مرداسنگ را با
انزروت صلایه کرده با روغن گل سرخ بمالند
و اگر در زیر حشفه [illegible] جوشش ظاهر شود [illegible]
[illegible] را بموی دم اسب ببندند [illegible]
دو روز بگذارند [illegible] انزروت و جوز بویا [illegible]
آتش گذاشته در [illegible] کرده [illegible]
و شکر و شیر و روغن زیت باهم آمیخته [illegible]
[illegible] و هر قسمی از اقسام جوشش که گوشت حوالی
او خورده شده باشد و اصل جوشش [illegible] افتاده
باشد و چون [illegible] چیزها [illegible] ظاهر شد
علاج آنست که از زنجفر سرخ و زنجفر زرد از هر یک
ده درم و آهک [illegible] صلایه

کرده در سرکه نشد سه چهار مرتبه بجنبانند چنانکه
هر مرتبه بعد دو انگشت سرکه بر بالاء آن دارو
ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده باد دیگر صلایه
کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر کرده تدریج از آن
بپاشند و اگر مغز پنبه دانه را صلایه کنند و بر اعضا
بمالند نیز نافع است و هر اسپی که گر شود علاج آن است
که خود را بیاد بخارد و مویش بریزد **علاج** خون بگیرند
و علف تازه بدهند و جو و خاکستر بر موضع خارش
بمالند تا مقدار که زخم شود پس سناء دانه و نمک آنرا
کوفته با روغن زیت بمالند **علاج دیگر** زنگار سوده
با مغز [illegible] کوبیده بمالند و هر یک این دواها را که
مالیده باشند در وقت شستن با آب صابون بشویند
و اگر این مرض کهنه شده باشد هر هفته دو مرتبه آنرا
بشویند و خاکستر را با آب آمیخته در وقت شستن
بجوش دهند و بدن را با آب صابون بشویند
و دواهای سابق را استعمال کنند و اگر موی شاف
اسب بریزد و این نیز هم از اقسام شقاق است بعد از آن

که مکرر

که مکرر با آب صابون شسته باشند مغز بادام کاهو
و مغز بادام تلخ و روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یک
دیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند و اگر این
دواها یافت نشود روغن با چربی نیز نافع است و اگر
بر گرد لب یا چشم یا سایر اعضا لکهای سفید بهم رسد
چند دانه برگ گلابی اندرون در آب بجوشانند تا
مضمحل شود پس صاف کرده محلش بزنند و خوک را
بکشند و با آلات اندرون مدور کرده سر آن کوزه را
محکم کرده [illegible] گرم کنند تا بسوزد و آنگاه خاکستر
او را با روغنی که از بریان کردن بره چکیده باشد
ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه تخم را کوفته با روغن
زیت مالیدن نیز نافع است **باب هشتم** در معالجه
شهر امراض دست و پا لنگیدن اگر سببش آن باشد
که از جای افتاده یا در اثناء دویدن دست و پایش
به زاغه رفته و در بیرون آوردن رگی از جا خود
گردیده باشد که از شانه تا دوش و کفل دست به هم
جا بمالند تا معلوم شود که کجا درد میکند پس آن موضع را

باب هشتم

اول بروغن تخم کرم که پوست نارنج و سرکه کهنه
و سرکه در آن جوشانیده باشد چرب کند و اگر با
زایل نشود نفت و موم را گداخته با کرباسی بر آن
موضع چند روز بگذارند و اگر بایها بر طرف نشود
بشکل شبکه داغ کنند و اگر ماده عصب و حوالی
خوردگان دوخته در آن موضع ورم کرده باشد
و این اکثر از ذبح و عصب بسیار حاصل شود علاج
آنست که نمک را در آب حل کرده چند روز بپاشند
بمالند بعد از آن تراشه چرم را با سریش خمیر کرده با
دو روز دیگر ببندند بعد از آن به آب نرم کرده
بگشایند و اگر هنوز ورم باقی باشد انجیر خشک در
سرکه خیسانیده چند روز دیگر ببندند و اگر با
تدبیرها زایل نشود رگی که بطرف خوردگان است
بگشایند چنانکه خون از رگ بگذرد و چپ را ضایع
نکند پس اسب را آهسته آهسته حرکت فرمایند
تا هر ماده که در آنجا جمع شده دفع شود بعد از آن
چند مدد بکشند و بعد قطران و روغن بجوشانند

وبرگ کبک

و برگ کرباسی اند و ده روز بر آن موضع ببندند
و هر روز با آب سرد بشویند و اگر ماده بانطریق دفع
نشود از سن ماده کرم کرده باشد دون دخم فرسخند کم
بسبب حرارت جذب رطوبت کند و آماس را تخفیف
نماید و در آن ایام نگذارند که دست و پا را بادندان
بخارد و بر جای نمالد که باعث زیادتی جراحت شود
علاج دیگر آنجا موضع را داغ باید کرد چنانکه عصب
زده نشود و پوست نترکد و طریق داغ کردن آنست
که اول قدری قطران بمالند پس آلت داغ را بر بالای
قطران بگذارند آنقدر زمان که قطران در جوش
باشد و بعد از آن پیه خوک و روغن را با نمک
آمیخته چند روز بر موضع داغ ببندند و هر روز
با آب سرد بشویند و چون اکثر اوقات این داغ را
بشکل پنجه قاز میکنند از این جهت ترکان قاز داغ
میگویند و اگر این کوفت را دوا زایل علاج نکنند
آن ماده روز بروز سخت میشود تا آنزمان که شبیه
باستخوان گردد و اسب را لنگ کند علاج آنست که

که آن موضع را بشکافند چنانکه آن رگ عصب بدید
و آماده را از میان عصب و استخوان خرد کاف
بیرون آورند و آن شکاف را بنمک پر کرده باکرباسی
سخت ببندند و اسبی که سینه و رانش را داغ کرده
باشند از این کوفت ایمن باشد از اینجهت که وی را
دمیدن ناده سبب داغ سد و وشده و اگر در پی
دپای اسب از ایستادن بسیار و رم کرده باشد
از پاشنه یعنی عصب خود دکان خون بگیرند و صبر
و سبوس را باشیر جوشانیده بر آن موضع بندند و اگر
باعث لنگیدن اسب حرکت عرق النسا باشد
و آن رگی است در اندرون ران که در اسبان
لاغر ظاهر میباشد و چون فربه شوند از او مخفی
میگردد و موضعش چون شکافی میان دو گوشت
که بهم پیوسته باشد مینماید و علامتش آنست که هرگاه
دست بر آن رگ گذارند اسب بیتاب میشود **علاج**
دو طرف ران را که محاذی آن رگ باشد و مابین بقدر
دو انگشت بود داغ کنند و از میان آن دو موضع
خون

ع

خون بگیرند بعد دیگر جلا آنگاه باکرباسی محکم
ببندند تا خون باز بند و اگر سم اسب آب آورده
باشد علامتش آنست که از درد پا را بر زمین نتواند
گذاشت و چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس
میشود و این اگر از پیش در دهای سناک حاصل
میشود **علاج** آنست که نعل را باز کنند و سرگین
بر او زنند و بر آن شسته تا وقتی که چراک آید پس سرکوفته
و سبوس و آرد جو را در روغن بجوشانند و باکرباسی
شب چهار روز بر اصل سم ببندند و در روغن نفط هم
منفعت دارد **باب نهم** در معالجه متفرقه اگر
در بدن اسب جرب بهم رسد شب یمانی را سوده با
روغن زیت آمیخته بمالند و در آفتاب گرم بدارند
آنقدر زمان که عرق کند آنگاه بآب گرم بشویند
و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه و کنده شوند
و چون بکنند بیخش سفید باشد **علاج** آنست که
بعد از کشیدن صبر و نمک و زهره گاو را با روغن
زیت آمیخته بر موضعش بمالند و اگر سم اسب کوفته

ع

باب نهم

ع

باشد و خواهند بزرگ شود لعاب دانهٔ خطمی را
جوشانیده بمالند و سر کوفته را با پیه گداخته
بکشانند روز بیست نه ولیک هفته هر روز دو بار
و قطران گرم بمالند و بر روی سرگین خشک ماشته
حرکت نفرمایند و اگر ذکر اسب از موضع خود
بیرون آمده آویخته باشد با نمک و سرکه بکوبند
و روغن گاو بمالند و اگر باد یا نفخ آماس شود
انگشت با روغن چرب کرده ملاحظه نمایند اگر
دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده
باشد آنها را ببرند آنگاه دست چرب کرده باندرون
کنند چنانکه تا به مجری آن برسد و هر جا نفخ گرد
آمده بوده باشد بیرون آورند و سکر در آب را موضع
بریزند و اندرون را بپوشند تا وقتیکه هیچگونه نفخ
باقی نماند پس کهنه کوچکی را که بر گوشهٔ آن رشته
دراز باشد پر از پنبه کنند بعد دلیو بخود
آنگاه بابونه جوشانیده و یکدانک زعفران وبنجکا کنزد
و هفت دانه فلفل را صلایه کرده با پنج مثقال
دده

دده منقل کار آب ممزوج کنند و آن کهنه را که
آن شربت بخیسانند هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس هرچه آن مجری را بگذارند و سر رشته را
در بیرون بدم اسب یا جای دیگر محکم ببندند که
باندرون کشیده نشود و بعد از آن که کهنه از
شب تا صباح یا از صباح تا شام در آنجا بوده باشد
اسب نر را حاضر سازند آنگاه سر از رشته را بدست
گرفته آن کهنه را بقوت و سرعت بیرون آورند
و همان ساعت اسب نر را بکشند که این عمل باعث
آن شود که فرج مادیان حرارت و خشکی بهم رساند
و نطفه را برغبت جذب نماید و صورت ببندد
و باید که آن رشته بقدری محکم باشد که در کشیدن
گسیخته نشود و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد
و بنا بسبب سرکشی و حرکات و آواز ناخوش کند
عدس و سداب سبز را در آب جوشانیده صاف
نموده دو جو کافور را اضافه نمایند و با شکر بقوام
آورده با آب گرم حل کنند و بحلقش بریزند و از جمله

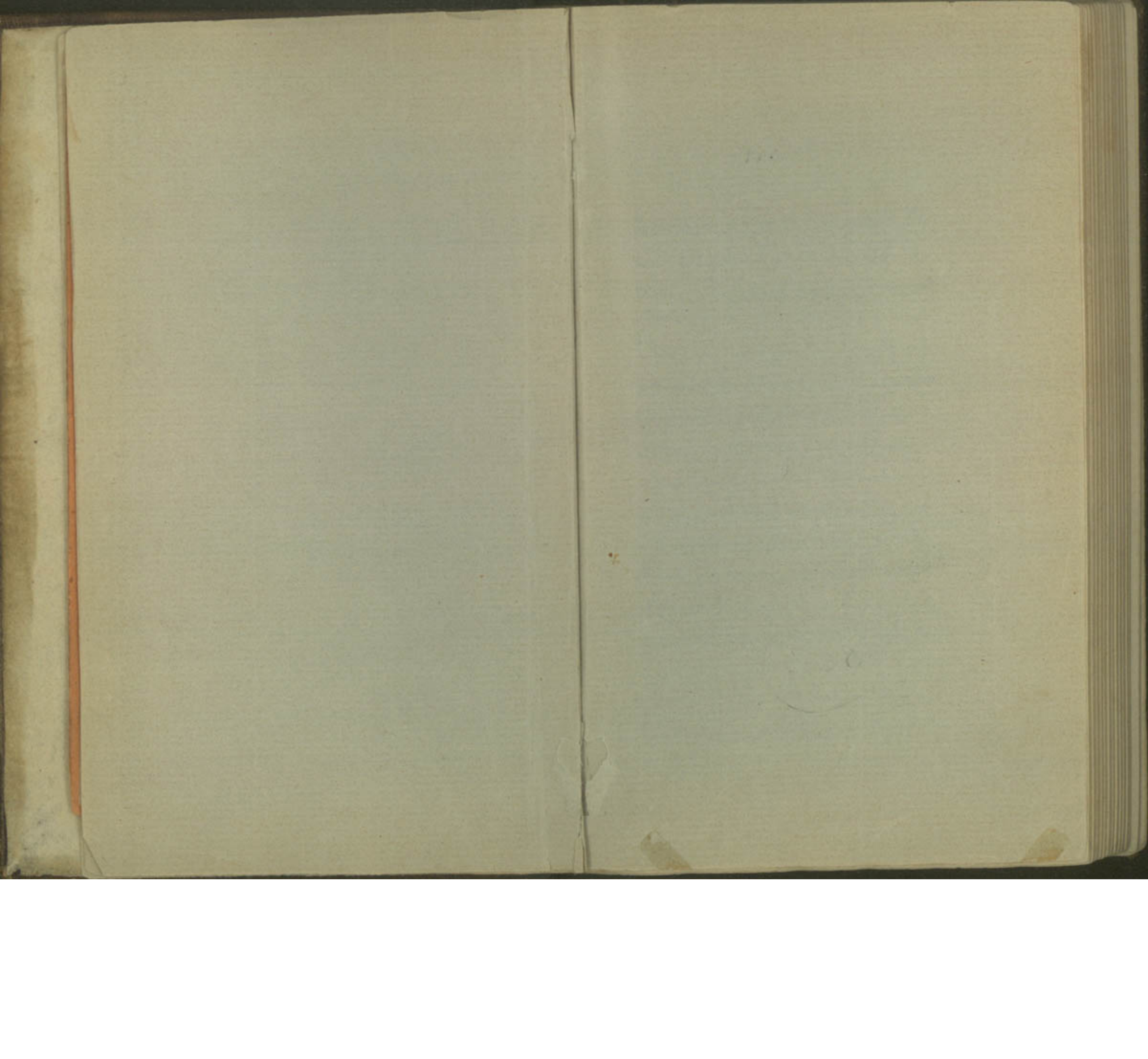
ادویه که قطع شهوت باه میکند شاه دانه و سیاه
دانه و کشنیز و برگ خرفه و سرکه و انار ترش و شبت
و زیره و حرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد
بدهند و اگر بایشان را اخته شود خصی کنند و بهترین
طریق خصی کردن آنست که بر زمین نرم خوابانند
دست و پایش را محکم ببندند و بعد و خصیه را
بدست گرفته پوست پرورش را به تیغ بشکافند
و خصیه ها را بیرون آورند و بعد از آن که هر
دو خصیه را بیرون آوردند آن موضع را بنمک پر
کنند و آهسته آهسته چنانکه کسی سوار شود
حرکت فرمایند و بعد از دو سه ساعت که بسته
باشند بهمان طریق حرکت دهند و روز دیگر که
خون زخم ایستاده باشد بمرهم علاج کنند و دو
سه روز از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده
شود کمتر از عادت بدهند و چون زخم به شود سوار
کوچک سبک بر پشته با آهستگی برانند و بعضی گفته
اند تا چهل روز سوار سنگین بر پشتش ننشانند تا چهار ماه

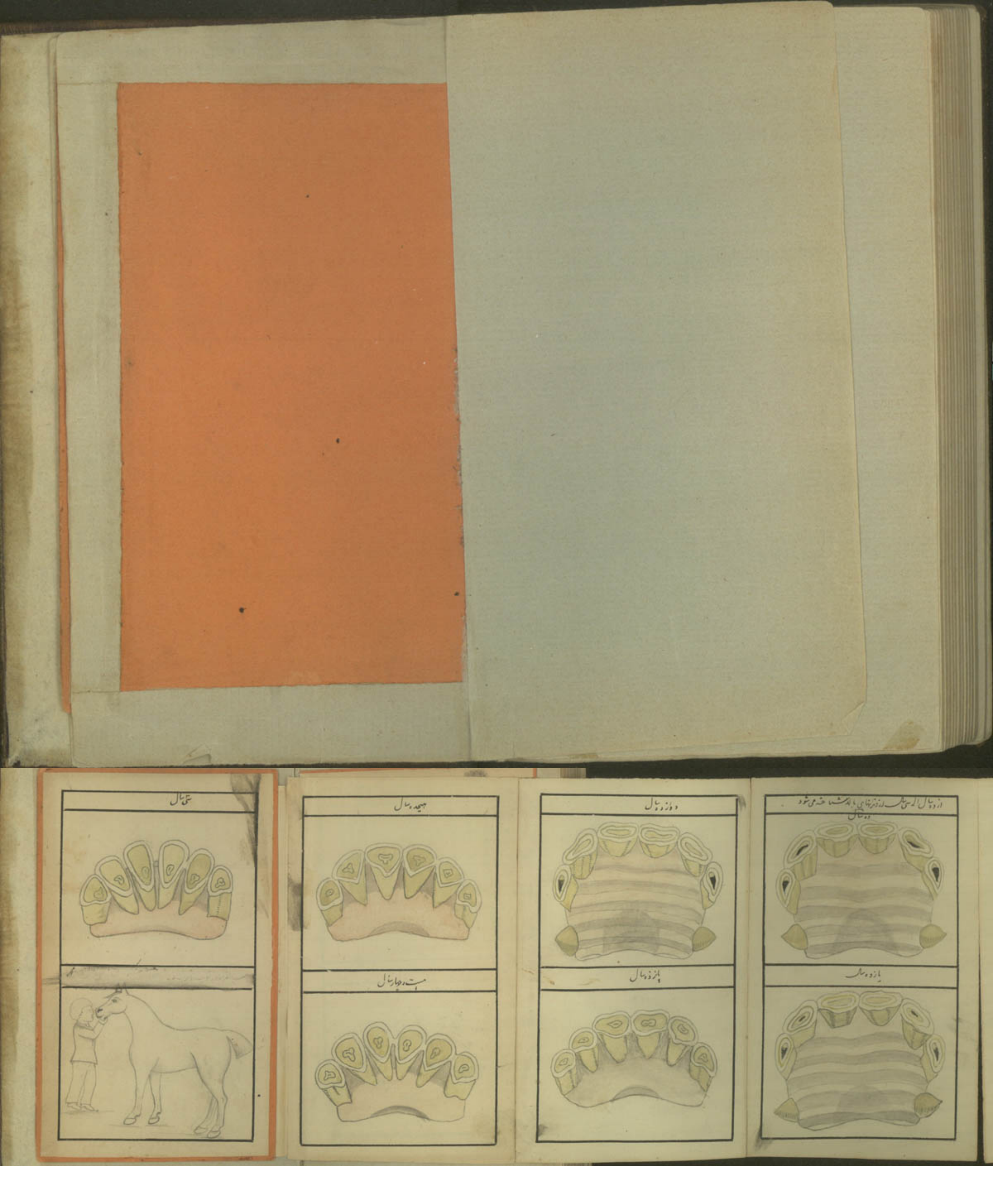
نرو بند

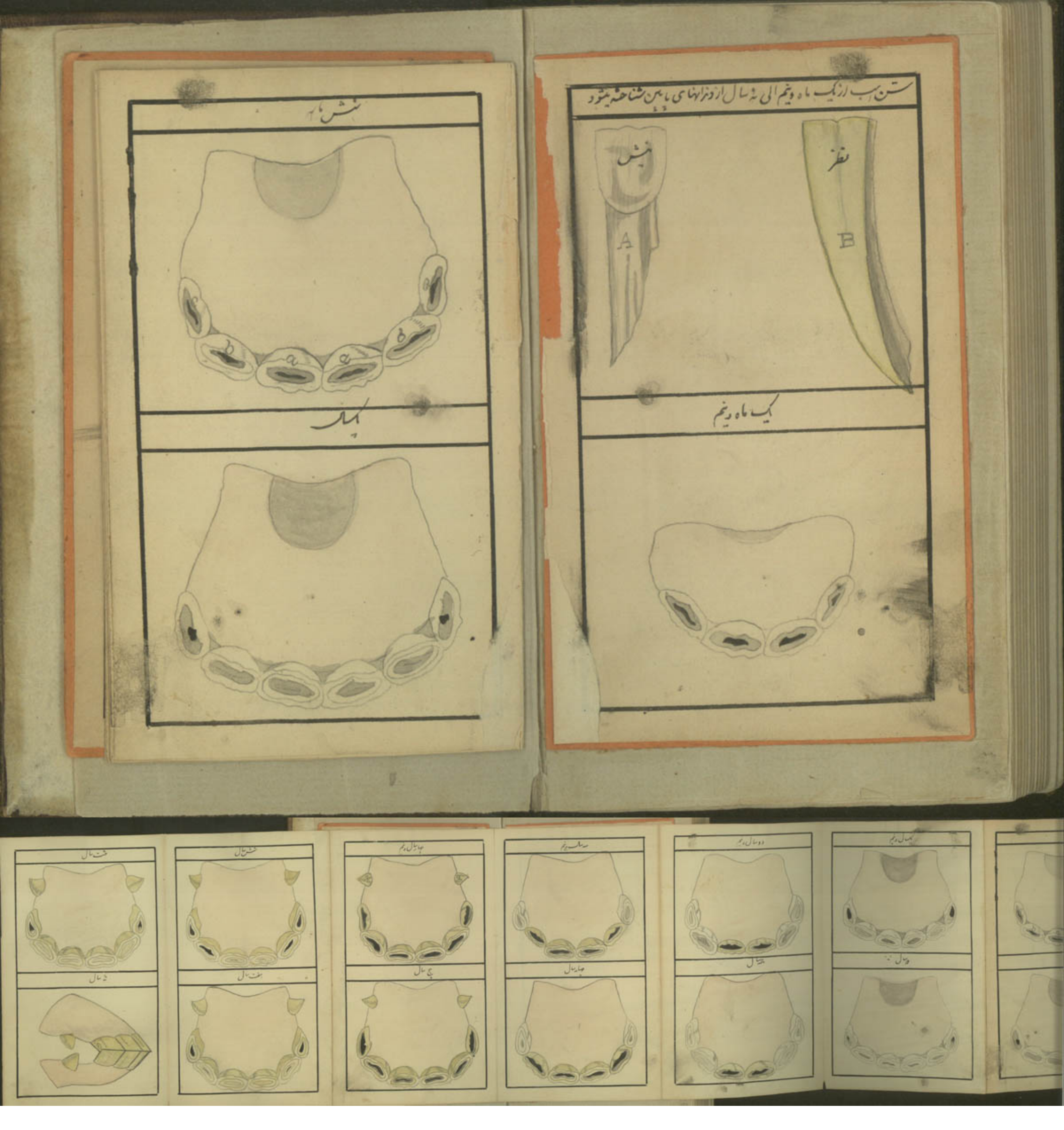
ند وانند و بهترین اوقات ایام اعتدال هوا است
و اگر ورم فتح بکل ضرر و باشد از سرکه
و گرما پرهیز فرمایند و در
این باب کمال احتیاط
فرمایند

هرگاه عسل بلادر را در چشم اسب کشند در حال
چشم اسب سفید گردد و اگر خواهند بحال خود آید
قدری حرف را با شیر در چشم اسب کشند
سفیدی دفع گردد

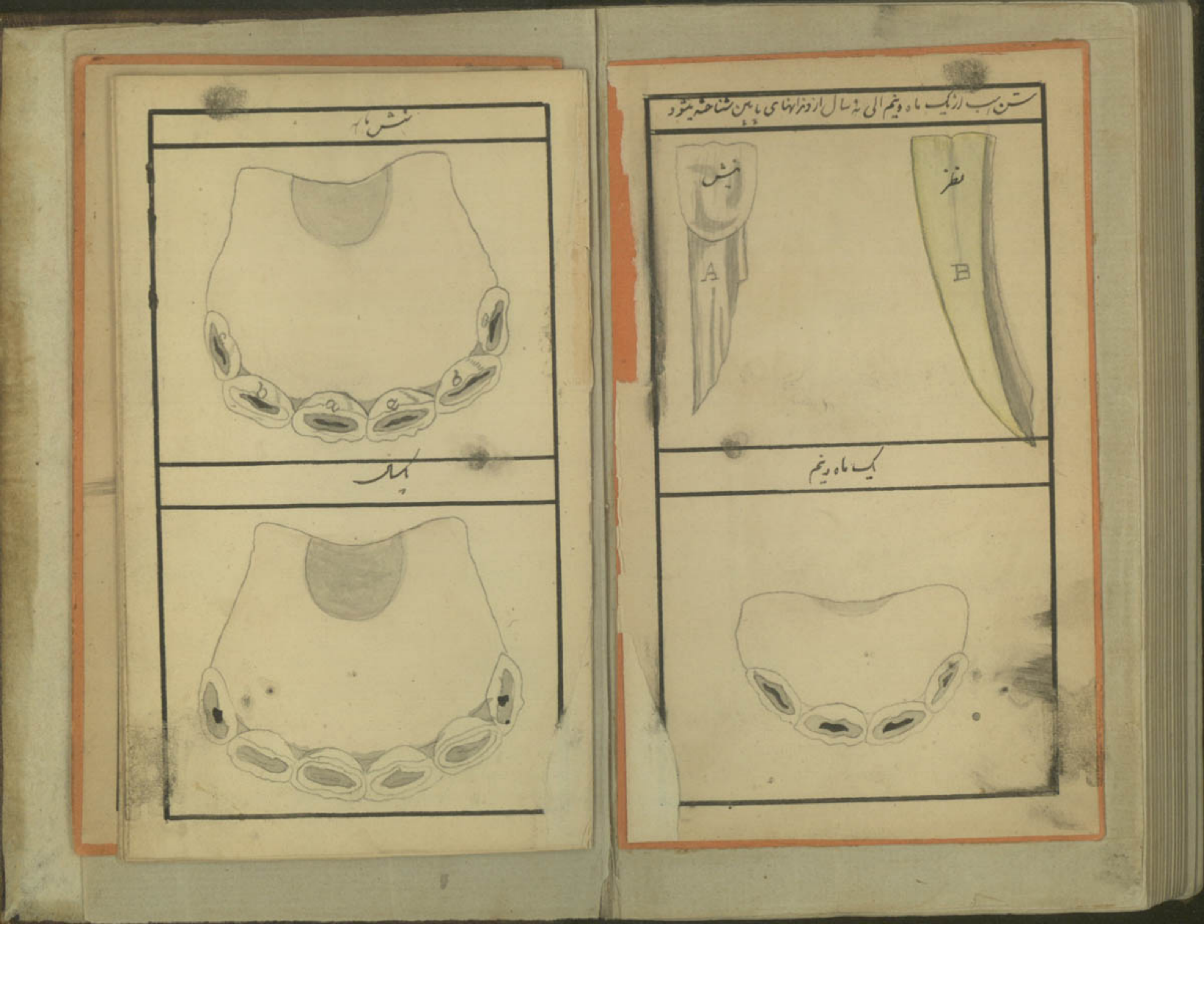
قد تم هذه النسخة الشریفة مجلدا بید اقل
السادات و تراب اقدام الطلاب محمد حسن
الحسینی الرضوی ابن محمد اسمعیل الحسینی الرضوی
الکرمانشاهانی الشهیر بالمنجم فی یوم دوشنبه
بیست هفتم شهر ذی القعدة الحرام سنه ١٣١٢

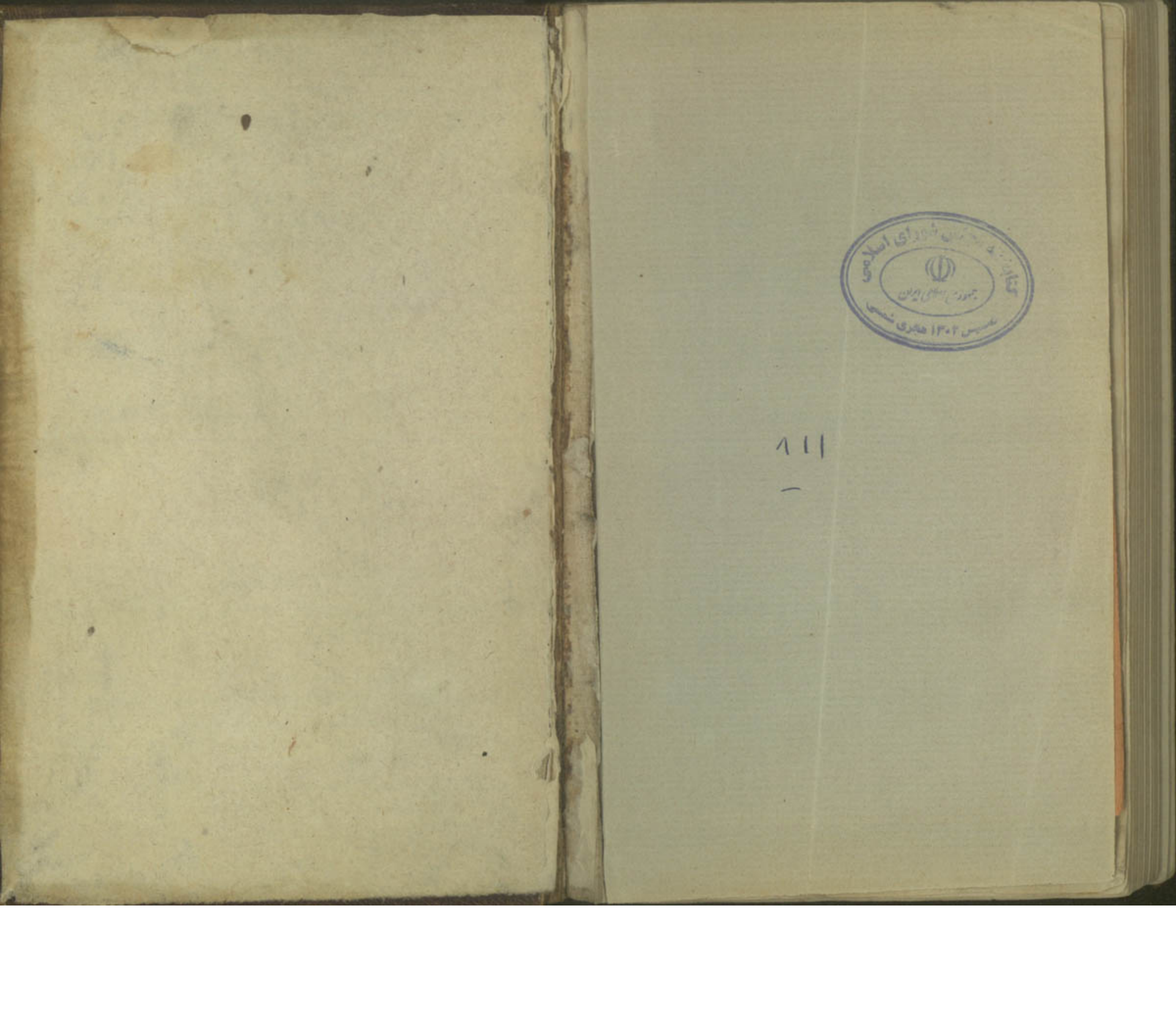



هجده سال
دوازده سال
ده سال
بیست و چهار سال
پانزده سال
یازده سال



شش ماه
یکسال
سن اسب از یک ماه و نیم الی نه سال از دندانهای پایین شناخته میشود
نیش
مقطع
A
B
یک ماه و نیم


سنّ اسب از یک ماه و نیم الی نه سال از دندانهای پایین شناخته می‌شود
نیش
A
B
یک ماه و نیم
شش ماه
یک سال


شورای اسلامی
۱۳۰۲ هجری شمسی
۸۱۱

